

بیانات مهم و مبسوط مقام معظم رهبری در دومین کنگره جهانی امام رضا علیه السلام - مرداد ۱۳۶۵ - درباره عنصر جهاد و مبارزه سیاسی در زندگی ائمه علیهم السلام و طرح عنوان کلیدی «انسان ۲۵۰ ساله» که تصویرگر حرکت یکپارچه و پیوسته ائمه به سوی مقصدی واحد است، ما را بر آن داشت تا با جمع‌آوری بیانات ایشان درباره زندگی ائمه معصومین که حول این محور متعالی ایراد شده‌اند، کاری ارائه دهیم. محصول جمع‌آوری بیانات معظم له، کتاب پیش روست. عنوان کتاب عیناً برگرفته از کلام منور مقام معظم رهبری است و بیانگر نوع نگاه ایشان به زندگی سیاسی مبارزاتی ائمه علیهم السلام است. علت این نام‌گذاری بر روی زندگی ائمه در مقدمه کتاب به تفصیل از بیانات ایشان آورده شده است که توصیه می‌شود با مطالعه این مقدمه پیش از مطالعه فصل‌های اصلی کتاب درک کامل‌تری نسبت به معنا و مفهوم مترقی «انسان ۲۵۰ ساله» به دست آورده و از محتوای کتاب بیشتر بهره‌مند شوید؛ ان شاء الله.

این کتاب شامل هفده فصل است که نحوه چینش عناوین فصل‌ها به صورت ترتیب تاریخی زندگی ائمه از دوران پیامبر اعظم تا دوره امام جواد امام هادی و امام عسکری می‌باشد که بیانات مقام معظم رهبری درباره این سه امام بزرگوار در یک فصل ارائه شده است. در اولین فصل مروری گذرا بر زندگی سیاسی پیامبر اسلام شده که توجه به وقایع این دوران به عنوان آینه‌ای تمام‌نما از کل زندگی ائمه و میزان و ملاکی برای شناخت حرکت جریان اصیل اسلام طی ۲۵۰ سال در ابتدا ضروری می‌نماید سه فصل از این کتاب تبیین‌کننده شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی به‌ویژه پس از حادثه عاشورا تا دوره امامت امام صادق است اطلاع از این شرایط به درک بهتر حرکت انسان ۲۵۰ ساله در این برهه زمانی حساس کمک فراوانی می‌کند.

به‌طور کلی مطالب این کتاب برگرفته از سخنرانی‌ها و متون دست‌نویس مقام معظم رهبری است؛ لذا متن کتاب در بخش‌هایی که به طور مستقیم از قلم معظم له استفاده شده نسبت به سایر

بخش‌ها که بیانات شفاهی ایشان است مستلزم تأمل بیشتری از سوی خواننده محترم است. همچنین به دلیل آنکه مطالب دست‌نویس مستقیماً برآده از قلم مبارک معظم له است، حفظ اصول نگارشی و ویرایشی آنها مورد توجه مرکز صهبا بوده و خواننده محترم در مطالعه این بخش از مطالب کتاب دستور ویرایشی متفاوتی را نسبت به سایر متون مشاهده می‌کند. از آن جمله می‌توان به پاراگراف‌بندی‌های متفاوت علائم اختصاری احترام به ائمه همچون (ع) (ص) و (س) و مطالب داخل پرانتز اشاره کرد. به علاوه پاورقی‌های متون دست‌نوی که مستقیماً به اصل سند مربوط بوده است. در انتها با ذکر عبارت (نویسنده) مشخص شده‌اند. این نکته در زمینه مطالبی که از کتاب پیشوای صادق و مجله پاسدار اسلام آورده شده‌اند، قابل مشاهده است. به منظور حفظ ارتباط محتوایی مطالب کتاب در مواردی بسیار محدود مطالبی که مربوط به وقایع خاصی از دوران معاصر بودند و یا ارتباط مستقیم با زمینه‌ای که در آن آورده شده‌اند

نداشتند، یا حذف گردیدند و یا در صورت مرتبط بودن با بخشی دیگر به قسمت مربوطه انتقال یافته‌اند. ای موارد با علامت (.) مشخص شده است.

در خلال متن آیات و روایات متعددی مشاهده می‌شود که عبارات عربی آنها توسط مقام معظم رهبری آورده شده است؛ به نظر می‌رسد در پس تأکیدی که تعمداً از سوی معظم له در بیان عبارات عربی - با توجه به زمان محدود یک جلسه سخنرانی - مشاهده می‌شود مقصودی ارزشمند نهفته است و آن اهتمام بیشتر مخاطبان بر انس با زبان فصیح و بلیغ عربی است. آشنایی هر چه بیشتر با این زبان منجر به بهره‌مندی کامل‌تری از هدایت قرآن کریم و روایات معصومین خواهد شد. محتوای کتاب انسان ۲۵۰ ساله به دنبال انتقال مفهومی متعالی از مسیر و مقصد زندگی مجاهدانه ائمه است و از این رو بیش از آنکه یک کتاب تاریخی صرف باشد یک فراتحلیل تاریخی است که به جای شرح و تفصیل وقایع زندگی ائمه نگاهی کل‌گرا به زندگی هر یک از معصومین

باتوجه به بستر تاریخی دوره مربوطه و در راستای مقصود واحدی که همه این بزرگواران دنبال می‌کردند ارائه می‌دهد؛ لذا آشنایی هر چه بیشتر خوانندگان محترم با تاریخ زندگی ائمه، تنفس در فضای انسان ۲۵۰ ساله را دلنشین‌تر می‌کند.

در پایان ذکر این نکته قابل توجه است که حجم مطالب بیان شده توسط مقام معظم رهبری درباره ابعاد مختلف زندگی ائمه به‌ویژه درباره زندگی پیامبر اکرم امیرالمؤمنین و امام حسین همچنین در زمینه سیره فردی هر یک از معصومین بسیار بیش از این مقداری است که در قالب کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» به چاپ رسیده است. از این رو این کتاب می‌تواند دیباچه‌ای مفید برای ورود به معارف ناب زندگی ائمه معصومین در بیانات مقام معظم رهبری باشد.

پس از مطالعه کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» شاید از خود پرسید آخر چگونه ممکن است کسی که تا این حد در زندگی‌اش مشغول فعالیت‌های سیاسی بوده از جمله مبارزات گسترده پیش از انقلاب و عهده‌داری مهم‌ترین مسئولیت‌های کشور پس از

انقلاب - بتواند با این ظرافت و دقت در تاریخ
زندگی ائمه تحقیق و تفحص کرده باشد؟ شاید
تحقق نسبی این امر برای یک انسان معمولی
طی سالیان طولانی مطالعه و تحقیق در منابع
گوناگون و فراغت از بسیاری فعالیت‌های بزرگ
و کوچک ممکن باشد؛ اما پاسخ به این سؤال
بدون در نظر گرفتن ظرایف امر پروردگار در استمرار
ولایت خود ممکن نیست.

آنچه در سایه انتصاب الهی نصیب نایب امام
عصر عجل‌الله فرجه شده و ایشان را میراث بر
انبیا و اولیا در عصر غیبت کرده است نه صرفاً
کوششی علمی بر منابع کثیر و متعدد بوده،
بلکه مجاهدت خستگی‌ناپذیر در پیروی عملی
از سیره نیاکان خود در همه شئون زندگی بوده
است و ثمره تداوم این شجره طیبه ولایت الهی
- نه استادی توانا و دانشمند در رشته تاریخ بلکه
ایشان را چشمه جوشان حکمتی قرار داده که
یک تراوش آن «انسان ۲۵۰ ساله» است.

خوشا به حال رهروانی که جام خود را از صهبای
ولایت الهی پر کنند. غربت ائمه علیهم‌السلام به

دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد؛ بلکه در طول قرن‌ها عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران غربت تاریخی آنها را استمرار بخشید. یقیناً کتاب‌ها و نوشته‌ها در طول این قرون از ارزش بی‌نظیری برخوردارند، زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگواران هست برای آیندگان یادگار بگذارند. لکن عنصر مبارزه سیاسی حاد که خط ممتد زندگی ائمه هدی علیه‌السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می‌دهد در لابه‌لای روایات و احادیث و شرح‌حال‌های ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده.

زندگی ائمه علیهم‌السلام را ما باید به‌عنوان درس و اسوه فراگیریم نه فقط به‌عنوان خاطره‌های شکوهمند و ارزنده و این بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران ممکن نیست. بنده شخصاً علاقه‌ای به این بعد و جانب از زندگی ائمه علیهم‌السلام پیدا کردم و بد نیست این را عرض کنم که اول بار این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت‌بار یک امتحان و ابتلای دشوار

پیدا شد. اگرچه قبل از آن به ائمه به صورت مبارزان بزرگی = که در راه اعلاى کلمه توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می کردند توجه داشتم؛ اما نکته ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد این بود که زندگی این بزرگواران علی رغم تفاوت ظاهری - که بعضی حتی میان برخی از بخش های این زندگی احساس تناقض کردند. در مجموع یک حرکت مستمر و طولانی است که از سال دهم یازدهم هجرت شروع می شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می کند و به سال دویست و شصت - که سال شروع غیبت صغری است. در زندگی ائمه خاتمه پیدا می کند.

این بزرگواران یک واحدند یک شخصیت اند شک نمی شود کرد که هدف و جهت آنها یکی است. پس ما به جای اینکه بیاییم زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را جدا و زندگی امام حسین علیه السلام را جدا و زندگی امام سجاد علیه السلام را جدا تحلیل کنیم تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره این سه امام به خاطر اختلاف ظاهری با هم متعارض و مخالف اند - باید یک

انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال دویست و شصت هجری این راه را طی کرده تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد ولو نه از عصمت - در یک حرکت بلندمدت تاکتیک‌ها و اختیاراتی موضوعی خواهد داشت گاهی ممکن است لازم بداند تند حرکت کند و گاهی کند. گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند؛ اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت و هدف‌داری او را می‌دانند یک حرکت به جلو محسوب می‌شود. با این دید زندگی امیرالمؤمنین با زندگی امام مجتبی با زندگی حضرت ابی‌عبدالله با زندگی هشت امام دیگر تا سال دویست و شصت - یک حرکت مستمر است. این را بنده در آن سال متوجه شدم و با این دید وارد زندگی آنها شدم یک بار دیگر نگاه کردم و هر چه پیش رفتم این فکر تأیید شد. توجه به اینکه زندگی مستمر این

عزیزان معصوم و بزرگوار از اهل بیت رسول خدا با یک جهت‌گیری سیاسی همراه است قابل این است که به عنوان یک فصل جداگانه، مورد عنایت قرار بگیرد و بنده به این مطلب خواهم پرداخت؛ ان شاء الله مایلم این جمله را قدری با شرح و تفصیل عرض کنم. اولاً مبارزه سیاسی یا مبارزه حاد سیاسی که ما به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهیم؛ یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمه معصومین علیهم السلام فقط مبارزه علمی و اعتقادی و کلامی نبود؛ از قبیل مبارزات کلامی‌ای که در طول همین مدت شما در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنید. مثل معتزله، مثل اشاعره و دیگران مقصود ائمه از این نشست‌ها و حلقات درس و بیان حدیث و نقل معارف و بیان احکام فقط این نبود که یک مکتب کلامی یا فقهی را که به آنها وابسته بود صددرصد ثابت کنند و خصوم خودشان را مفهم کنند چیزی بیش از این بود. همچنین یک مبارزه مسلحانه هم از قبیل آن چیزی که انسان در زندگی جناب زید و بازماندگانش و همچنین بنی الحسن و

بعضی از آل جعفر و دیگران در تاریخ زندگی ائمه **علیهم السلام** می بینند، نداشتند. البته آنها را به طور مطلق هم تخطئه نمی کردند بعضی را تخطئه می کردند به دلایلی غیر از نفس مبارزه مسلحانه بعضی را هم تأیید کامل می کردند در بعضی هم به نحو پشت جبهه شرکت می کردند. «لَوَدِدْتُ أَنَّ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلِيٌّ نَفَقَةٌ عِيَالِهِ» کمک مالی و آبرویی کمک به جادادن و مخفی کردن و از این قبیل لیکن خودشان به عنوان ائمه **علیهم السلام** آن سلسله ای که ما می شناسیم وارد در مبارزه مسلحانه نبودند و نمی شدند مبارزه سیاسی نه آن اولی است و نه این دومی عبارت است از مبارزه ای با یک هدف سیاسی آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و به تعبیر ما حکومت علوی.

ائمه از لحظه وفات رسول الله تا سال دویست و شصت در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند این اصل مدعا

۱ - بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۷۲، امام صادق فرمودند: «هر آینه دوست دارم که خروج کننده آل محمد قیام کند و مخارج خانواده اش بر عهده من.»

است. البته نمی‌توانیم بگوییم که می‌خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان یعنی هر امامی در زمان خودش - به وجود بیاورند؛ آینده‌های میان‌مدت و بلندمدت و در مواردی هم نزدیک مدت وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی علیه‌السلام به نظر ما تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی در آینده کوتاه‌مدت بود. امام مجتبی در جواب به آن کسانی - مسیب بن نجبه و دیگران که می‌گفتند چرا شما سکوت کردید می‌فرمود: «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» و در زمان امام سجاد به نظر بنده برای آینده میان‌مدت بود که حالا در این باره شواهد و مطالبی را که هست، عرض خواهم کرد. در زمان امام باقر علیه‌الصلوة و والسلام احتمال زیاد این است که برای آینده کوتاه‌مدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم به گمان زیاد برای آینده بلندمدت بود برای چه موقع؟ مختلف بود، اما همیشه بود این معنای مبارزه سیاسی است.

۱ - سوره مبارکه انبیا، آیه ۱۱۱، «و نمی‌دانم شاید آن برای شما آزمایشی و مهلت برخورداری تا زمانی معین باشد.»

همه کارهای ائمه علیهم السلام غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلاى نفس یک انسان و قرب او به خدا است بینه و بین ربه - یعنی درس حدیث، علم، کلام، محاجه با خصوم علمی با خصوم سیاسی تبعید حمایت از یک گروه و رد یک گروه در این خط است. برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. این مدعا است.

۱۳۹۵،۴،۲

اصلاً ائمه علیهم السلام آیا یک زندگی سیاسی داشتند یا نه؟ آیا زندگی ائمه علیهم السلام فقط این بود که یک عده شاگرد یک عده مرید یک عده علاقه مند را دور خودشان جمع کنند احکام نماز و احکام زکات و احکام حج و اخلاقیات اسلامی و معارف و اصول دین و عرفان و این چیزها را به آنها بیان کنند و همین و بس؟ یا نه غیر از این چیزهایی که گفته شد و روح آنچه که گفته شد یک چهارچوب دیگری در زندگی ائمه است که آن همان زندگی سیاسی ائمه علیهم السلام است؛ این یک مطلب بسیار مهمی است که باید روشن شود. البته در فرصت‌های کوتاه جای بحث

استدلالی و مشروح نیست من رئوس مطالب را عرض می‌کنم برای اینکه آن کسانی که شوق دارند دنبال این مسئله بروند با این چهارچوب یک بار دیگر روایات را نگاه کنند و کتب تاریخ را ببینند آن وقت معلوم می‌شود که زندگی موسی بن جعفر یا ائمه دیگر ما **علیهم السلام** چه حقیقتی است که امروز هم همچنان مبهم و ناگفته و ناشناخته است. ائمه **علیهم السلام** بعد از آنکه احساس کردند در محیط امامت و محیط اهل بیت احساس شد که هدف پیغمبر برآورده نشد، یعنی یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمة^۱ انجام نگرفت. بعد از آنی که دیدند که تشکیل یک نظام اسلامی تشکیل یک دنیای اسلامی آن طوری که پیغمبران خواسته بودند بعد از دوران صدر اول به کلی فراموش شد جای نبوت و امامت را سلطنت گرفت کسری‌ها و قیصرها و قلدرها و اسکندرها و دیگر نامداران ظالم و طاغی تاریخ در لباس جانشینی و خلافت با نام سلسله

۱- سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۱۶۴ «و پاکسان کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد.»

بنی‌امیه و بنی‌عباس روی کار آمدند و قرآن به آن شکلی که ارباب ملک و قدرت می‌خواستند تفسیر شد و ذهن‌های مردم تحت تأثیر عملکرد خائنانه آن عالمانی که سر در آخور مطامع و محبت‌های مادی ارباب حکومت و ملک داشتند قرار گرفت بعد که اینها را دیدند یک نقشه کلی در زندگی ائمه به وجود آمد.

اینی که می‌گوییم ائمه یعنی همه ائمه از امیرالمؤمنین تا امام عسکری علیهم‌السلام بنده بارها گفتم زندگی ائمه علیهم‌السلام را که ۲۵۰ سال طول کشیده زندگی یک انسان به حساب بیاوریم، یک انسان ۲۵۰ ساله از هم جدا نیستند «کله‌م نور واحد!» هر کدام از اینها که یک حرفی زدند این حرف در حقیقت از زبان آن دیگران هم هست هر کدام از اینها که یک کاری انجام داده‌اند این در حقیقت کار آن دیگران هم هست یک انسانی که ۲۵۰ سال گویی عمر کرده است تمام کارهای ائمه در طول این ۲۵۰ سال کار یک انسان با

یک هدف با یک نیت و با تاکتیک‌های مختلف است.

ائمہ **علیہم السلام** وقتی که احساس کردند که اسلام رو به غربت افتاد و جامعه اسلامی تشکیل نشد چند هدف را اهداف اصولی خود قرار دادند. یکی تبیین اسلام به شکل درست اسلام از نظر آن کسانی که در رأس قدرت در طول این سالیان طولانی درازمدت قرار داشتند، یک چیز مزاحم بود اسلام پیغمبر اسلام قرآن اسلام جنگ بدر و حنین، اسلام ضد تجمل پرستی اسلام ضد تبعیض اسلام طرف‌دار مستضعفان اسلام کوبنده مستکبران به درد آن کسانی نمی‌خورد که می‌خواستند با ماهیت فرعون‌ی لباس موسوی بپوشند با ماهیت نمرودی لباس ابراهیمی بپوشند؛ امکان نداشت مجبور بودند اسلام را تحریف کنند امکان نداشت که اسلام را از دل مردم از ذهن مردم یکباره دور کنند چون مردم مؤمن بودند مجبور بودند اسلام را از روح و محتوا و ماهیت خودش عوض کنند و خالی کنند.

عین همان کاری که شما یادتان هست و شاهد

بودید در دوران رژیم گذشته نسبت به مظاهر اسلامی انجام می‌گرفت در رژیم گذشته با تظاهرات اسلامی مخالفت نمی‌شد. اما با معنای اسلام و با روح اسلام چرا با جهاد اسلام چرا با امر به معروف و نهی از منکر اسلام چرا با بیان حقایق اسلامی چرا اما با ظواهر اسلامی که به گاو و گوسفند آنها صدمه‌ای نزند.

مخالفت نمی‌شد. این حالت در دوران خلافت‌های اموی و عباسی هم وجود داشت؛ لذا برای اینکه اسلام را از روح و حقیقت خود خالی کنند عده‌ای مزدور قلم به مزد و زبان به مزد داشتند. پول می‌دادند حدیث درست می‌کردند پول می‌دادند منقبت^۱ برای آنها درست می‌کردند، پول می‌دادند کتاب برای آنها می‌نوشتند می‌گوید وقتی سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت ما دیدیم کتاب‌های فلان عالم بزرگ - که اسمش را نمی‌آورم بر حیوانات بار شد بر استرها بار شد و از خزانه سلیمان بن عبدالملک بیرون آمد؛ یعنی این کتاب نویسنده این محدث

۱ - (ن ق ب) آنچه مایه فخر و مباهات باشد.

بزرگ این عالم معروفی که این همه نام او در کتاب‌های اسلامی وجود دارد این برای سلیمان بن عبدالملک کتاب می‌نوشت خُب کتابی که برای سلیمان بن عبدالملک نوشته بشود شما توقع دارید در این کتاب چیزی باشد که سلیمان بن عبدالملک را ناخوش بیاید؟ خب سلیمان بن عبدالملکی که ظلم می‌کند شراب می‌خورد با کفار می‌سازد مسلمین را زیر فشار قرار می‌دهد بین مردم تبعیض قائل می‌شود فقرا را رویشان فشار می‌آورد اموال مردم را می‌گیرد، این چه جور اسلامی را می‌پسندد؟ این درد بزرگ جامعه اسلامی در طول قرن‌های اول بود، ائمه علیهم‌السلام این را می‌دیدند احساس می‌کردند که میراث ارزشمند پیغمبر یعنی احکام اسلامی که باید برای طول تاریخ بماند و انسان‌ها را در تمام ادوار تاریخ هدایت بکند دستخوش تحریف شده. یکی از هدف‌های ائمه که خیلی هم مهم بود تبیین درست اسلام و تفسیر حقیقی قرآن و افشاگری تحریف‌ها و تحریف‌کننده‌ها بود.

نگاه کنید در کلمات ائمه علیهم‌السلام می‌بینید

آنچه که گفته شده در موارد بسیاری ناظر به آن چیزهایی است که به نام اسلام علما و فقها و محدثین وابسته به دستگاه‌های حکومت و دربارهای سلطنتی گفته بودند آنها را رد می‌کردند و حقایق را بیان می‌کردند؛ این یک هدف اصلی و بزرگ برای ائمه که تبیین احکام اسلامی بود این یک

خب خود همین کار یک ماهیت سیاسی دارد؛ یعنی وقتی که ما می‌دانیم که تحریف با تحریک دستگاه سلطنت و خلافت انجام می‌گیرد و قلم به مزدها و مزدورهای علی‌الظاهر عالم برای خاطر سلاطین و حکمرانان تحریف می‌کنند طبیعی است که اگر کسی علیه آن تحریف‌ها اقدام بکند، یقیناً کاری برخلاف سیاست آن حکام و سلاطین انجام داده. امروز که در بعضی از کشورهای اسلامی بعضی از قلم به مزدها و نویسندگان مزدور و عالمان مأجور از طرف دستگاه‌ها کتاب می‌نویسند تا ایجاد تفرقه بین مسلمان‌ها بکنند یا چهره برادران مسلمان خودشان را زشت نشان بدهند اگر در این کشورها یک نویسنده آزادمنش

پیدا بشود که کتابی بنویسد و درباره وحدت اسلامی و درباره برادری بین جماعات اسلامی در آن قلم فرسایی کند این کار یک کار سیاسی است در حقیقت ضد دستگاه‌های حاکم است. ائمه یکی از قلم‌های درشت فعالیتشان این بود احکام اسلامی را که بیان می‌کردند معنایش این نبود که احکام اسلامی در آن روز در جامعه اسلامی گفته نمی‌شد چرا در هر گوشه و کناری از دنیای اسلام کسانی بودند که قرآن می‌گفتند حدیث می‌گفتند از پیغمبر نقل می‌کردند. هزاران حدیث را بعضی از محدثین بلد بودند مخصوص مکه و مدینه و کوفه و بغداد و اینها هم نبود، در تمام اقطار عالم اسلامی - شما نگاه کنید به تاریخ در خراسان فلان جوان دانشمند چندین هزار حدیث مثلاً تدوین می‌کند در طبرستان فلان عالم بزرگ چندین هزار حدیث از پیغمبر و از صحابه نقل می‌کند حدیث وجود داشت حکم اسلامی بیان می‌شد آنچه بیان نمی‌شد تفسیر و تبیین درست اسلام در همه شئون و امور جامعه اسلامی بود که ائمه **علیهم‌السلام** می‌خواستند جلو این را بگیرند این

یک کار که از کارهای مهم ائمه علیهم السلام بود. کار مهم دیگر تبیین مسئله امامت بود امامت یعنی زمامداری جامعه اسلامی، مسئله عمده‌ای که برای مسلمان‌ها آن روز روشن نبود و عملاً و از لحاظ تئوری دچار تحریف شده بود، مسئله امامت بود امامت جامعه اسلامی با کیست؟ کار به جایی رسیده بود که کسانی که به اغلب احکام اسلامی عمل نمی‌کردند و بیشتر محرمات را علناً انجام می‌دادند، ادعا می‌کردند جانشین پیغمبرند و می‌نشستند در مسند پیغمبر و خجالت هم نمی‌کشیدند. یعنی این جور هم نبود که مردم ندانند مردم می‌دیدند که یکی به نام خلیفه، مست و لایعقل به محل نماز جمعه می‌آید و پیش نماز مردم می‌شود و به او هم اقتدا می‌کردند. مردم می‌دانستند که یزید بن معاویه دچار بیماری‌های بزرگ اخلاقی و عامل به گناهان بزرگ است درعین حال وقتی به ایشان گفته می‌شد که علیه یزید قیام کنید می‌گفتند ما با یزید بیعت کردیم نمی‌شود قیام کنیم مسئله امامت برای مردم روشن نبود مردم خیال

می‌کردند که امام مسلمین و حاکم جامعه اسلامی می‌تواند با این گناهان با این خلاف‌ها با این ظلم‌ها با این اعمالی که بر خلاف صریح قرآن و اسلام هست آمیخته و آلوده باشد برای مردم مسئله مهمی نبود. این یک مشکل بزرگی بود که با توجه به اهمیت مسئله حکومت در یک جامعه و تأثیر حاکم در جهت‌گیری جامعه بزرگ‌ترین خطر برای عالم اسلام است؛ لذا ائمه علیهم‌السلام

لازم می‌دانستند دو چیز را به مردم بگویند. یکی اینکه بگویند امام دارای این شرایط است حاکم اسلامی دارای این خصوصیات است. این عصمت این تقوا این علم این معنویت این رفتار با مردم این عمل در مقابل خدا خصوصیات امام یعنی حاکم اسلامی را برای مردم بیان کند این یک و دوم مشخص کنند که آن کسی که دارای این خصوصیات هست امروز کیست؟ که معرفی می‌کردند و خودشان را بیان می‌کردند این هم یک کار بزرگ ائمه و می‌بینید که این یکی از مهم‌ترین کارهای سیاسی و تبلیغات و تعلیمات سیاسی است.

اگر ائمه عليهم السلام غیر از این دو کاری که گفتم هیچ کار دیگری نداشتند کافی بود که ما بگوییم زندگی ائمه از اول تا به آخر یک زندگی سیاسی است. آنجایی که تفسیر هم می‌گویند، بیان معارف اسلامی را هم می‌کنند در حقیقت یک عمل سیاسی انجام می‌دادند. آنجایی هم که درباره خصوصیات امام حرف می‌زنند باز یک عمل سیاسی دارند انجام می‌دهند. یعنی ائمه تعلیماتشان اگر در همین دو خصوصیت دو عنوان و دو موضوعی که گفتم خلاصه هم می‌شد. باز ائمه زندگی‌شان یک زندگی سیاسی بود؛ اما به این هم اکتفا نمی‌کردند. علاوه بر همه اینها، ائمه عليهم السلام حداقل از دوران امام حسن مجتبی به بعد یک حرکت زیرزمینی همه‌جانبه سیاسی و انقلابی را به قصد قبضه کردن حکومت شروع کرده بودند هیچ شکی باقی نمی‌ماند برای کاوشگر زندگی ائمه که ائمه عليهم السلام این حرکت را داشتند آنی که من عرض می‌کنم ناشناخته است این نکته قضیه است که متأسفانه در کتاب‌هایی که در زندگی ائمه نوشته شده درباره

زندگی امام صادق در زندگی موسی بن جعفر در زندگی بسیاری از ائمه دیگر این نکته معرفی نشده است. اینی که ائمه **علیهم السلام** یک حرکت سیاسی تشکیلاتی وسیع و گسترده را انجام می دادند با اینکه این همه شواهد وجود دارد این ناگفته مانده و ذکر نشده و مشکل عمده فهم زندگی ائمه **علیهم السلام** است. حقیقت این است که ائمه این کار را شروع کردند. البته شواهد خیلی زیادی هست.

پس این را به طور خلاصه همه برادران و خواهران بدانند که ائمه **علیهم السلام** همه شان به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل می گرفتند یکی از کارهایی که شروع می کردند یک مبارزه سیاسی بود یک تلاش سیاسی بود برای گرفتن حکومت این تلاش سیاسی مثل همه تلاش هایی است که آن کسانی که می خواهند یک نظامی را تشکیل بدهند، انجام می دهند و این کار را ائمه **علیهم السلام** هم می کردند. ۱۳۶۴، ۱، ۲۳

تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه **علیهم السلام** بین آنها و دستگاه های ظلم و

جور مشاهده می‌کنید بر سر همین قضیه است. آنها را مسموم می‌کردند مقتول می‌کردند زندان می‌انداختند محاصره می‌کردند دعوایشان بر سر داعیه حکومت ائمه **علیهم‌السلام** بود اگر ائمه داعیه حکومت نداشتند و لو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می‌دادند اگر بحث قدرت سیاسی نبود داعیه قدرت سیاسی نبود. هیچ‌گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی‌گرفت لاقلاً به این شدت انجام نمی‌گرفت، اصلاً مسئله این است؛ لذا شما می‌بینید در بین دعوت‌ها و تبلیغات ائمه **علیهم‌السلام** روی کلمه امامت و مسئله امامت حساسیت بسیار بالایی است؛ یعنی وقتی که امام صادق هم می‌خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند می‌گوید: «**أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ**» می‌گوید ای مردم در اجتماع مردم در عرفات - می‌ایستد در میان مردم می‌گوید: «**ان رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ**» امام جامعه پیشوای جامعه رهبر جامعه حاکم بر جامعه رسول خدا بود، «**ثُمَّ كَانَ عَلِيٌّ بَنَ أَبِي**

طالب ثم الحسن ثم الحسين^۱» تا می‌رسد به خودش یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان همین مسئله حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود؛ بر سر مقامات معنوی، آنها با ائمه دعوایی نداشتند. خیلی از اوقات اتفاق می‌افتاد که کسانی در جامعه زمان خلفا اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها خلفا هم با آنها نه فقط معارضه‌ای نمی‌کردند؛ بلکه حتی مخلص آنها بودند اظهار ارادت نسبت به آنها می‌کردند پیش آنها می‌رفتند از آنها نصیحت می‌خواستند چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیه سیاسی نداشتند والا امثال حسن بصری و ابن شبرمه و عمرو بن عبید این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همه این ادعاها را هم اینها داشتند؛ اما نسبت

به آنها هیچ‌گونه از طرف خلفا تعرضی نبود؛ چرا؟ چون داعیه قدرت سیاسی وجود نداشت دعوی ائمه علیهم‌السلام با خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بر سر همین مسئله امامت و ولایت یعنی همین معنایی از امامت که ما امروز آن را به کار می‌بریم بوده ۱۳۶۶۰۰ کار مهم پیامبر خدا دعوت به حق و حقیقت و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظلمانی زمان خود پیامبر اکرم دچار تشویش نشد چه آن روزی که در مکه تنها بود، یا جمع کوچکی از مسلمین او را احاطه کرده بودند و در مقابلش سران متکبر، عرب، صنایع^۱ قریش و گردن‌کشان با خلق‌های خشن و با دست‌های قدرتمند قرار گرفته بودند و یا عامه مردمی که از معرفت نصیبی نبرده بودند وحشت نکرد؛ سخن حق خود را گفت تکرار کرد تبیین کرد روشن کرد اهانت‌ها را تحمل کرد سختی‌ها و رنج‌ها را به جان خرید تا توانست جمع کثیری را مسلمان کند؛ و چه آن وقتی که حکومت اسلامی تشکیل داد و خود در موضع رئیس این

حکومت قدرت را به دست گرفت آن روز هم دشمنان و معارضان گوناگونی در مقابل پیامبر بودند چه گروه‌های مسلح عرب وحشی‌هایی که در بیابان‌های حجاز و یمامه^۱ همه جا پراکنده بودند و دعوت اسلام باید آنها را اصلاح می‌کرد و آنها مقاومت می‌کردند و چه پادشاهان بزرگ دنیای آن روز دو ابرقدرت آن روز عالم - یعنی ایران و امپراتوری روم که پیامبر نامه‌ها نوشت مجادله‌ها کرد سخن‌ها گفت لشکرکشی‌ها کرد، سختی‌ها کشید در محاصره اقتصادی افتاد و کار به جایی رسید که مردم مدینه گاهی دو روز و سه روز، نان برای خوردن پیدا نمی‌کردند تهدیدهای فراوان از همه طرف پیامبر را احاطه کرد. بعضی از مردم نگران می‌شدند بعضی متزلزل می‌شدند بعضی نق می‌زدند بعضی پیامبر را به ملایمت و سازش تشویق می‌کردند؛ اما پیامبر در این صحنه دعوت و جهاد یک لحظه دچار سستی نشد و با قدرت جامعه اسلامی را پیش برد تا به

۱- منطقه ای بزرگ در عربستان - میان تجد و بحرین - که دارای قریه‌ها قلعه‌ها چشمه‌ها و نخلستانهای فراوان بوده است.

اوج عزت و قدرت رساند؛ و همان نظام و جامعه بود که به برکت ایستادگی پیامبر در میدان‌های نبرد و دعوت در سال‌های بعد توانست به قدرت اول دنیا تبدیل شود. ۱۳۷۰، ۲، ۵

بعثت خاتم آغاز بیداری

خود آن حضرت بنا بر حدیث متواتر و معروف فرمود: «بعثت لاتمم مکارم الأخلاق»^۱. بعثت با این هدف در عالم پدید آمد که مکرمت‌های^۲ اخلاقی و فضیلت‌های روحی بشر عمومیت پیدا کند و به کمال برسد تا کسی خود دارای برترین مکارم اخلاق نباشد، خداوند متعال این مأموریت عظیم و خطیر را به او نخواهد داد؛ لذا در اوایل بعثت خداوند متعال خطاب به پیغمبر می‌فرماید: «وَإِنك لَعلىٰ خلق عظیم»^۳ ساخته و پرداخته شدن پیغمبر، تا ظرفی بشود که خدای متعال آن ظرف را مناسب وحی خود بداند مربوط به قبل از بعثت

۱- شرح اصول الکافی (صدرا) ج ۱ ص ۴۲۰

۲- (ک ر م) بزرگی‌ها، جوانمردی‌ها

۳- سوره مبارکه قلم آیه ۴ «و به راستی تو بر خلق و خوی بس

بزرگی هستی.»

است؛ لذا وارد شده است که پیغمبر اکرم که در جوانی به تجارت اشتغال داشتند و درآمدهای هنگفتی از طریق تجارت به دست آورده بودند همه را در راه خدا صدقه دادند؛ بین مستمندان تقسیم کردند.

در این دوران که دوران اواخر تکامل پیغمبر و قبل از نزول وحی است دورانی که هنوز ایشان پیغمبر هم نشده بود پیغمبر از کوه حرا بالا می‌رفت و به آیات الهی نگاه می‌کرد؛ به آسمان به ستارگان به زمین به این خلاقیتی که در روی زمین با احساسات مختلف و با روش‌های گوناگون زندگی می‌کنند او در همه اینها آیات الهی را می‌دید و روزبه‌روز خضوع او در مقابل حق خشوع دل او در مقابل امرونهی الهی و اراده الهی بیشتر می‌شد.

و جوانه‌های اخلاق نیک در او روزبه‌روز بیشتر رشد می‌کرد در روایت است که «**كان اعقل الناس واکرمهم**»؛ پیامبر قبل از بعثت با مشاهده آیات الهی روزبه‌روز پربارتر می‌شد. تا به چهل سالگی رسید. «**فلما استكمل أربعين سنة و نظر الله عز وجل إلى قلبه فوجده أفضل القلوب وأجلها، وأطوعها**

و أخشعها و أخضعها» دل او در چهل سالگی نورانی‌ترین دل‌ها خاشع‌ترین دل‌ها پر ظرفیت‌ترین دل‌ها برای دریافت پیام الهی بود. «أذن لأبواب السماء ففتحت و محمد ينظر إليها». وقتی به این مرحله از معنویت و روحانیت و نورانیت و اوج کمال رسید آن وقت خدای متعال درهای آسمان و درهای عوالم غیبی را به روی او باز کرد؛ چشم او را به عوالم معنوی و عوالم غیبی گشود. «و أذن للملائكة فترلوا و محمد ينظر إليهم»: او فرشتگان را می‌دید با او سخن می‌گفتند؛ کلام آنها را می‌شنید تا اینکه جبرئیل امین بر او نازل شد و گفت: «اقرأ^۲»؛ سرآغاز بعثت.

این مخلوق بی‌نظیر الهی این انسان کامل که قبل از نزول وحی الهی به این مرحله از کمال رسیده است از اولین لحظه بعثت یک جهاد مرکب همه‌جانبه دشوار را آغاز کرد و بیست و سه سال در نهایت دشواری این جهاد را پیش برد جهاد او در درون خود، جهاد با مردمی که

۱- بحار الانوار، ج ۱۷ ص ۳۰۹

۲- سوره مبارکه علق آیه ۱. «بخوان»

از حقیقت هیچ ادراکی نداشتند و جهاد با آن فضای ظلمانی مطلق بود که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید: «فی فتن داستهم بأخفافها و وطئتهم بأظلافها و قامت علی سنا بکها» از همه طرف فتنه‌ها مردم را می‌فشرد، دنیا طلبی، شهوت‌رانی، ظلم و تعدی رذائل اخلاقی در اعماق وجود انسان‌ها و دست تعدی قدرتمندانی که بدون هیچ مانع و رادعی^۱ به سوی ضعف دراز بود. این تعدی نه فقط در مکه و در جزیره العرب بلکه در برترین تمدن‌های آن روز عالم یعنی در امپراتوری بزرگ روم و در شاهنشاهی ایران وجود داشت. تاریخ را نگاه کنید؛ صفحه ظلمانی تاریخ سراسر زندگی بشر را فراگرفته بود مجاهدت با این قدرت عظیم و تلاش بی‌وقفه و غیرقابل تصور از اولین ساعات بعثت و تحمل وحی الهی برای پیغمبر آغاز شد و وحی الهی هم پیوسته مثل آب زلالی که به سرزمین مستعدی برسد، بر قلب مقدس آن بزرگوار نازل می‌شد و او را نیرو می‌بخشید و او همه توان خود را به کار برد

تا اینکه بتواند این دنیا را در آستانه یک تحول عظیمی قرار بدهد؛ و موفق شد.

اولین سلول‌های پیکره امت اسلامی در همان روزهای دشوار مکه با دست توانای پیغمبر بنا شد؛ ستون‌های مستحکمی که باید بنای امت اسلامی بر روی این ستون‌ها استوار بشود؛ اولین مؤمنین، اولین ایمان‌آوردگان، اولین کسانی که این دانایی این شجاعت این نورانیت را داشتند که معنای پیام پیغمبر را درک کنند و دل به او ببندند. «فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام» دل‌های آماده و درهای گشوده دل به سمت این معارف الهی و این دستورات الهی با دست توانای پیغمبر ساخته شد. این ذهن‌ها روشن شد این اراده‌ها روزبه‌روز مستحکم‌تر شد؛ و سختی‌هایی در دوران مکه برای همان عده قلیل مؤمنین - که روزبه‌روز هم بیشتر می‌شدند پیش آمد که برای من و شما قابل تصور نیست در فضایی که همه ارزش‌ها ارزش‌های جاهلی است؛ تعصب‌ها، غیرت‌ورزی‌های غلط کینه‌ورزی‌های عمیق، قساوت‌ها، شقاوت‌ها، ظلم‌ها و شهوت‌ها

در آمیخته با هم است و زندگی مردم را می فشرد و در خود احاطه کرده و در بین این سنگ‌های خارا و غیرقابل نفوذ این نهال‌های سرسبز بیرون آمد. «وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِيَّةَ أَصْلَبَ عَوْدًا وَأَقْوَى وَقُودًا»^۱ که امیرالمؤمنین می گوید این است هیچ توفانی نمی توانست این سبزه‌ها این نهال‌ها و این درخت‌هایی را که از لای صخره‌ها روید و ریشه دوانید و رشد کرد، تکان بدهد. سیزده سال گذشت و بعد بر اساس این پایه‌های مستحکم بنای جامعه اسلامی جامعه مدنی و نبوی بر روی این پایه‌ها گذاشته شد.

شالوده‌ریزی نظام اسلامی

این امت‌سازی فقط سیاست نبود؛ یک بخشی از آن سیاست بود. بخش عمده دیگری آن تربیت یکایک افراد بود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۲.

۱- نهج البلاغه خطبه ۴۵ «درختان بیابانی چوبشان سخت‌تر و آتش چوبشان شعله‌ورتر است.»

۲- سوره مبارکه جمعه، آیه ۲: «اوست آن کس که در

«یزکیهم»؛ یک یک دل‌ها در زیر تربیت پیغمبر قرار می‌گرفت. پیغمبر به یکایک ذهن‌ها و خرده‌ها دانش و علم را تلقین می‌کرد و يعلمهم الکتاب والحکمة». حکمت یک مرتبه بالاتر است. فقط این نبود که قوانین و مقررات و احکام را به آنها بیاموزد، بلکه حکمت به آنها می‌آموخت چشم‌های آنها را بر روی حقایق عالم باز می‌کرد. ده سال هم پیغمبر این‌گونه و با این روش حرکت کرد از طرفی سیاست اداره حکومت دفاع از کیان جامعه اسلامی گسترش دامنه اسلام باز کردن راه برای اینکه گروه‌های خارج از مدینه به تدریج و یک‌به‌یک وارد عرصه نورانی اسلام و معارف اسلامی شوند، از طرف دیگر هم تربیت یکایک افراد این دو تا را نمی‌شود از هم جدا کرد. یک عده‌ای اسلام را فقط مسئله فردی دانستند و سیاست را از اسلام گرفتند...

درحالی‌که نبی مکرم اسلام در آغاز هجرت در اولی که توانست خود را از دشواری‌های مکه

میان بیسوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.»

نجات دهد. اولین کاری که کرد سیاست بود بنای جامعه اسلامی تشکیل حکومت اسلامی تشکیل نظام اسلامی تشکیل قشون اسلامی نامه به سیاستمداران بزرگ عالم ورود در عرصه سیاسی عظیم بشری آن روز سیاست است چطور می شود اسلام را از سیاست جدا کرد؟! چطور می شود سیاست را با دست هدایتی غیر از دست هدایت اسلام معنا و تفسیر کرد و شکل داد؟! «الذین جعلوا القرآن عضین^۱»؛ بعضی قرآن را تکه پاره می کنند «یؤمن بعض الكتاب و یکفُر ببعض^۲»؛ به عبادت قرآن ایمان می آورند؛ اما به سیاست قرآن ایمان نمی آورند. «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط^۳». قسط چیست؟ قسط یعنی استقرار عدالت اجتماعی در جامعه چه کسی می تواند این کار را انجام دهد؟ تشکیل یک

۱ - سوره مبارکه حجر آیه ۹۱

۲ - تحف العقول ، ص ۴۸۵ «به برخی از آیات قرآن ایمان آورد و برخی دیگر را نپذیرد».

۳ - سوره مبارکه حدید آیه ۲۵ «به راستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل نمودیم تا مردم به عدل و انصاف به پا خیزند».

جامعه همراه با عدالت و قسط یک کار سیاسی است؛ کار مدیران یک کشور است. این هدف انبیاست نه فقط پیغمبر ما بلکه عیسی و موسی و ابراهیم و همه پیغمبران الهی برای سیاست و برای تشکیل نظام اسلامی آمدند. ^{۱۳۸۵،۵،۳۱}

سیره نبی اکرم در دوران ده ساله حاکمیت اسلام در مدینه یکی از درخشان ترین و گزافه نیست اگر بگوییم درخشان ترین - دوره های حکومت در طول تاریخ بشری است. باید این دوره کوتاه و پرکار و فوق العاده تأثیرگذار در تاریخ بشر را شناخت دوره مدینه، فصل دوم دوران بیست و سه ساله رسالت پیغمبر است سیزده سال در مکه فصل اول بود - که مقدمه فصل دوم محسوب می شود و تقریباً ده سال هم دوران مدینه پیغمبر است که دوران شالوده ریزی نظام اسلامی و ساختن یک الگو و نمونه از حاکمیت اسلام برای همه زمان ها و دوران تاریخ انسان و همه مکان هاست. البته این الگو یک الگوی کامل است و مثل آن را دیگر در هیچ دورانی سراغ نداریم؛ لیکن با نگاه به این الگوی کامل می شود شاخص ها

را شناخت. این شاخص‌ها برای افراد بشر و مسلمان‌ها علامت‌هایی است که باید به وسیله آنها نسبت به نظام‌ها و انسان‌ها قضاوت کنند. هدف پیغمبر از هجرت به مدینه این بود که با محیط ظالمانه و طاغوتی و فاسد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ای که آن روز در سرتاسر دنیا حاکم بود مبارزه کند و هدف فقط مبارزه با کفار مکه نبود؛ مسئله، مسئله جهانی بود پیامبر اکرم این هدف را دنبال می‌کرد که هر جا زمینه مساعد بود بذر اندیشه و عقیده را بپاشد؛ با این امید که در زمان مساعد این بذر سبز خواهد شد. هدف این بود که پیام آزادی و بیداری و خوشبختی انسان به همه دل‌ها برسد. این جز با ایجاد یک نظام نمونه و الگو امکان‌پذیر نبود؛ لذا پیغمبر به مدینه آمد تا این نظام نمونه را به وجود آورد. اینکه چقدر بتوانند آن را ادامه دهند و بعدی‌ها چقدر بتوانند خودشان را به آن نزدیک کنند بسته به همت آنهاست پیغمبر نمونه را می‌سازد و به همه بشریت و تاریخ ارائه می‌کند. نظامی که پیغمبر ساخت شاخص‌های گوناگونی دارد که در

بین آنها هفت شاخص از همه مهم‌تر و برجسته‌تر است.

شاخص اول ایمان و معنویت است انگیزه و موتور پیش‌برنده حقیقی در نظام نبوی ایمانی است که از سرچشمه دل و فکر مردم می‌جوشد و دست و بازو و پا و وجود آنها را در جهت صحیح به حرکت در می‌آورد. پس شاخص اول دمیدن و تقویت روح ایمان و معنویت و دادن اعتقاد و اندیشه درست به افراد است که پیغمبر این را از مکه شروع کرد و در مدینه پرچمش را با قدرت بالا برد.

شاخص دوم قسط و عدل است. اساس کار بر عدالت و قسط و رساندن هر حقی به حق‌دار بدون هیچ ملاحظه - است.

شاخص سوم علم و معرفت است در نظام نبوی پایه همه چیز دانستن و شناختن و آگاهی و بیداری است. کسی را کورکورانه به سمتی حرکت نمی‌دهند مردم را با آگاهی و معرفت و قدرت تشخیص به نیروی فعال نه نیروی منفعل بدل می‌کنند.

شاخص چهارم صفا و اخوت است در نظام نبوی

درگیری‌های برخاسته از انگیزه‌های خرافی شخصی سودطلبی و منفعت‌طلبی مبعوض^۱ است و با آن مبارزه می‌شود. فضا، فضای صمیمیت و اخوت و برادری و همدلی است.

شاخص پنجم، صلاح اخلاقی و رفتاری است. انسان‌ها را تزکیه و از مفسد و رذائل اخلاقی پیراسته و پاک می‌کند؛ انسان با اخلاق و مزکی^۲ می‌سازد؛ «و یزکیهم و يعلمهم الكتاب و الحکمة»^۳ تزکیه یکی از آن پایه‌های اصلی است؛ یعنی پیغمبر روی یکایک افراد کار تربیتی و انسان‌سازی می‌کرد.

شاخص ششم اقتدار و عزت است. جامعه و نظام نبوی توسری خور و وابسته دنباله‌رو و دست‌حاجت به سوی این‌وآن دراز کن نیست عزیز و مقتدر و تصمیم‌گیر است: صلاح خود را که شناخت برای تأمین آن تلاش می‌کند و کار خود را پیش می‌برد. شاخص هفتم کار و حرکت و پیشرفت دائمی

۱ - (ب غ ض) مورد خشم قرارگرفتن

۲ - (ز ک ی) پاک شده

۳ - سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۶۴، «و پاکشان کند و

کتاب و حکمتشان بیاموزد»

است توقف در نظام نبوی وجود ندارد؛ به طور مرتب حرکت کار و پیشرفت است اتفاق نمی‌افتد که یک‌زمان بگویند دیگر تمام شد حال بنشینیم استراحت کنیم این وجود ندارد. البته این کار، کار لذت‌آور و شادی‌بخشی است؛ کار خستگی‌آور و کسل‌کننده و ملول‌کننده و به تعبیر آورنده‌ای^۱ نیست؛ کاری است که به انسان نشاط و نیرو و شوق می‌دهد.

پیغمبر وارد مدینه شد تا این نظام را سرپا و کامل کند و آن را برای ابد در تاریخ به‌عنوان نمونه بگذارد تا هر کسی در هر جای تاریخ از بعد از زمان خودش تا قیامت - توانست مثل آن را به وجود آورد و در دل‌ها شوق ایجاد کند تا انسان‌ها به‌سوی چنان جامعه‌ای بروند. البته ایجاد چنین نظامی به پایه‌های اعتقادی و انسانی احتیاج دارد.

اول باید عقاید و اندیشه‌های صحیحی وجود داشته باشد تا این نظام بر پایه آن افکار بنا شود. پیغمبر این اندیشه‌ها و افکار را در قالب

۱- (ت ع ب) خستگی‌آور، مشقت‌زا

کلمه توحید و عزت انسان و بقیه معارف اسلامی در دوران سیزده سال مکه تبیین کرده بود بعد هم در مدینه و در تمام آنات و لحظات تا دم مرگ دائماً این افکار و این معارف بلند را - که پایه‌های این نظام‌اند به این‌وآن تفهیم کرد و تعلیم داد.

دوم پایه‌ها و ستون‌های انسانی لازم است تا این بنا بر دوش آنها قرار گیرد، چون نظام اسلامی قائم به فرد نیست پیغمبر بسیاری از این ستون‌ها را در مکه به وجود آورده و آماده کرده بود. یک عده صحابه بزرگوار پیغمبر بودند با اختلاف مرتبه‌ای که داشتند - اینها معلول و محصول تلاش و مجاهدت دوران سخت سیزده‌ساله مکه بودند یک عده هم کسانی بودند که قبل از هجرت پیغمبر در یثرب با پیام پیغمبر به وجود آمده بودند از قبیل سعد بن معاذها و ابی ایوب‌ها و دیگران بعد هم که پیغمبر آمد از لحظه ورود انسان‌سازی را شروع کرد و روزه‌روز مدیران لایق انسان‌های بزرگ، شجاع، باگذشت با ایمان قوی و با معرفت به‌عنوان ستون‌های مستحکم این

بنای شامخ و رفیع، وارد مدینه شدند.

هجرت پیغمبر به مدینه که قبل از ورود پیامبر به این شهر یثرب نامیده می‌شد و بعد از آمدن آن حضرت مدینه‌النبی نام گرفت - مثل نسیم خوش بهاری بود که در فضای این شهر پیچید و همه احساس کردند کانه گشایشی به وجود آمده است؛ لذا دل‌ها متوجه و بیدار شد. وقتی که مردم شنیدند پیغمبر وارد قبا شده است. قبا نزدیک مدینه است و آن حضرت پانزده روز در آنجا ماند. شوق دیدن ایشان روزبه‌روز در دل مردم مدینه بیشتر می‌شد. بعضی از مردم به قبا می‌رفتند و پیغمبر را زیارت می‌کردند و بر می‌گشتند؛ عده‌ای هم در مدینه منتظر بودند تا ایشان بیاید. بعد که پیغمبر وارد مدینه شد این شوق و این نسیم لطیف و ملایم به توفانی در دل‌های مردم تبدیل شد و دل‌ها را عوض کرد ناگهان احساس کردند که عقاید و عواطف و وابستگی‌های قبایلی و تعصبات آنها در چهره و رفتار و سخن این مرد محو شده است و با دروازه جدیدی به سوی حقایق عالم آفرینش و

معارف اخلاقی آشنا شده‌اند. همین توفان بود که اول در دل‌ها انقلاب ایجاد کرد بعد به اطراف مدینه گسترش پیدا کرد؛ سپس در طبیعی مکه را تسخیر کرد و سرانجام به راه‌های دور قدم گذاشت و تا اعماق دو امپراتوری و کشور بزرگ آن روز پیش رفت و هر جا رفت دل‌ها را تکان داد و در درون انسان‌ها انقلاب به وجود آورد. مسلمانان در صدر اسلام ایران و روم را با نیروی ایمان فتح کردند. ملت‌های مورد هجوم هم به مجردی که اینها را می‌دیدند در دل‌هایشان نیز این ایمان به وجود می‌آمد. شمشیر برای این بود که مانع‌ها و سرکرده‌های زر و زوردار را از سر راه بردارد؛ والا توده مردم همه جا همان توفان را دریافت کرده بودند و دو امپراتوری عظیم در آن روزگار - یعنی روم و ایران تا اعماق خودشان جزو نظام و کشور اسلامی شده بودند. همه اینها چهل سال طول کشید ده سالش در زمان پیغمبر بود؛ سی سال هم بعد از پیغمبر، پیغمبر به مجرد اینکه وارد مدینه شد کار را شروع کرد از جمله شگفتی‌های زندگی آن حضرت این است که در طول این ده

سال یک لحظه را هدر نداد دیده نشد که پیغمبر از فشاندن نور معنویت و هدایت و تعلیم و تربیت لحظه‌ای باز بماند بیداری او، خواب او مسجد او خانه او میدان جنگ او در کوچه و بازار رفتن او معاشرت خانوادگی او و وجود او هر جا که بود - درس بود. عجب برکتی در چنین عمری وجود دارد کسی که همه تاریخ را مسخر فکر خود کرد و روی آن اثر گذاشت - که من بارها گفته‌ام بسیاری از مفاهیمی که قرن‌های بعد برای بشریت تقدس پیدا کرد؛ مثل مفهوم مساوات برادری عدالت و مردم‌سالاری، همه تحت تأثیر تعلیم او بود؛ در تعالیم سایر ادیان چنین چیزهایی وجود نداشت و یا لااقل به منصفه ظهور نرسیده بود - فقط ده سال کار حکومتی و سیاسی و جمعی کرده بود. چه عمر با برکتی از اول ورود موضع‌گیری خود را مشخص کرد.

ناقه‌ای که پیغمبر سوار آن بود وارد شهر یثرب شد و مردم دور آن را گرفتند. در آن زمان شهر مدینه محله محله بود؛ هر محله‌ای هم برای خودش خانه‌ها کوچه‌ها و حصار و بزرگانی داشت

و متعلق به قبیله‌ای بود قبایل وابسته به «اوس»
و قبایل وابسته به «خزرج». وقتی شتر پیغمبر
وارد شهر یثرب شد جلوی هر کدام از قلعه‌های
قبایل که رسید، بزرگان بیرون آمدند و جلوی
شتر را گرفتند یا رسول الله بیا اینجا خانه زندگی
ثروت و راحتی ما در اختیار تو پیغمبر فرمود
جلوی این شتر را باز کنید؛ «إنها مأمورة» دنبال
دستور حرکت می‌کند؛ بگذارید برود جلوی شتر
را باز کردند تا به محله بعدی رسید باز بزرگان
اشراف پیرمردان شخصیت‌ها و جوانان آمدند
جلوی ناقه پیغمبر را گرفتند یا رسول الله اینجا
فرود بیا اینجا خانه توست؛ هرچه خواهی در
اختیارت می‌گذاریم همه ما در خدمت هستیم.
فرمود: کنار بروید؛ بگذارید شتر به راهش ادامه
دهد؛ «إنها مأمورة» همین‌طور و محله به محله
شتر راه می‌رفت تا به محله بنی النجار - که مادر
پیغمبر جزو این خانواده است - رسید مردان
بنی النجار دایی‌های پیغمبر محسوب می‌شدند؛
لذا جلو آمدند و گفتند یا رسول الله ما خویشاوند

تو ییم هستی ما در اختیار توست در منزل ما فرود
بیا فرمود: نه، «**إنها مأمورة**» کنار بروید. راه را باز
کردند. شتر به فقیرنشین ترین محلات مدینه آمد
و در جایی نشست همه نگاه کردند ببینند خانه
کیست دیدند خانه ابی ایوب انصاری است؛
فقیرترین یا یکی از فقیرترین آدم های مدینه
خودش و خانواده مستمند و فقیرش آمدند و
اثاث پیغمبر را برداشتند و داخل خانه بردند.
پیغمبر هم به عنوان میهمان وارد خانه آنها
شد و به اعیان و اشراف و متنفذان و صاحبان
قبیله و امثال اینها دست زد؛ یعنی موضع
اجتماعی خودش را مشخص کرد. معلوم شد که
این شخص وابسته به پول و حیثیت قبیله ای و
شرف ریاست فلان قبیله و وابسته به قوم و خویش
و فامیل و آدم های پررو و پشت هم انداز و امثال
اینها نیست و نخواهد شد. از همان ساعت و
لحظه اول مشخص کرد که در برخورد و تعامل
اجتماعی طرف کدام گروه و طرف دار کدام
جمعیت است و وجود او برای چه کسانی بیشتر
نافع خواهد بود. همه از پیغمبر و تعالیم او نفع

می‌برند؛ اما آن کس که محروم‌تر است قهراً حق بیشتری می‌برد و باید جبران محرومیتش بشود. جلو خانه ابی ایوب انصاری زمین افتاده‌ای بود فرمود این زمین مال کیست؟ گفتند متعلق به دو بچه یتیم است. پول از کیسه خود داد و آن زمین را خرید بعد فرمود در این زمین مسجد می‌سازیم؛ یعنی یک مرکز، سیاسی، عبادی اجتماعی و حکومتی یعنی مرکز تجمع مردم جایی به عنوان مرکزیت لازم بود؛ لذا شروع به ساختن مسجد کردند زمین مسجد را از کسی نخواست و طلب بخشیدگی نکرد آن را با پول خود خرید با اینکه آن دو بچه پدر و مدافع نداشتند؛ اما پیغمبر مثل پدر و مدافع آنها حقشان را تمام و کمال رعایت کرد. وقتی بنا شد مسجد بسازند خود پیغمبر جزو اولین کسان یا اولین کسی بود که آمد بیل را به دست گرفت و شروع به کندن پی مسجد کرد؛ نه به عنوان یک کار تشریفاتی، بلکه واقعاً شروع به کار کرد و عرق ریخت طوری کار کرد که بعضی از کسانی که کناری نشسته بودند، گفتند ما بنشینیم و پیغمبر این طور کار کند؟ پس ما

هم می‌رویم کار می‌کنیم؛ لذا آمدند و مسجد را در مدت کوتاهی ساختند پیغمبر این رهبر والا و مقتدر - نشان داد که هیچ حق اختصاصی برای خودش قائل نیست اگر بناست کاری انجام گیرد او هم باید در آن سهمی داشته باشد. بعد تدبیر و سیاست اداره آن نظام را طراحی کرد. وقتی انسان نگاه می‌کند و می‌بیند قدم به قدم مدیرانه و هوشیارانه پیش رفته است می‌فهمد که پشت سر آن عزم و تصمیم قوی و قاطع، چه اندیشه و فکر و محاسبه دقیقی قرار گرفته است که علی‌الظاهر جز با وحی الهی ممکن نیست. امروز هم کسانی که بخواهند اوضاع آن ده سال را قدم به قدم دنبال کنند، چیزی نمی‌فهمند. اگر انسان هر واقعه‌ای را جداگانه حساب کند چیزی ملتفت نمی‌شود. باید نگاه کند و ببیند ترتیب کار چگونه است؛ چطور همه این کارها مدیرانه هوشیارانه و با محاسبه صحیح انجام گرفته است.

اول ایجاد وحدت است همه مردم مدینه که مسلمان نشدند؛ اغلب مسلمان شدند و تعداد بسیار کمی هم نامسلمان ماندند. علاوه بر اینها

سه قبیله مهم یهودی - قبیله بنی قینقاع، قبیله بنی النضیر و قبیله بنی قریضه - در مدینه ساکن بودند؛ یعنی در قلعه‌های اختصاصی خودشان که تقریباً به مدینه چسبیده بود زندگی می‌کردند آمدن اینها به مدینه به صدسال، دویست سال قبل از آن بر می‌گشت و اینکه چرا آمده بودند خودش داستان طولانی و مفصلی دارد. در زمانی که پیغمبر اکرم وارد مدینه شد خصوصیت این یهودی‌ها در دو سه چیز بود. یکی این بود که ثروت اصلی مدینه بهترین مزارع کشاورزی بهترین تجارت‌های سودده و سودبخش‌ترین صنایع - ساخت طلاآلات و امثال این چیزها در اختیارشان بود بیشتر مردم مدینه در موارد نیاز به اینها مراجعه می‌کردند پول قرض می‌گرفتند و ربا می‌پرداختند. یعنی از لحاظ مالی ریش همه در دست یهودی‌ها بود. دوم اینکه بر مردم مدینه برتری فرهنگی داشتند. چون اهل کتاب بودند و با معارف گوناگون معارف دینی و مسائلی که از ذهن نیمه‌وحشی‌های مدینه بسیار دور بود آشنا بودند؛ لذا تسلط فکری داشتند در واقع اگر

بخواهیم به زبان امروز صحبت کنیم یهودی‌ها در مدینه یک طبقه روشنفکر محسوب می‌شدند؛ لذا مردم آنجا را تحمیق و تحقیر و مسخره می‌کردند. البته آنجایی که خطری متوجهشان می‌شد و لازم بود کوچکی هم می‌کردند لیکن به طور طبیعی اینها برتر بودند.

خصوصیت سوم این بود که با جاهای دوردست هم ارتباط داشتند؛ یعنی محدود به فضای مدینه نبودند یهودی‌ها واقعیتی در مدینه بودند؛ بنابراین پیغمبر باید حساب اینها را می‌کرد. پیغمبر اکرم یک میثاق دست جمعی عمومی ایجاد کرد وقتی آن حضرت وارد مدینه شد. بدون اینکه هیچ قراردادی باشد بدون اینکه چیزی از مردم بخواهد و بدون اینکه مردم در این باره مذاکره‌ای کرده باشند روشن شد که رهبری این جامعه متعلق به این مرد است؛ یعنی شخصیت و عظمت نبوی به طور طبیعی همه را در مقابل او خاضع کرد؛ معلوم شد که او رهبر است و آنچه می‌گوید باید همه بر محورش حرکت و اقدام کنند پیغمبر میثاقی نوشت که مورد قبول همه

قرار گرفت. این میثاق درباره تعامل اجتماعی معاملات منازعات دیه روابط پیغمبر با مخالفان با یهودی‌ها و با غیرمسلمان‌ها بود همه اینها نوشته و ثبت شد؛ مفصل هم هست شاید دو سه صفحه کتاب‌های بزرگ تواریخ قدیمی را گرفته است.

اقدام بعدی بسیار مهم ایجاد اخوت بود. اشرافی‌گری و تعصب‌های خرافی و غرور قبیله‌ای و جدایی قشرهای گوناگون مردم از یکدیگر مهم‌ترین بلای جوامع متعصب و جاهلی آن روز عرب بود. پیغمبر با ایجاد اخوت اینها را زیر پای خودش له کرد بین فلان رئیس قبیله با فلان آدم بسیار پایین و متوسط اخوت ایجاد کرد گفت شما دو نفر با هم برادرید؛ آنها هم با کمال میل این برادری را قبول کردند اشراف و بزرگان را در کنار بردگان مسلمان شده و آزادی یافته قرار داد و با این کار همه موانع وحدت اجتماعی را از بین برد. وقتی می‌خواستند برای مسجد مؤذن انتخاب کنند خوش صداها و خوش قیافه‌ها زیاد بودند معاریف و شخصیت‌های برجسته متعدد بودند؛

اما از میان همه اینها بلال حبشی را انتخاب کرد نه زیبایی نه صوت و نه شرف خانوادگی و پدر و مادری مطرح بود؛ فقط اسلام و ایمان مجاهدت در راه خدا و نشان دادن فداکاری در این راه ملاک بود ببینید چطور ارزش‌ها را در عمل مشخص کرد. بیش از آنچه که حرف او بخواهد در دل‌ها اثر بگذارد عمل و سیره و ممشای او در دل‌ها اثر گذاشت.

حراست از نظام اسلامی

برای آنکه این کار به سامان برسد سه مرحله وجود داشت مرحله اول، شالوده‌ریزی نظام بود که با این کارها انجام گرفت مرحله دوم حراست از این نظام بود. موجود زنده روبه‌رشد و نمو که همه صاحبان قدرت اگر او را بشناسند، از او احساس خطر می‌کنند، قهراً دشمن دارد. اگر پیغمبر نتواند در مقابل دشمن هوشیارانه از این مولود طبیعی مبارک حراست کند، این نظام از بین خواهد رفت و همه زحماتش بی‌حاصل خواهد بود؛ لذا باید حراست کند.

مرحله سوم عبارت از تکمیل و سازندگی بناست شالوده‌ریزی کافی نیست؛ شالوده‌ریزی قدم اول است. این سه کار در عرض هم انجام می‌گیرد شالوده‌ریزی در درجه اول است؛ اما در همین شالوده‌ریزی هم ملاحظه دشمنان شده است و بعد از این هم حراست ادامه پیدا خواهد کرد. در همین شالوده‌ریزی به بنای اشخاص و بنیان‌های اجتماعی نیز توجه شده است و بعد از این هم ادامه پیدا خواهد کرد پیغمبر نگاه می‌کند و می‌بیند پنج دشمن اصلی این جامعه تازه متولد شده را تهدید می‌کنند.

یک دشمن کوچک و کم‌اهمیت است؛ اما در عین حال نباید از او غافل ماند. یک وقت ممکن است یک خطر بزرگ به وجود آورد او کدام است؟ قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه به فاصله ده فرسخ پانزده فرسخ بیست فرسخ از مدینه قبایل نیمه وحشی ای وجود دارند که تمام زندگی آنها عبارت از جنگ و خون‌ریزی و غارت و به جان هم افتادن و از همدیگر قاپیدن است. پیغمبر اگر بخواهد در مدینه نظام اجتماعی

سالم و مطمئن و آرامی به وجود آورد، باید حساب اینها را بکند پیغمبر فکر اینها را کرد در هر کدام از آنها اگر نشانه صلاح و هدایت بود، با آنها پیمان بست اول هم نگفت که حتماً بیایید مسلمان شوید؛ نه، کافر و مشرک هم بودند؛ اما با اینها پیمان بست تا تعرض نکنند پیغمبر بر عهد و پیمان خودش بسیار پافشاری می‌کرد و پایدار بود که این را هم عرض خواهم کرد آنهايي را که شریر بودند و قابل اعتماد نبودند، پیغمبر علاج کرد و خودش سراغ آنها رفت این سربيه‌هایی^۱ که شنیده‌اید پیغمبر پنجاه نفر را سراغ فلان قبیله فرستاد بیست نفر را سراغ فلان قبیله مربوط به اینها؛ کسانی که خوی و طبیعت آنها آرام پذیر و هدایت‌پذیر و صلاح‌پذیر نیست و جز با خون‌ریزی و استفاده از قدرت نمی‌توانند زندگی کنند؛ لذا پیغمبر سراغ آنها رفت و آنها را منکوب کرد و سر جای خودشان نشانند.

دشمن دوم مکه است که یک مرکزیت است.

۱ - (س ر ی) لشکری با نیروی کمتر از چهارصد تن در معنای اصطلاحی در مقابل «غزوه» قرار دارد و عبارت است از جنگ‌هایی که پیامبر مستقیماً در آنها حضور نداشتند.

درست است که در مکه حکومت به معنای رایج خودش وجود نداشت؛ اما یک گروه اشراف متکبر قدرتمند متنفذ باهم بر مکه حکومت می‌کردند. اینها با هم اختلاف داشتند؛ اما در مقابل این مولود جدید با یکدیگر همدست بودند. پیغمبر می‌دانست خطر عمده از ناحیه آنهاست؛ همین‌طور هم در عمل اتفاق افتاد. پیغمبر احساس کرد اگر بنشینند تا آنها سراغش بیایند یقیناً آنها فرصت خواهند یافت؛ لذا سراغ آنها رفت؛ منتها به طرف مکه حرکت نکرد راه کاروانی آنها از نزدیکی مدینه عبور می‌کرد؛ پیغمبر تعرض خودش را به آنها شروع کرد که جنگ بدر مهم‌ترین این تعرض‌ها در اول کار بود پیغمبر تعرض را شروع کرد؛ آنها هم با تعصب و پیگیری و لجاجت به جنگ آن حضرت آمدند. ^{۱۳۸۰، ۳، ۲۰} طبق وعده پروردگار بزرگ مسلمانان خبر یافته بودند که بر گروهی از کافران پیروز خواهند شد و این در سال دوم از هجرت بود کاروان حامل امتعه^۱ و اموال قریش از شام به مدینه می‌آمد تا

از کنار مدینه خود را به مکه برساند. هنگامی که تهدید دلاوران و رزمندگان عرب و مسلمان برای کفار قریش آشکار شد نیروهای مسلحی را برای دفاع از زر خود و کالای خود به سوی مدینه گسیل کردند مسلمانان بیشتر مایل بودند که کاروان حامل ثروت و متاع را که دفاعی هم چندان نداشت توقیف کنند؛ اما حکم خدا این بود که به دیدار رزمندگان مسلح کافر قریش بروند. «و إذ یعدکم الله إحدى الطائفتین أنهما لکم و تَوَدُّونَ أن غیر ذات الشوکه تكون لکم» مسلمانها می دانستند که در این درگیری پیروز می شوند، اما نمی دانستند که این پیروزی بر لشکریان مسلح قریش است خیال می کردند پیروزی بر برندگان و حاملان کاروان از شام برگشته است؛ ولی پیغمبر راه آنها را عوض کرد آنها را به مقابله با رزمندگان برد کاروان رفت؛ اما مسلمانان با کفار در محلی به نام پدر درگیر شدند علت اینکه

۱- سوره مبارکه انفال آیه ۷، «و [فراموش نکنید] آن زمان را که خداوند به شما وعده می داد که یکی از آن دو گروه نصیب شماست. ولی شما دوست داشتید | کاروان غیر مسلح نصیب شما گردد.»

خدای متعال راه مسلمانان را از درگیری با کاروان به درگیری با لشکریان مسلح عوض کرد چه بود؟ علت این بود که مسلمانان نزدیک را می‌دیدند و اراده و مشیت الهی در تعقیب یک هدف دور بود. «ویریدُ الله أن يحق الحق بكلماته»^۱ خدا می‌خواهد حق در صحنه جهان جا بیفتد، «ليحق الحق و يبطل الباطل و لو كره المجرمون»^۲ می‌خواهد باطل که باید زائل بشود و طبیعتش زوال‌پذیر است یک‌باره برافتد مگر قرار نیست اسلام همه قدرت‌ها و سلطه‌های شیطانی و طاغوتی را سرنگون کند؟ مگر قرار نیست که امت مسلمان «لتكونوا شهداء على الناس»^۳ بشود؟ مگر قرار نیست که پرچم اسلام بر فراز قله‌های انسانی و بشری به اهتزاز درآید؟ پس کی؟ چگونه و از چه راهی؟

مسلمانان آن روز با خودشان فکر می‌کردند که اگر

۱- سوره مبارکه انفال / آیه ۷، «و خدا می‌خواست که با سخنان خویش حق را پایدار سازد.»

۲- سوره مبارکه انفال آیه ۸، «تا حق را تثبیت کنند و باطل را زایل گرداند هر چند مجرمان خوش نداشته باشند.»

۳- سوره مبارکه بقره آیه ۱۴۳، «تا بر مردم جهان | گواه باشید.»

ما این کاروان ثروتمند را مصادره بکنیم و مالی به دست بیاوریم اسلام جوان نوپا قوت خواهد گرفت. درست هم فکر می‌کردند؛ اما فکر بالاتر و ارزشمندتر فکر دیگری است. فکر بالاتر این است که ما امروز ما مسلمانان پیرامون پیغمبر امروز به آن حدی رسیده‌ایم که بتوانیم فرمان و راهمان را به جوامع مستضعف محروم و به میان دنیاهای ظلمت و تاریکی رسوخ بدهیم این استخر آن قدر در خود آب دارد که بتواند جریان پیدا کند و به این نهال‌ها و درخت‌ها و سرزمین‌های خشک و تفتیده برسد.

این فکر بالاتر است اگر قرار است که اسلام به پیروزی واقعی خود برسد و اگر قرار است که گردونه باابہت اسلام به سوی مناطق مستضعف‌نشین روانه بشود و اگر قرار است که کاخ‌های ظلم و ستم یکی پس از دیگری سرنگون بشود این باید از یک جایی شروع بشود. مسلمان باخلاص صمیمی صدر اسلام نمی‌داند از کجا باید شروع بشود خدا به او یاد می‌دهد. خدا برای او پیش می‌آورد خدا او را که برای مصادره اموال

قریش بیرون آمده است به یک جنگ ناخواسته می‌کشاند تا در آن جنگ ناخواسته با کمبود تجهیزات اما با ایمان قاطع، یک‌روزه دشمن را عقب بزند راه را برای سیلان^۱ برای جریان برای پیشرفت و نفوذ باز کند راه را برای تحکیم قدرت حق باز کند به دشمن بفهماند که آری اسلام هست باید او را جدی فرض کنید. «لیحق الحق و يبطل الباطل» شما را ای مسلمانان به طوری ناخواسته در مقابل انبوه لشکر جرار^۲ دشمن قرار دادیم تا ضرب شصتتان را به آنها بچشانید تا قدرت الهی را به رخ آنها بکشید. ۱۳۵۹/۷/۱۱

بعد از آنی که نصرت و پیروزی الهی در جنگ بدر به فضل و رحمت الهی و به همت مسلمانان نصیب رزمندگان اسلام شد دشمن که به این زودی دست از دشمنی برنمی‌داشت جنگ احد را تدارک دید. در جنگ احد در اول کار مسلمان‌ها به خاطر اتحاد و اتفاق، باز هم صف دشمن را شکست دادند. اما بعد از آنی که به پیروزی

۱- (س ی ل) روان شدن آب روانی

۲- (جرر) انبوه، بی‌شمار

زودرس نائل شدند آن پنجاه نفری که مأمور بودند شکاف کوه را از دسترس دشمن محافظت بکنند برای اینکه از غنیمت جمع کردن عقب نیفتند، مأموریت خود را رها کردند و به محل جمع غنائم و به صحنه تجمع غفلت انگیز مسلمانان آنها هم ملحق شدند. فقط ده نفر از مسلمانان مأمور شکاف کوه آنجا ماندند و وظیفه خود را انجام دادند؛ اما دشمن این فرصت را پیدا کرد که از پشت کوه را دور بزند و از شکاف و منفذی که نگهبان کافی نداشت به مسلمانان حمله کند این حمله برای مسلمانان گران تمام شد اسلام شکست نخورد؛ اما پیروزی اسلام اولاً دیرتر شد، ثانیاً جان سرداران شجاع و عزیزی مانند حمزه سیدالشهدا در این راه قربانی شد خدای بزرگووار مسلمانان را به عبرت و تأمل دعوت می‌کند می‌فرماید ما وعده خودمان را عمل کردیم، گفته بودیم که شما بر دشمن پیروز خواهید شد و شدید؛ اما بعد از آنی که این سه خصوصیت و سه خصلت در شما پدید آمد، ضربه آن را خوردید این سه خصلت عبارت‌اند اولاً تنازعتم فی الأمر»

با همدیگر اختلاف کردید وحدت کلمه و وحدت صفوف را به هم زدید ثانیاً فثلمت» سست شدید، آن شور و حماسه و آمادگی و کمر بستگی و پا در رکابی اول کار را از دست دادید. ثالثاً «عصیتما» از فرمان پیغمبر و رهبر و آن کسانی که مسئول اداره امور شما بودند اجتناب ورزیدید و سر باز زدید این سه صفت که در شما پیدا شد دشمن این مجال را پیدا کرد که از پشت بر شما ضربه وارد کند و عزیزترین فرزندان اسلام به خون و به شهادت و در بستر افتخار افتاد، و عالم اسلام از ناحیه ازدست دادن یک چنین شخصیتی خسارت کرد. ۱۳۵۹، ۲، ۱۹

آخرین جنگی که آنها سراغ پیغمبر آمدند جنگ خندق یکی از آن جنگ‌های بسیار مهم بود. همه نیرویشان را جمع کردند و از دیگران هم کمک گرفتند و گفتند می‌رویم پیغمبر و دویست نفر سیصد نفر پانصد نفر از یاران نزدیک او را قتل عام می‌کنیم؛ مدینه را هم غارت می‌کنیم و آسوده بر می‌گردیم؛ دیگر هیچ اثری از اینها نخواهد ماند.

قبل از آنکه اینها به مدینه برسند، پیغمبر اکرم از قضایا مطلع شد و آن خندق معروف را کند. یک طرف مدینه قابل نفوذ بود؛ لذا در آنجا خندقی تقریباً به عرض چهل متر کردند ماه رمضان بود. طبق بعضی از روایات هوا بسیار سرد بود؛ آن سال بارندگی هم نشده بود و مردم درآمدی نداشتند؛ لذا مشکلات فراوانی وجود داشت سخت تر از همه پیغمبر کار کرد در کندن خندق هر جا دید کسی خسته شده و گیر کرده و نمی تواند پیش برود پیغمبر می رفت کلنگ را از او می گرفت و بنا می کرد به کار کردن یعنی فقط با دستور حضور نداشت؛ با تن خود در وسط جمعیت حضور داشت. کفار مقابل خندق آمدند اما دیدند نمی توانند؛ لذا شکسته و مفتضح و مأیوس و ناکام مجبور شدند برگردند پیغمبر فرمود تمام شد؛ این آخرین حمله قریش مکه به ماست. از حالا دیگر نوبت ماست ما به طرف مکه و به سراغ آنها می رویم.

سال بعد از آن پیغمبر گفت ما می خواهیم به زیارت عمره بیاییم ماجرای حدیبیه - که یکی از ماجراهای بسیار پرمغز و پرمعناست در این زمان

اتفاق افتاد پیغمبر به قصد عمره به طرف مکه حرکت کرد. آنها دیدند در ماه حرام که ماه جنگ نیست و آنها هم به ماه حرام احترام می گذاشتند - پیغمبر به طرف مکه می آید چه کار کنند؟ راه را باز بگذارند بیاید؟ با این موفقیت چه کار خواهند کرد و چطور می توانند در مقابل او بایستند؟ آیا در ماه حرام بروند با او جنگ کنند؟ چگونه جنگ کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند و گفتند می رویم و نمی گذاریم او به مکه بیاید و اگر بهانه ای پیدا کردیم قتل عامشان می کنیم پیغمبر با عالی ترین تدبیر کاری کرد که آنها نشستند و با او قرارداد امضا کردند تا برگردد؛ اما سال بعد بیاید و عمره به جا آورد و در سرتاسر منطقه هم برای تبلیغات پیغمبر فضا باز باشد. اسمش صلح است؛ اما خدای متعال در قرآن می فرماید: «**إنا فتحنا لک** **فتحا مبینا**» ما برای تو فتح مبینی ایجاد کردیم. اگر کسانی به مراجع صحیح و محکم تاریخ مراجعه کنند خواهند دید که ماجرای حدیبیه چقدر عجیب است. سال بعد پیغمبر به عمره

رفت و علی رغم آنها شوکت آن بزرگوار روزبه روز زیاد شد. سال بعدش - یعنی سال هشتم که کفار نقض عهد کرده بودند پیغمبر رفت و مکه را فتح کرد که فتحی عظیم و حاکی از تسلط و اقتدار آن حضرت بود؛ بنابراین پیغمبر با این دشمن هم مدیرانه قدرتمندانه با صبر و حوصله بدون دستپاچگی و بدون حتی یک قدم عقب نشینی برخورد کرد و روزبه روز و لحظه به لحظه به طرف جلو پیش رفت.

دشمن سوم، یهودی ها بودند؛ یعنی بیگانگان نامطمئنی که علی العجاله حاضر شدند با پیغمبر در مدینه زندگی کنند؛ اما دست از موذیگری و اخلاگری و تخریب بر نمی داشتند. اگر نگاه کنید، بخش مهمی از سوره بقره و بعضی از سوره های دیگر قرآن مربوط به برخورد و مبارزه فرهنگی پیغمبر با یهود است چون گفتیم اینها فرهنگی بودند آگاهی هایی داشتند؛ روی ذهن های مردم ضعیف الایمان اثر زیاد می گذاشتند؛ توطئه می کردند؛ مردم را ناامید می کردند و به جان هم می انداختند. اینها دشمن سازمان یافته ای بودند

پیغمبر تا آنجایی که می‌توانست با اینها مدارا کرد؛ اما بعد که دید اینها مدارا بردار نیستند مجازاتشان کرد. پیغمبر بی‌خود و بدون مقدمه هم سراغ اینها نرفت هر کدام از این سه قبیله عملی انجام دادند و پیغمبر بر طبق آن عمل آنها را مجازات کرد اول بنی‌قینقاع بودند که به پیغمبر خیانت کردند؛ پیغمبر سراغشان رفت و فرمود باید از آنجا بروید؛ اینها را کوچ داد و از آن منطقه بیرون کرد و تمام امکاناتشان برای مسلمان‌ها ماند دسته دوم بنی‌نضیر بودند اینها هم خیانت کردند - که داستان خیانت‌هایشان مهم است؛ لذا پیغمبر فرمود مقداری از وسایلتان را بردارید و بروید؛ اینها هم مجبور شدند و رفتند دسته سوم بنی‌قریظه بودند که پیغمبر امان و اجازه‌شان داد تا بمانند؛ اینها را بیرون نکرد؛ با اینها پیمان بست تا در جنگ خندق نگذارند دشمن از طرف محلاتشان وارد مدینه شود؛ اما اینها ناجوانمردی کردند و با دشمن پیمان بستند تا در کنار آنها به پیغمبر حمله کنند؛ یعنی نه فقط به پیمان‌شان با پیغمبر پایدار نماندند،

بلکه در آن حالی که پیغمبر یک قسمت مدینه را - که قابل نفوذ بود خندق حفر کرده بود و محلات اینها در طرف دیگری بود که باید مانع از این می شدند که دشمن از آنجا بیاید، اینها رفتند با دشمن مذاکره و گفتگو کردند تا دشمن و آنها - مشترکاً - از آنجا وارد مدینه شوند و از پشت به پیغمبر خنجر بزنند.

پیغمبر در اثنای توطئه اینها ماجرا را فهمید محاصره مدینه قریب یک ماه طول کشیده بود؛ در اواسط این یک ماه بود که اینها این خیانت را کردند پیغمبر مطلع شد که اینها چنین تصمیمی گرفته اند با یک تدبیر بسیار هوشیارانه کاری کرد که بین اینها و قریش به هم خورد که ماجرایش را در تاریخ نوشته اند کاری کرد که اطمینان اینها و قریش از همدیگر سلب شد. یکی از آن حيله های جنگی سیاسی بسیار زیبای پیغمبر همین جا بود؛ یعنی اینها را علی العجاله^۱ متوقف کرد تا نتوانند لطمه بزنند بعد که قریش و هم پیمانانشان شکست خوردند و از خندق جدا شدند و به طرف

مکه رفتند پیغمبر به مدینه برگشت همان روزی که برگشت نماز ظهر را خواند و فرمود نماز عصر را جلوی قلعه‌های بنی قریظه می‌خوانیم راه بیفتیم به آنجا برویم؛ یعنی حتی یک شب هم معطل نکرد؛ رفت و آنها را محاصره کرد. بیست و پنج روز بین اینها محاصره و درگیری بود؛ بعد پیغمبر همه مردان جنگی اینها را به قتل رساند؛ چون خیانتشان بزرگ‌تر بود و قابل اصلاح نبودند پیغمبر با اینها این‌گونه برخورد کرد؛ یعنی دشمنی یهود را - عمدتاً در قضیه بنی قریظه قبلش در قضیه بنی نضیر بعدش در قضیه یهودیان خیبر - این‌گونه با تدبیر و قدرت و پیگیری و همراه با اخلاق والای انسانی از سر مسلمان‌ها رفع کرد. در هیچ‌کدام از این قضایا پیغمبر نقض عهد نکرد؛ حتی دشمنان اسلام هم این را قبول دارند که پیغمبر در این قضایا هیچ نقض عهدی نکرد آنها بودند که نقض عهد کردند.

دشمن چهارم منافقین بودند منافقین در داخل مردم بودند کسانی که به زبان ایمان آورده بودند؛ اما در باطن ایمان نداشتند مردمان پست

معاند تنگ نظر و آماده همکاری با دشمن منتها سازمان نیافته فرق اینها با یهود این بود پیغمبر با دشمن سازمان یافته‌ای که آماده و منتظر حمله است تا ضربه بزند مثل برخورد با یهود رفتار می‌کند و به آنها امان نمی‌دهد؛ اما دشمنی را که سازمان یافته نیست و لجاجت‌ها و دشمنی‌ها و خیانت‌های فردی دارد و بی‌ایمان است تحمل می‌کند عبدالله بن ابی یکی از دشمن‌ترین دشمنان پیغمبر بود. تقریباً تا سال آخر زندگی پیغمبر این شخص زنده بود؛ اما پیغمبر با او رفتار بدی نکرد. درعین حال که همه می‌دانستند او منافق است؛ ولی با او مماشات کرد؛ مثل بقیه مسلمان‌ها با او رفتار کرد سه‌میش را از بیت‌المال داد امنیتش را حفظ کرد حرمتش را رعایت کرد؛ با اینکه آنها این همه بدجنسی و خیانت می‌کردند که باز در سوره بقره فصلی مربوط به همین منافقین است. وقتی که جمعی از این منافقین کارهای سازمان یافته کردند پیغمبر به سراغشان رفت. در قضیه مسجد ضرار اینها رفتند مرکزی درست کردند با خارج از نظام اسلامی - یعنی با

کسی که در منطقه روم بود مثل ابو عامر راهب - ارتباط برقرار کردند و مقدمه سازی کردند تا از روم علیه پیغمبر لشکر بکشند در اینجا پیغمبر به سراغ آنها رفت و مسجدی را که ساخته بودند. ویران کرد و سوزاند فرمود این مسجد، مسجد نیست اینجا محل توطئه علیه مسجد و علیه نام خدا و علیه مردم است یا آنجایی که یک دسته از همین منافقین کفر خودشان را ظاهر کردند و از مدینه رفتند و در جایی لشکری درست کردند؛ پیغمبر با اینها مبارزه کرد و فرمود اگر نزدیک بیایند به سراغشان می‌رویم و با آنها می‌جنگیم با اینکه منافقین در داخل مدینه هم بودند و پیغمبر با آنها کاری نداشت؛ بنابراین با دسته سوم برخورد سازمان یافته قاطع اما با دسته چهارم برخورد همراه با ملایمت داشت؛ چون اینها سازمان یافته نبودند و خطرشان خطر فردی بود. پیغمبر با رفتار خود غالباً هم اینها را شرمنده می‌کرد.

دشمن پنجم عبارت بود از دشمنی که در درون هر یک از افراد مسلمان و مؤمن وجود داشت.

خطرناک‌تر از همه دشمن‌ها هم همین است. این دشمن در درون ما هم وجود دارد؛ تمایلات نفسانی خودخواهی‌ها میل به انحراف میل به گمراهی و لغزش‌هایی که زمینه آن را خود انسان فراهم می‌کند پیغمبر با این دشمن هم سخت مبارزه کرد؛ منتها مبارزه با این دشمن به وسیله شمشیر نیست؛ به وسیله تربیت و تزکیه و تعلیم و هشدار دادن است؛ لذا وقتی که مردم با آن همه زحمت از جنگ برگشتند پیغمبر فرمود شما از جهاد کوچک‌تر برگشتید، حالا مشغول جهاد بزرگ‌تر شوید عجب یا رسول‌الله جهاد بزرگ‌تر چیست؟ ما این جهاد با این عظمت و با این زحمت را انجام دادیم مگر بزرگ‌تر از این هم جهادی وجود دارد؟ فرمود بله جهاد با نفس خودتان^۱ اگر قرآن می‌فرماید: «الذین فی قلوبهم مرض^۲»، اینها منافقین نیستند؛ البته عده‌ای از منافقین هم جزو «الذین فی قلوبهم مرض‌اند، اما هر

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۱۳۲، «مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الأصغر وبقی علیهم الجهاد الأكبر، فقل: یا رسول‌الله ما الجهاد الأكبر؟ قال: جهاد النفس»

۲- سوره مبارکه توبه آیه ۱۲۵

کسی که «الذین فی قلوبهم مرض» است - یعنی در دل بیماری دارد - جزو منافقین نیست گاهی مؤمن است، اما در دلش مرض هست این مرض یعنی چه؟ یعنی ضعف‌های، اخلاقی، شخصیتی هوس‌رانی و میل به خودخواهی‌های گوناگون که اگر جلوی‌شان را نگیری و خودت با آنها مبارزه نکنی ایمان را از تو خواهد گرفت و تو را از درون پوک خواهد کرد وقتی ایمان را از تو گرفت دل تو بی‌ایمان و ظاهر تو باایمان است؛ آن وقت اسم چنین کسی منافق است.

اگر خدای نکرده دل من و شما از ایمان تهی شد درحالی که ظاهرمان ظاهر ایمانی است پابندی‌ها و دلبستگی‌های اعتقادی و ایمانی را از دست دادیم؛ اما زبان ما همچنان همان حرف‌های ایمانی را می‌زند که قبلاً می‌زد؛ این می‌شود نفاق این هم خطرناک است. قرآن می‌فرماید: «ثم کان عاقبة الذین أساءوا السوای أن کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزءون»؛ آن کسانی که کار بد کردند بدترین نصیبشان خواهد شد. آن

بدترین چیست؟ تکذیب آیات الهی در جای دیگر می‌فرماید آن کسانی که به این وظیفه بزرگ - انفاق در راه خدا - عمل نکردند، «فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما أخلفوا الله ما وعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا یكذِبُونَ»؛

چون با خدا خلف وعده کردند در دلشان نفاق به وجود آمد خطر بزرگ برای جامعه اسلامی این است هر جا هم که شما در تاریخ می‌بینید جامعه اسلامی منحرف شده از اینجا منحرف شده است. ممکن است دشمن خارجی بیاید سرکوب کند شکست دهد و تارومار کند اما نمی‌تواند نابود کند بالاخره ایمان می‌ماند و در جایی سربلند می‌کند و سبز می‌شود. اما آنجایی که این لشکر دشمن درونی به انسان حمله کرد و درون انسان را تهی و خالی نمود راه منحرف خواهد شد. هر جا انحراف وجود دارد منشأش این است پیغمبر با این دشمن هم مبارزه کرد.

پیغمبر در رفتار خود مدیرانه عمل کرد و سرعت عمل داشت نگذاشت در هیچ قضیه‌ای وقت

بگذرد قناعت و طهارت شخصی داشت و هیچ نقطه‌ضعفی در وجود مبارکش نبود. او معصوم و پاکیزه بود؛ این خودش مهم‌ترین عامل در اثرگذاری است. اثرگذاری با عمل به مراتب فراگیرتر و عمیق‌تر است از اثرگذاری با زبان او قاطعیت و صراحت داشت. پیغمبر هیچ‌وقت دوپهلوی حرف نزد. البته وقتی با دشمن مواجه می‌شد کار سیاسی دقیق می‌کرد و دشمن را به اشتباه می‌انداخت در موارد فراوانی پیغمبر دشمن را غافل‌گیر کرده است؛ چه از لحاظ نظامی چه از لحاظ سیاسی اما با مؤمنین و مردم خود همیشه صریح شفاف و روشن حرف می‌زد و سیاسی‌کاری نمی‌کرد و در موارد لازم نرمش نشان می‌داد مثل قضیه عبدالله بن ابی که ماجراهای مفصلی دارد. او هرگز عهد و پیمان خودش را با مردم و با گروه‌هایی که با آنها عهد و پیمان بسته بود حتی با دشمنانش حتی با کفار مکه - نشکست. پیغمبر عهد و پیمان خود را با آنها نقض نکرد؛ آنها نقض کردند پیغمبر پاسخ قاطع داد هرگز پیمان خودش را با کسی نقض نکرد؛ لذا

همه می دانستند که وقتی با این شخص قرارداد بستند به قرارداد او می شود اعتماد کرد. از سوی دیگر پیغمبر تضرع خودش را از دست نداد و ارتباط خود را با خدا روزبه روز محکم تر کرد. در وسط میدان جنگ همان وقتی که نیروهای خودش را مرتب می کرد، تشویق و تحریض^۱ می کرد خودش دست به سلاح می برد و فرماندهی قاطع می کرد یا آنها را تعلیم می داد که چه کار کنند روی زانو می افتاد و دستش را پیش خدای متعال بلند می کرد و جلو مردم بنا می کرد به اشک ریختن و با خدا حرف زدن پروردگارا تو به ما کمک کن پروردگارا! تو از ما پشتیبانی کن پروردگارا تو خودت دشمنانت را دفع کن نه دعای او موجب می شد که نیرویش را به کار نگیرد نه به کارگرفتن نیرو موجب می شد که از توسل و تضرع و ارتباط با خدا غافل بماند؛ به هر دو توجه داشت او هرگز در مقابل دشمن عنود دچار تردید و ترس نشد. امیرالمؤمنین که مظهر شجاعت است - می گوید هر وقت در

۱- (حرض) برانگیختن ترغیب کردن

جنگ‌ها شرایط سخت می‌شد و به تعبیر امروز ما کم می‌آوردیم به پیغمبر پناه می‌بردیم هر وقت کسی در جاهای سخت احساس ضعف می‌کرد به پیغمبر پناه می‌برد او ده سال حکومت کرد؛ اما اگر بخواهیم عملی را که در این ده سال انجام گرفته به یک مجموعه پرکار بدهیم تا آن را انجام دهند در طی صدسال هم نمی‌توانند آن همه کار و تلاش و خدمت را انجام دهند. اگر ما کارهای امروزمان را با آنچه که پیغمبر انجام داد مقایسه کنیم آنگاه می‌فهمیم که پیغمبر چه کرده است. اداره آن حکومت و ایجاد آن جامعه و ایجاد آن الگو یکی از معجزات پیغمبر است.

مردم ده سال با او شب و روز زندگی کردند به خانه‌اش رفتند و او به خانه‌شان آمد، در مسجد باهم بودند در راه باهم رفتند باهم مسافرت کردند باهم خوابیدند، باهم گرسنگی کشیدند باهم شادی کردند محیط زندگی پیغمبر محیط شادی هم بود. با افراد شوخی می‌کرد مسابقه می‌گذاشت و خودش هم در آن شرکت می‌کرد آن مردمی که ده سال با او زندگی کردند روزبه‌روز

محبت پیغمبر و اعتقاد به او در دل‌هایشان عمیق‌تر شد. وقتی در فتح مکه ابوسفیان مخفیانه و با حمایت عباس - عموی پیغمبر - به اردوگاه آن حضرت آمد تا امان بگیرد، صبح دید که پیغمبر وضو می‌گیرد و مردم اطراف آن حضرت جمع شده‌اند تا قطرات آبی را که از صورت و دست ایشان می‌چکد از یکدیگر بربایند گفت: من کسری و قیصر این پادشاهان بزرگ و مقتدر دنیا را دیده‌ام؛ اما چنین عزتی را در آنها ندیده‌ام. آری عزت معنوی عزت واقعی است؛ «و الله العزة و لرسوله و للمؤمنین»؛ مؤمنین هم اگر آن راه را بروند، عزت دارند. ۱۳۸۰، ۳، ۲۰

تثبیت نظام اسلامی

حادثه غدیر خم یک حادثه بسیار مهم و تعیین کننده تاریخ اسلام است به این حادثه از دو دیدگاه و از دو بعد می‌شود نگاه کرد یک بعد مخصوص شیعه است یک بعد متعلق به

۱- سوره مبارکه منافقون آید «و عزت از آن خدا و از آن رسول او و از آن مؤمنان است.»

همه فرق اسلامی است. با توجه به بعد دوم این حادثه باید این روحیه و این احساس در همه مسلمان‌های عالم به وجود بیاید که عید غدیر که یادآور این حادثه بزرگ است فقط متعلق به شیعه نیست.

بعد اول حادثه همان طور که گفته شد مخصوص شیعیان است؛ زیرا در این حادثه امیرالمؤمنین به وسیله پیغمبر به خلافت منصوب شده است و در همان روز و در همان ماجرا کسانی از رسول خدا پرسیدند که ای رسول خدا آیا این اعلام از طرف توست یا از طرف خدا؟ فرمود: «من الله و رسوله» یعنی هم امر الهی است و هم از سوی من است. این حادثه را از این دید شیعیان بزرگ می‌دارند که اعتقاد شیعه یعنی خلافت بلافصل امیرالمؤمنین - بیشتر از همه دلایل مستند به این حادثه است. البته بحث در باب استنباط و استدلال به این حادثه در کتاب‌های فراوان و متعدد در طول تاریخ اسلام از روز اول تا امروز ادامه داشته و من قصد ندارم که درباره این

مطلبی که هزاران زبان و قلم درباره آن گفتند و نوشته‌اند چیزی بر آنها بیافزایم و اما بعد دوم حادثه که از لحاظ اهمیت کمتر از این بعد نیست یک امر مشترک بین شیعه و سنی است که آن را قدری بیشتر تشریح خواهیم کرد.

حادثه عبارت است از اینکه رسول خدا در سال دهم از هجرت به حج مشرف شدند با جمعی از مسلمانان از مدینه و از سایر نقاط جزیره العرب که مسلمان شده بودند. در این سفر پیغمبر اکرم از حج خانه خدا برای بیان مفاهیم اسلامی چه سیاسی چه نظامی، چه اخلاقی و چه اعتقادی استفاده کامل و شایان توجهی کردند. دو سخنرانی از رسول خدا در منی نقل شده است که یکی ظاهراً در روز دهم یا همان حول و حوش روز دهم هست و یکی در پایان ایام تشریق^۱ که تصریح شده و به نظر می‌رسد که این دو سخنرانی است و نه یک سخنرانی در این سخنرانی‌ها

۱- (شرق) روشن ساختن به سوی مشرق توجه کردن عنوانی است که به روزهای یازدهم تا سیزدهم ماه ذی الحجه اطلاق می‌گردد و در قرآن با عبارت ایام معدودات از آن نام برده شده است. سوره مبارکه بقره، آیه ۲۰۳

رسول خدا همه مطالب عمده‌ای را که مسلمانان باید به آن توجه عمیق بکنند تقریباً بیان کردند و عمدتاً مسائل سیاسی است. انسان به خوبی درک می‌کند این کسانی که امروز در دنیای اسلام حج را جدای از مسائل سیاسی قلمداد می‌کنند و تصور می‌کنند که در حج فقط باید عبادت به معنای رایج و عادی آن داشت و هر کار سیاسی را خارج از قواره حج حساب می‌آورند چقدر از تاریخ اسلام و از سیره نبی اکرم دور و بیگانه‌اند.

مطالبی که رسول خدا در این سخنرانی‌ها بیان کردند که در نوع کتب شیعه و سنی هم نقل شده اجمالی از این مطالب اینهاست اولاً درباره جهاد حرف می‌زنند و جهاد با مشرکین و کفار را مطرح می‌کنند و اعلام می‌کنند که این جهاد ادامه خواهد داشت تا وقتی که کلمه «**لا اله الا الله**» همه گیر بشود درباره وحدت اسلامی رسول خدا در این سخنرانی‌ها مطالبی را بیان فرمودند و تصریح کردند که مسلمان‌ها مبادا دچار جنگ داخلی بشوند و بر وحدت مسلمین و انسجام مسلمین اصرار ورزیدند در مورد ارزش‌های

جاهلیت با بیان صریحی تصریح کرده‌اند که این ارزش‌ها از نظر اسلام ناچیز و صفر محسوب می‌شود و ارزش نیست، «أَلَا إِنَّ كُلَّ مَالٍ وَ مَأْتِرَةٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمَيْ هَاتَيْنِ» هر ارزشی و هر شرافتی که در جاهلیت ارزش محسوب می‌شد را من در این لحظه زیر پای خودم قرار دادم ارزش‌های جاهلی را به کلی نفی کردند. اختلافات مالی ای که بین مسلمان‌ها از دوران جاهلیت باقی مانده بود، مثلاً کسی به کسی قرض داده بود از او بهره پول خودش را و ربای مال خودش را طلبکار بود نفی کردند، نسخ کردند. «أَلَا وَإِنَّ كُلَّ دَمٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَهُوَ تَحْتَ قَدَمَيْ هَاتَيْنِ» و اولین بهره پولی که اولین طلب ربوی ای که من بر می‌دارم طلبهای ربوی عمویم عباس است - که در جاهلیت ایشان قرض می‌داده و طلبکار بوده از خیلی‌ها - فرمودند اینها را من برداشتم نسخ کردم ارزش تقوا را به عنوان برترین ارزش اسلامی باز تکرار کردند و تصریح کردند که هیچ کس بر هیچ کس دیگر جز به برکت تقوا

و پرهیزگاری ترجیحی ندارد لزوم نصیحت ائمة
المسلمین یعنی دخالت در مسائل سیاسی و اعلام
نظر به زمامداران و پیشوایان را مطرح کردند و
آن را به عنوان یک فریضه اعلام کردند که همه
مسلمین موظفند به زمامداران اسلامی نظرات
خیرخواهانه خودشان را بیان کنند و اعلان کنند.
مسائل عمده سیاسی و اجتماعی جهان اسلام را
پیغمبر اکرم در این سخنرانی‌ها بیان کردند و در
همین سخنرانی‌ها حدیث ثقلین را هم ذکر کردند
که حدیث ثقلین این است که فرمودند من وقتی
از میان شما رفتم دو چیز گرانبها در میان شما
می‌گذارم «کتاب الله و عترتی قرآن را و عترتم را
بعد دو انگشت سبابه شان را پهلوی هم قرار
دادند و فرمودند: آن دو مثل این دو هستند که
دو انگشت سبابه هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند.
بعد فرمودند: مثل این دو نیستند انگشت سبابه
و وسطای یک دستشان را بلند کردند گفتند من
عترت و کتاب را مثل این دو نمی‌دانم که انگشت
سبابه و وسطی یکی از یکی بلندتر است؛ بلکه
مثل دو انگشت سبابه اند که هیچ کدام بر آن

دیگری ترجیحی ندارد.^۱

و مسئله عترت را مطرح کردند بعد از اینکه اعمال حج انجام گرفت بلافاصله راه افتادند طرف مدینه در بین راه در سر یک سه راهی که باید قوافل مدینه از قوافل یمن از هم جدا می شدند. محلی به نام غدیر خم حضرت ایستادند و درحالی که نقل می کنند شاهدان و حاضران حادثه که هوا به قدری داغ بود که اگر گوشت را روی زمین می انداختند کباب می شد، در یک چنین وضعیتی حضرت می روند روی بلندی می ایستند تا مردم تدریجاً جمع می شوند، وقتی می بینند همه جمع شدند بعد مسئله ولایت را و «**من كنت مولاه فهذا** **علی مولاه**»^۲ را اعلان می کنند و دست امیرالمؤمنین را می گیرند بلند می کنند این جور که همه ببینند و

۱- الکافی، ج ۲ ص ۴۱۵، «بِئْتِي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ. وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ. وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ. وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبِّحَةِ وَالْوَسْطَى فِتْسِيقَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى فْتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوا وَلَا تَضِلُّوا وَلَا تَقْدَمُوهُمْ فَتَضِلُّوا»

۲- الکافی، ج ۱ ص ۴۲۰، «وهر کس من مولا ورهبر او هستم این علی نیز مولا ورهبر اوست.»

در روایات متعدد هست که زیر بغل پیغمبر و زیر بغل علی بن ابی طالب دیده شد وقتی که دست را بلند کردند برای اینکه به همه نشان بدهند این اجمالی از حادثه است.

آن بعدی که مورد نظر من است - بعد بین المللی اسلامی و بین الفرق اسلامی که مخصوص شیعه نیست این است که اگر فرض کنیم که پیغمبر در این اعلان که حتماً این اعلان انجام گرفته و این جمله از زبان پیغمبر صادر شده اگر فرض کنیم نمی خواست رسول خدا حکومت بلا فصل امیرالمؤمنین را بیان کند حداقل این بود که می خواست موالات و پیوند و رابطه عمیق مسلمین با امیرالمؤمنین و با عترت خود را در این بیان استقرار ببخشد و تثبیت کند. علت اینکه پیغمبر عترت را در کنار قرآن می گذارد هم در سخنرانی منی و در حدیث ثقلین - که حدیث ثقلین ظاهراً بارها هم از پیغمبر صادر شده و هم در حدیث غدیر و در واقعه غدیر - تکیه روی امیرالمؤمنین و شخص او - علت اینکه این رابطه را برقرار می کند. از جمله این است که

مردم در طول زمان اولاً یک نمونه‌های کامل از انسان طراز اسلام از انسان مقبول و مورد پذیرش اسلام را ارائه بدهد به مردم و به همه نسل‌های آینده نمونه کامل انسان را به صورت مجسم و عینی با حالات واضح و غیرقابل تردید در اختیار همه انسان‌ها بگذارد، بگوید تربیت اسلامی باید به این سمت حرکت کند و شخصیت انسان مسلمان آن شخصیتی است که غایت و نمونه کاملش این‌هاست: انسان‌هایی که طهارتشان، علمشان، تقوایشان، درست‌کاری‌شان، عبودیتشان در مقابل خدا احاطه‌شان به مسائل اسلامی، فداکاری شجاعانه‌شان برای تحقق آرمان‌های اسلامی و از خودگذشتگی‌شان برای همه آشکار و واضح است. امیرالمؤمنین را به عنوان یک نمونه معرفی می‌کند که مردم - چه مردم آن زمان چه مردم نسل‌های دیگر - با او پیوند برقرار کنند رابطه داشته باشند حالا گیرم به عنوان خلیفه بلافصل بعد از پیغمبر هم عملاً نشد و بعد از گذشت بیست و پنج سال جانشین شد، بالاخره که خلیفه پیغمبر شد بالاخره که مقام

امامت او تثبیت شد بالاخره که همه مسلمان‌ها او را به‌عنوان آن فردی که پیشوای جامعه است قبول کردند این خصوصیت این پیوند، این رابطه همه مسلمان‌ها را نسبت به شخصیتی که همه قبول دارند که خلیفه پیغمبر است منتها بعضی می‌گویند خلیفه بلافصل پیغمبر بعضی معتقدند نه خلیفه بعد از بیست و پنج سال - این شخصیتی که همه مسلمان‌ها او را به‌عنوان جانشینی پیغمبر قبول دارند باید برای همه مسلمان‌ها به‌عنوان یک الگو یک مسطوره کامل از انسان اسلامی، جاودانه بماند و پیوند میان او و میان مسلمان‌ها باید تا ابد به‌عنوان یک رابطه فکری رابطه اعتقادی، رابطه عاطفی، رابطه عملی باقی بماند. امیرالمؤمنین با این دیدگاه دیگر فقط متعلق به شیعیان نیست متعلق به همه مسلمان‌هاست و مخصوص امیرالمؤمنین هم نیست؛ بلکه عترت و خاندان پیغمبر و ائمه شیعه که اولاد امیرالمؤمنین هستند آنها هم چون که مشمول عترت هستند آنها هم همواره به‌عنوان نمونه کامل انسان اسلامی در دیدگاه

مسلمان‌ها باید باقی بمانند این یک نکته. ثانیاً با تعیین عترت در کنار قرآن و با اعلام لزوم پیوند میان مسلمین و میان عترت در حقیقت رسول اکرم تکلیف تحریف‌ها در قرآن و انحراف از مفاهیم اصلی قرآن را هم روشن کرده آنجایی که دستگاه‌های زر و زور برای مصالح خودشان مفاهیم اسلامی را منحرف می‌کنند قرآن را به معنا می‌کنند مسلمان‌ها را گمراه می‌کنند از فهم آئین اسلامی مردم را محروم می‌کنند آن مرجعی آن محوری و قطبی که باید مردم را آگاه کند که حقیقت چیست مفهوم و معرفت درست کدام است و مردم را از گمراهی نجات بدهد و مردم باید حرف او را گوش کنند او عترت است.

و این همان چیزی است که امروز برای دنیای اسلام یک ضرورت و یک امر لازم است. امروز همه مسلمان‌ها احتیاج دارند که از معارف اسلامی که از طریق اهل بیت پیغمبر می‌رسد استفاده کنند فرق نمی‌کند که معتقد باشند به امامت بلافصل امیرالمؤمنین و امامت اولاد او یا معتقد نباشند. البته شیعه عقیده حق و مستفاد قطعی از این

حدیث را خلافت بلافصل می‌داند و به او معتقد و پایبند است. آنهایی هم که به این عقیده پایبند نیستند - یعنی برادران اهل سنت - ارتباط و پیوند فکری و عقلانی و اعتقادی و عاطفی خودشان را از خاندان پیغمبر و از امیرالمؤمنین باید قطع نکنند؛ لذا مسئله غدیر از این بعد دوم که بعد ایجاد پیوند میان علی بن ابی طالب علیه السلام و عترت پیغمبر با آحاد مسلمان‌هاست مال همه مسلمان‌هاست. ۱۳۶۶، ۵، ۲۲ مسئله غدیر یک مسئله تاریخی صرف نیست؛ نشانه‌ای از جامعیت اسلام است. اگر نبی مکرم که در طول ده سال یک جامعه بدوی آلوده به تعصبات و خرافات را با آن مجاهدت‌های عظیمی که آن بزرگوار انجام داد و به کمک اصحاب باوفایش به یک جامعه مترقی اسلامی تبدیل کرد برای بعد از این ده سال فکری نکرده بود و نقشه‌ای در اختیار امت نگذاشته بود. این کار ناتمام بود رسوبات تعصبات جاهلی به قدری عمیق بود که شاید برای زدودن آنها سال‌های بسیار طولانی نیاز بود ظواهر خوب بود؛ ایمان مردم ایمان خوبی

بود. البته همه در یک سطح نبودند بعضی در زمان وفات پیغمبر اکرم یک سال بود شش ماه بود، دو سال بود که اسلام آورده بودند؛ آن هم هیمنه قدرت نظامی پیغمبر همراه با جاذبه‌های اسلام اینها را به اسلام کشانده بود همه که جزو آن مسلمانان عمیق دوران اول نبودند. برای پاک کردن رسوبات جاهلی از اعماق این جامعه و مستقیم نگه داشتن خط هدایت اسلامی بعد از ده سال زمان پیغمبر یک تدبیری لازم بود اگر این تدبیر انجام نمی‌شد کار ناتمام بود. اینکه در آیه مبارکه سوره مائده می‌فرماید: «**الیوم اکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی**»، تصریح به همین معناست که این نعمت - نعمت اسلام نعمت هدایت نعمت نشان دادن صراط مستقیم به جامعه بشریت - آن وقتی تمام و کامل می‌شد که نقشه راه برای بعد از پیغمبر هم معین باشد؛ این یک امر طبیعی است. این کار را پیغمبر در غدیر انجام دادند امیرالمؤمنین را که از لحاظ

۱- سوره مبارکه مائده آیه ۳ «امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.»

شخصیت - چه شخصیت ایمانی چه شخصیت، اخلاقی چه شخصیت انقلابی و نظامی چه شخصیت رفتاری با قشرهای مختلف افراد یک فرد ممتاز و منحصر به فردی بود منصوب کردند و مردم را به تبعیت از او موظف کردند.

این هم فکر پیغمبر نبود این هدایت الهی بود دستور الهی بود نصب الهی بود؛ مثل بقیه سخنان و هدایت‌های نبی مکرم که همه الهام الهی بود این دستور صریح پروردگار به پیغمبر اکرم بود پیغمبر اکرم هم این دستور را عمل کردند مسئله غدیر این است؛ یعنی نشان دهنده جامعیت اسلام و نگاه به آینده و آن چیزی که در هدایت و زعامت امت اسلامی شرط است. آن چیست؟ همان چیزهایی که شخصیت امیرالمؤمنین مظهر آنهاست، یعنی تقوا، تدین پایبندی مطلق به دین ملاحظه غیر خدا و غیر راه حق را نکردن بی پروا در راه خدا حرکت کردن، برخورداری از علم، برخورداری از عقل و تدبیر، برخورداری از قدرت عزم و اراده این یک عمل واقعی و درعین حال نمادین است امیرالمؤمنین

را با همین خصوصیات نصب کردند. در عین حال این نماد زعامت^۱ امت اسلامی در طول عمر اسلام هر چه که بشود - همین عمل است؛ یعنی نماد زعامت و رهبری اسلامی در طول زمان همین است همان چیزی که در انتخاب الهی امیرالمؤمنین تحقق پیدا کرد غدیر یک چنین حقیقتی است. ۱۳۸۵، ۱۰، ۸

امامت یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعف‌ها و شهوات و نخوت^۲ و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخه امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی اینکه یک انسان هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد هم دارای قدرت عملکرد باشد که «یا یحیی خذ **الکتاب بقوة**^۳» - هم جان و خواست و زندگی

۱- (ارع) پیشوایی، ریاست

۲- (ن خ و) تکبر، خودبینی

۳- سوره مبارکه مریم آیه ۱۲ «گفتیم ای یحیی کتاب خدا را با جدوجهد بگیر.»

شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان‌ها برای او همه چیز باشد که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود این را در عمل نشان داد شما می‌بینید که مدت کوتاه کمتر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد در طول قرن‌ها همچنان می‌درخشد و باقی مانده است. این نتیجه درس و معنا و تفسیر واقعه غدیر است. ^{۱۳۸۰، ۱۲، ۱۲} واژه امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می‌گردد و آن پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی در هر جا از قرآن که مشتقات واژه امامت - مانند امام و ائمه - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص یعنی پیشوایی امت است پیشوایی، فکری پیشوایی سیاسی و یا هر دو پس از رحلت پیامبر و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید از آنجا که نکته اصلی اختلاف را

مسئله رهبری سیاسی امت تشکیل می‌داده و واژه امامت و امام سرنوشت ویژه‌ای پیدا کرد بیش از هر معنای دیگری در مفهوم رهبری سیاسی به کار رفت و کم‌کم معانی دیگر تحت‌الشعاع این معنی قرار گرفت به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایش‌های گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژی‌ها و مکاتب‌های مرزبندی شده و مشخص درآورد یکی از مسائل مهم همه این مکاتب‌ها را مسئله امامت تشکیل می‌داد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسئله معمولاً از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می‌رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سخنی بود.

در مکتب تشیع نیز که از نظر پیروانش اصلی‌ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته می‌شد و نظریه آن مکتب درباره امام بدین‌گونه خلاصه می‌گشت که امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله پیامبر معرفی شده باشد و باید رهبر

فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه رموز و دقایق دین باشد و باید پاک و معصوم و میرا از هر عیب و نقیصه خلقی و خلقی و سببی باشد و باید از دودمانی پاک و پاک دامن تولد یافته باشد و باید و باید و بدین گونه امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود در عرف خاص شیعیان به جز رهبری سیاسی رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می‌شناخت نه تنها اداره امور اجتماعی که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تصفیه و تزکیه اخلاقی را نیز از او انتظار می‌برد؛ و اگر این وظایف از او ساخته نمی‌بود او را به عنوان امام به حق نمی‌شناخت و به حسن اداره سیاسی و قدرت‌نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی که در نظر دیگران معیارهای بسنده‌ای^۱ به شمار می‌آمد - قناعت نمی‌ورزید.

بنا بر تلقی شیعه از مفهوم امامت امام یک

جامعه همان قدرت فائده‌ای^۱ است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنهاست با این بیان پیامبر نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه‌ای که خود شالوده‌ریزی کرده به دست اوست و پس از پیامبر نیز امت را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین - خلیفه - وی و متحمل بار مسئولیت‌های او و از آن جمله رهبری سیاسی باشد و شیعه معتقد است که این جانشینی طبق تصریح پیامبر از آن علی بن ابی‌طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است. (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه)

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم رهبری سیاسی آموزش دینی و تهذیب روحی در خلافت و حکومت اسلام که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بعد قرار داده است؛ چنان که بعضی از متفکران برجسته این زمان

به درستی بیان کرده‌اند ناشی از آن است که اسلام در اصل این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه‌ای از این سه جهت بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این سه جهت است و شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود. نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی‌نگر کسانی که امامت را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفاً یک منصب معنوی و روحی و فکری شمرده‌اند، امام در فرهنگ تشیع رهبر امت است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه (رئیس دولت و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره‌گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام ایدئولوگ)

این مطلب واضح چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از صدها مدرک قرآنی و حدیثی آن، زاید به نظر نمی‌رسد در کتاب «الحجة» کافی حدیث مبسوطی از

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در شناخت امامت و توصیف امام نقل شده است که متضمن خصوصیات پر معنی و جالبی است؛ از آن جمله درباره امامت رشته دین سامان مسلمان آبادگر جهان سربلندی مؤمنان رتبت^۱ پیامبران میراث جانشینان خلافت خداوندگار و جانشینی پیامبر و درباره امام افزایش دهنده ثروت عمومی اجراکننده مقررات و حدود الهی پاسدار مرزها امین خدا در میان خلق شعله فروزنده‌ای بر جایگاهی بلند صلادهنده‌ی^۲ راه خدا مدافع حریم خدا به خشم آورنده منافقان ویرانگر بنیان کافران عزت بخش مؤمنان ورزیده و کاردان در زمامداری دانای کار سیاست کمر بسته فرمان خدا خیرخواه بندگان خدا نگاهبان دین خدا^۳

۱ - (رتب) منزلت، مرتبه

۲ - برافروزنده، برپاکننده

۳ - الکافی، ج ۱ ص ۲۰۰، «الإمامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المؤمنین إن الإمامة أن الإسلام النامی و فرعة السامی بالإمام تمام الصلوة والزکاة والصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفیء و الصدقات و إمضاء الحدود والأحكام ع النور والأطراف اف الإمام یحل خلال الله . و یحرم حرام الله و یقیم. بالحکمة و الموعظة الحسنة و الحجة البالغة الإمام کالشمس الطالعة المجللة بلورها للعالم وهی فی الأفق بحیث لا

در روایت دیگری از امام صادق صراحتاً گفته می‌شود همه امتیازات و نیز همه تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا هستند.^۱

در روایات دیگری از امام صادق وجوب فرمان‌بری از اوصیا یادآوری شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیا همان کسانی هستند که قرآن از

تنالها الأیدی والأبصار الإمام البدر المنیر و السراج الزاهر و النور الساطع والنجم الهادی فی غیاهب الدجی و أجواز البلدان و القفار و الحج البحارة» همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است همانا امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و افزایش غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف به وسیله امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بیا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت نماید امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فراگیرد و خودش در افق است به نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد امام ماه تابان چراغ فروزان نور درخشان و ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها...

۱- الکافی ج ۱ ص ۱۹۶، «جری له من افضل ما جری لمحمد.... و لقد حلت علی مثله حموله.... و كذلك یحری الأئمة الهدی واحدا بعد واحد.»

آنان با تعبیر «اولی الامر» یاد کرده است.^۲ صدها روایت پراکنده در باب‌های مختلف از کتاب‌های گوناگون صریحاً مفهوم امام و امامت در فرهنگ شیعی را «زامداری» و «اداره امور امت مسلمانان» دانسته و امامان اهل بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛ به طوری که برای جستجوگر منصف جای تردید باقی نمی‌گذارد که ادعای امامت از طرف ائمه اهل بیت فراتر از رتبت فکری و معنوی، دقیقاً ادعای حق حکومت نیز هست و دعوت همه جا گستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزه‌ای سیاسی - نظامی برای به دست آوردن حکومت بوده است. پیشوای صادق، ص ۶۹-۷۴

اگر کسی تصور کند که ائمه نه‌گانه و هشت‌گانه از امام سجاد تا امام عسکری فقط به ذکر احکام دین و معارف دین پرداخته و مبارزه سیاسی به

۱- سوره مبارکه مانده آیه ۵۹ «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» ای کسانی که ایمان آوردید از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان هم اطاعت کنید.

شکل‌های متناسب با زمانشان نداشته‌اند. حتماً غور^۱ کافی را در زندگی این بزرگواران نکرده است. آن طوری که از حالات آن بزرگواران به وضوح بر می‌آید و اساساً معنای امامت در اسلام و فلسفه‌ای که شیعه برای امامت قائل است. جز این راه هم به هیچ وجه قبول نمی‌کند و سازگار نیست و اگر ما دلیل روشنی هم بر مبارزه ائمه نمی‌داشتیم باید معتقد بودیم که ما خبر نداریم به ما نرسیده و آن بزرگواران مبارزه می‌کردند و نمی‌شود ما معنای امامت را آن‌چنان که در فرهنگ اسلام - نه فقط در فرهنگ تشیع - وجود دارد بدانیم و به آن معتقد باشیم و در عین حال قبول کنیم که مثلاً صد و پنجاه سال و یا بیشتر ائمه **علیهم‌السلام** در خانه‌ها نشسته‌اند و دست روی دست گذاشته‌اند و فقط دل را به این خوش کرده‌اند که احکام قرآن و معارف اسلامی را بیان کنند و مبارزه سیاسی نداشته‌اند. چنین چیزی به هیچ وجه درست نیست البته وقتی می‌گوییم ائمه مبارزه می‌کردند باید این را بدانیم که مبارزه

در هر زمانی به شکل خاصی است گاهی مبارزه با کار فرهنگی علمی سیاسی تشکیل و تحزب و ایجاد سازماندهی و گاهی با کارهای خونین فعالیت‌های جنگی و نبرد آشکار است و هر زمان مبارزه به نحوی است. ^{۱۳۶۶،۵،۹}

ممکن است بعضی اشکال کنند که ائمه علیهم‌السلام چطور برای قبضه کردن حکومت مبارزه می‌کردند در حالی که با علم الهی خودشان می‌دانستند که به حکومت نخواهند رسید.

خب معلوم است زندگی ائمه علیهم‌السلام نشان داد که اینها نتوانستند به حکومت دست پیدا کنند و جامعه و نظام اسلامی را آن طور که میل و وظیفه‌شان بود تشکیل دهند. اما چطور ائمه علیهم‌السلام با بیان اینکه این را می‌دانستند و به الهام الهی از آن آگاه بودند، این کار را انجام دادند؟ در جواب این فکر باید بگوییم دانستن اینکه به هدف نخواهند رسید مانع از انجام وظیفه نمی‌شود. شما در زندگی پیغمبر نگاه کنید پیغمبر اکرم می‌دانستند که در جنگ احد شکست خواهند خورد می‌دانستند آنها را که

در شکاف کوه نشانده‌اند، نخواهند نشست و به طمع غنیمت پایین خواهند آمد پیغمبر آن روزی که به طائف رفت تا بنی سقیف را هدایت کند و از شرمکی‌ها به طائفی‌ها پناه برد می‌دانست که طائفی‌ها با پاره‌سنگ از او استقبال می‌کنند. این قدر سنگ به او می‌زنند که ساق مبارکش خونی می‌شود و مجبور می‌شود برگردد. ائمه علیهم‌السلام همه اینها را می‌دانستند امیرالمؤمنین می‌دانست که در بیست و یکم ماه رمضان به شهادت خواهد رسید؛ اما درعین حال اندکی قبل از ماه رمضان اردوگاه وسیعی در بیرون کوفه درست کرد برای اینکه به ادامه جنگ با معاویه پردازد. اگر دانستن امیرالمؤمنین موجب می‌شود که او بر طبق روال عادی و معمولی عمل نکند چرا این اردوگاه را درست کرد، چرا این لشکرکشی را کرد؟ مردم را برد بیرون کوفه و منتظر نگه داشت چرا؟ چه فایده‌ای داشت؟ اینکه ائمه علیهم‌السلام می‌دانستند که به حکومت نمی‌رسند نباید موجب آن بشود که تلاش خودشان را نکنند باید تلاش و مبارزه بکنند و مثل کسی که

نمی‌داند و اطلاع ندارد چه پیش خواهد آمد تمام کارهای کسی را که نمی‌داند چه پیش خواهد آمد باید انجام بدهند. بدهند ° ۱۳۶۳،۱،۲۲

چهار دوره جریان امامت

جریان امامت از نخستین روز پس از رحلت پیامبر - ماه صفر سال یازده هجری - پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری - ماه ربیع‌الاول سال دویست و شصت هجری - در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت. در این مدت امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذرانید و هر دوره با ویژگی‌هایی از لحاظ موضع‌گیری امامان در برابر قدرت‌های مسلط سیاسی دوره اول دوره سکوت یا همکاری امام با این قدرت‌هاست جامعه نوپا و جدیدالولاده اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت‌خورده خارجی و با وجود عناصر تازه‌مسلمان و درست‌جا نیفتاده داخلی به هیچ‌وجه تاب دودستگی و اختلاف صفوف را ندارد کمترین رخنه‌ای در پیکر استوار این جامعه می‌تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و

اساس آن باشد. از طرفی زاویه انحراف واقعیت از حقیقت آن چنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین - که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت به مکتب و جامعه اسلامی است - قابل تحمل نباشد و شاید به همین جهات که از پیش در آینه‌بینش پیامبر اکرم منعکس بود، پیامبر به این شاگرد برگزیده خود فرمان داده بود که در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره سراسر بیست و پنج سال میانه رحلت پیامبر اکرم - سال یازده هجری و آغاز خلافت امیرالمؤمنین - سال سی و پنج را در بر می‌گیرد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مصریان وضع خود را در آغاز این فترت^۱ این‌گونه تشریح می‌کند «فأمسکت یدی حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى محق دین محمد - صلی الله علیه وآله - فخشیت إن لم أنصر الإسلام و أهله أن أری فیہ ثلماً أو هدماً تكون المصیبة به علی أعظم من فوت ولا یتکم فنهضت فی تلک

الأحداث» نخست از همه جریان‌ها کناره گرفتیم تا آنکه دیدم گروه‌هایی از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می‌کنند بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم در اسلام رخنه یا ویرانی ای پدید آید که خسارات آن عظیم‌تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت این بود که به پا خاستم و کمر بستم.^۱

زندگی بیست و پنج ساله علی **علیه السلام** در این دوره حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعه مسلمانان انجام می‌گرفته است. پاسخ‌ها و راهنمایی‌های آن حضرت به خلفای زمان درباره مسائل سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره در نهج البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهد تردیدناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام، دوره دوم دوره به قدرت رسیدن امام است. این دوره همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت حسن بن علی است که با همه کوتاهی و با وجود ملالت‌ها

و در دسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی غیرقابل تفکیک است، درخشنده‌ترین سال‌های حکومت اسلامی به شمار می‌رود روش‌های انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه همراه با قاطعیت و صراحت و جرئت در این دوره بیش از همیشه تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان مسطور^۱ و نمونه‌ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده‌اند و شیعه همچون خاطرهای گرمی از آن یاد می‌کرده و دریغ آن را می‌خورده و رژیم‌های زمان‌های بعد را در مقایسه با آن محکوم می‌ساخته است. درعین حال درسی و تجربه آموزنده‌ای بوده که می‌توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صد درصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت نیافته یا به انحراف کشانیده شده نشان دهد و از آن روز روش‌های درازمدت و همراه با تربیت‌های دشوار

و سخت‌گیرانه‌ای حزبی را بر امامان بعدی
تحمیل کند.

دوره سوم بیست سال میانه صلح امام حسن -
سال چهل و یک و حادثه شهادت امام حسین
محرم سال شصت و یک - است. پس از ماجرای
صلح عملاً کار نیمه مخفی شیعه شروع شد و
برنامه‌ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن
قدرت به خاندان پیامبر در فرصت مناسب
بود آغاز شد. این فرصت طبق برآورد عادی
چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن
زندگی شرارت‌آمیز معاویه امید آن وجود داشت
بنابراین می‌توان دوره سوم را دوره تلاش سازنده
کوتاه‌مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی
نام داد.^۱

و بالاخره چهارمین دوره روزگار تعقیب و ادامه
همین روش در برنامه‌ای درازمدت است؛ در زمانی
نزدیک به دو قرن و با پیروزی‌ها و شکست‌هایی
در مراحل گوناگون و همراه با پیروزی قاطع در

۱ - در این باره ضمن چند سخنرانی، به شرح و تفصیل و با
ذکر مدارک و شواهد بحث کرده‌ام. (نویسنده)

زمینه کار ایدئولوژیک و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام.

پیشوای صادق، ص ۱۶-۱۹

مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت. ائمه اهل بیت علیهم‌السلام مبارزه سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی و رفع تحریف‌ها و کج‌فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می‌آمد. اما طبق قراین حتمی جهاد اهل بیت به این هدف‌ها محدود نمی‌شد و بزرگ‌ترین هدف

آن چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود بیشترین دشواری‌های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه از دوران امام سجاد و بعد از حادثه عاشورا به زمینه‌سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند.

در تمام دوران صد و چهل‌ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم جریان وابسته به امامان اهل بیت - یعنی شیعیان - همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد در این مدت بارها زمینه‌های آماده‌ایی پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید، اما هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید اختناق و فشار و سخت‌گیری

به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود.

ائمہ در میان توفان سخت این حوادث هوشمندانہ و شجاعانہ تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه لای گذرگاه های دشوار و خطرناک گذراندند و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام جریان امامت را نابود کنند و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاہ خلافت فرورفته ماند و به صورت تهدیدی ہمیشگی آسایش را از آنان سلب کرد.

۱۳۹۳، ۵، ۱۸

امیرالمؤمنین علی

علیه السلام

وجود امیرالمؤمنین **علیه السلام** و السلام از جهات متعدد و در شرایط گوناگون برای همه نسل‌های بشر یک درس جاودانه و فراموش‌نشده است؛ چه در عمل فردی و شخصی خود چه در محراب عبادتش چه در مناجاتش چه در زهدش چه در محو و غرق شدنش در یاد خدا و چه در مبارزه‌اش با نفس و شیطان و انگیزه‌های نفسانی و مادی این جملات از زبان امیرالمؤمنین در فضای آفرینش و فضای زندگی انسان همچنان پرتین است «یا دنیا... غُری غُری»؛ ای جلوه‌های دنیا ای زیبایی‌های پرجاذبه‌ای هوس‌هایی که قوی‌ترین انسان‌ها را به دام خود می‌کشید بروید کس دیگری غیر علی را فریب بدهید؛

علی بزرگ‌تر و بالاتر و قوی‌تر از این حرف‌هاست؛ بنابراین یکایک انسان‌های بیدار در لحظه‌لحظه زندگی امیرالمؤمنین و در ارتباطش با خدا و معنویت درس‌های فراموش‌نشده‌ی پیدامی‌کنند. و باز در بعد دیگر جهادش برای برپاداشتن و به‌پاشدن خیمه‌ی حق و عدالت بود. یعنی آن روزی که نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بار رسالت را بر دوش گرفت از اولین ساعات، یک مبارزه و مجاهد مؤمن و فداکار - که هنوز در دوران نوجوانی بود در کنار خود پیدا کرد و او علی بود. تا آخرین ساعات عمر بابرکت پیامبر مجاهدت در راه برپاداشتن نظام اسلامی و بعد حفظ کردن آن لحظه‌ای امیرالمؤمنین را فارغ نگذاشت چقدر مبارزه کرد چقدر خطرها را به جان خرید و چقدر در راه مبارزه برای اقامه حق و عدل محو بود. آن وقتی که هیچ‌کس در میدان نمی‌ماند او می‌ماند. آن وقتی که هیچ‌کس به میدان قدم نمی‌گذاشت او می‌گذاشت. آن وقتی که سختی‌ها مثل کوه‌های گران بر دوش مبارزان و مجاهدان فی‌سبیل‌الله سنگینی می‌کرد، قامت استوار او بود

که به دیگران دلگرمی می‌بخشید برای او معنای زندگی همین بود که از امکانات خداداده از قوت جسمی و روحی و ارادی و کلاً از آنچه که در اختیار اوست در راه اعلا‌ی کلمه حق استفاده کند و حق را زنده نماید با قدرت اراده و بازو و جهاد علی، حق زنده شد.

اگر شما ملاحظه می‌کنید که امروز مفاهیم حق و عدل و انسانیت و مفاهیمی که برای انسان‌های هوشمند در دنیا با ارزش است و این مفاهیم مانده و روزبه‌روز قوی‌تر و راسخ‌تر شده است به خاطر همان مجاهدت‌ها و فداکاری‌هاست. اگر امثال علی بن ابی‌طالب - که در طول تاریخ بشر بسیار نادرند - نمی‌بودند امروز ارزش‌های انسانی وجود نداشت؛ عنوان‌های جذاب برای بشریت جذابیت نداشت. بشر زندگی و تمدن و فرهنگ و آمال و آرمان و اهداف والا نداشت؛ و بشریت به یک حیوانیت وحشی و درنده تبدیل می‌شد بشریت به خاطر حفظ آرمان‌های والا، مرهون امیرالمؤمنین و انسان‌های والایی در حد اوست آن جهادها، این اثر را داشت.

بعد دیگر از زندگی امیرالمؤمنین در میدان حکومت است آن وقتی که این انسان بزرگ اندیش و بزرگ بالاخره بر مسند قدرت و حکومت دست پیدا کرد در آن دوران کوتاه کاری کرد که اگر سال‌های سال مورخان و نویسندگان و هنرمندان بنویسند و تصویر کنند کم گفته‌اند و کم تصویر کرده‌اند وضع زندگی امیرالمؤمنین در دوران حکومت قیامتی است. اصلاً علی حکومت را عوض کرد.

او تجسم حکومت الهی تجسم آیات قرآن در میان مسلمین تجسم «أشداء علی الکفار رحماء بینهم»^۱ و تجسم عدل مطلق بود. او فقرا را به خود نزدیک می‌کرد - «کان یقرب المساکین»^۲ - و ضعفا را مورد رعایت خاص قرار می‌داد برجستگانی که با پول و زور و بقیه وسایل مطرح‌شدن خودشان را به ناحق مطرح کرده بودند در نظر علی با خاک یکسان بودند. آنچه در چشم و دل او ارزش داشت ایمان و تقوا و

۱- سوره مبارکه فتح آیه ۲۹ «بر کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند.»

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸ باب ۷۵ ص ۲۲۶

اخلاص و جهاد و انسانیت بود. با این مبناهای
بازرزش امیرالمؤمنین کمتر از پنج سال حکومت
کرد قرن هاست که درباره امیرالمؤمنین می نویسند
و کم نوشته اند و نتوانسته اند درست تصویر کنند
و بهترین ها، معترف به عجز و تقصیر خودشان
هستند. ۱۳۶۹، ۱۱، ۱۰

بزرگ ترین خصوصیت او تقواست نهج البلاغه
او کتاب تقواست و زندگی او راه و رسم تقواست.
این آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله»^۱ در شأن امیرالمؤمنین نازل
شده و تاویل این آیه علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة
والسلام است. آیه می گوید: در میان مردم کسانی
هستند که جان خودشان را وجود خودشان را
یعنی عزیزترین سرمایه ای که هر انسانی دارد
این سرمایه عزیز انحصاری غیرقابل جبران - که
اگر این را دادی دیگر به جای این چیزی نمی آید
- بعضی ها همین سرمایه را همین موجودی را
یک جا می دهند برای اینکه خشنودی خدا را
به دست بیاورند فقط همین «و من الناس من

یشری» می‌فروشد، می‌دهد. «نفسه» جان خود را وجود خود را «ابتغاء مرضات الله» هیچ هدف دیگری، هیچ مقصود دنیوی هیچ گرایش و انگیزه خودخواهانه‌ای در بین نیست فقط و فقط برای جلب رضایت خدا. اما خدا هم در مقابل این چنین ایثار و گذشت یقیناً بدون عکس‌العمل شایسته نمی‌ماند؛ «و الله رثوف بالعباد» خدا به بندگان خودش رافت دارد این مصداق کاملش، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. من این بعد را بیان می‌کنم.

شما تاریخ زندگی امیرالمؤمنین را نگاه کنید از کودکی از آن وقتی که در نه‌سالگی یا سیزده‌سالگی به نبوت رسول اکرم ایمان آوردو آگاهانه و هوشیارانه حقیقت را شناخت و به آن تمسک جست از آن لحظه تا آن لحظه‌ای که در محراب عبادت مثل سحرگاه روز نوزدهم ماه رضانی جان خودش را در راه خدا داد و خشنود و خوشحال و سرشار از شوق به لقاء پروردگار رسید، در طول این پنجاه سال تقریباً یا پنجاه و دو سه سال از ده‌سالگی تا شصت و سه‌سالگی،

شما ببینید یک خط مستمری وجود دارد در شرح حال زندگی امیرالمؤمنین و آن خط ایثار و از خودگذشتگی است؛ در تمام قضایایی که در طول این تاریخ پنجاه ساله بر امیرالمؤمنین گذشته شما نشانه ایثار را مشاهده می‌کنید از اول تا آخر حقیقتاً این درس است برای ما و ما من و شما - که علی گو و علی جو و معروف در جهان به محبت علی بن ابی طالب هستیم باید درس بگیریم از امیرالمؤمنین صرف محبت علی کافی نیست صرف شناختن فضیلت علی کافی نیست بودند کسانی که در دلشان به فضیلت علی بن ابی طالب اعتراف داشتند شاید از ما هم که هزار و چهارصد سال فاصله داریم با آن روزگار بیشتر همان‌ها یا بعضی‌شان در دل علی را به عنوان یک انسان معصوم و پاکیزه دوست هم می‌داشتند؛ اما رفتارشان رفتار دیگری بود. چون همین خصوصیت را نداشتند همین ایثار را همین رهاکردن منیت را همین کار نکردن برای «خود» را هنوز در حصار خود گرفتار بودند و علی امتیازش این بود که در حصار «خود» گرفتار نبود. «من»

برای او هیچ مطرح نبود آنچه برای او مطرح بود
وظیفه بود و هدف بود و جهاد فی سبیل الله بود
و خدا بود.

اولی که امیرالمؤمنین در اوان کودکی به پیغمبر
ایمان آورد مورد ایذا^۱ و تمسخر همه در شهر
مکه قرار داشتند. یک شهری را شما فرض کنید
مردمی که به طور طبیعی هم اهل توسل به
خشونت اند مردم متمدن بانزاکت آهسته برو
آهسته بیایی که نبودند؛ یک مردم خشن اهل
برخورد اهل اصطکاک سر کوچک ترین چیزی
دعوا بکنند به شدت متعصب نسبت به همان
عقاید باطل توی یک چنین جامعه این جور
یک پیامی از سوی یک انسان بزرگی مطرح
شده که همه چیز این جامعه را می برد زیر سؤال
عقایدشان را، آدابشان را سنت هایشان را خب
طبیعی است که همه با او مخالفت می کنند و
قشرهای مختلف با او مخالفت کردند. توده های
مردم هم با پیغمبر مخالفت کردند از یک انسان
این جور و یک پیام این جور با همه وجود

۱- (وزی) مورد آزار و سختی قرارگرفتن

دفاع کردن و به آن پیوستن این از خودگذشتگی می‌خواست. این اولین قدم از خودگذشتگی امیرالمؤمنین بود. سیزده سال در کنار پیغمبر در سخت‌ترین مواقع علی ابن ابی‌طالب **علیه‌الصلوة والسلام** ایستاد. درست است که هجرت رسول اکرم هجرت از روی اجبار و ناچاری و زیر فشار قریش و مردم مکه بود؛ اما آینده روشنی داشت همه می‌دانستند که این هجرت مقدمه کامیابی‌هاست مقدمه پیروزی‌هاست. درست در آنجایی که یک نهضت از دوران محنت دارد وارد دوران راحتی و عزت می‌خواهد بشود در همین لحظه که همه معمولاً تلاش می‌کنند زودتر خودشان را برسانند، اگر بتوانند از مناصب اجتماعی چیزی را بگیرند جایگاهی پیدا بکنند؛ در همین لحظه امیرالمؤمنین آماده شد تا در جای پیغمبر در بستر پیغمبر در شبی ظلمانی و تاریک بخوابد تا پیغمبر بتواند از این خانه و از این شهر خارج بشود توی آن شب کشته شدن آن کسی که در این بستر می‌خوابد تقریباً قطعی و مسلم بود؛ این جور نبود که حالا چون من و

شما قضیه را می دانیم؛ می دانیم که امیرالمؤمنین در آن حادثه به شهادت نرسید، بگوییم که آنجا همه می دانستند؛ نخیر مسئله این است که در یک شب ظلمانی در یک نقطه معینی یک کسی بناست کشته بشود قطعی است می گویند این آقا برای اینکه بتواند از اینجا خارج بشود، باید کسی در آنجا به جای او باشد تا جاسوس ها که نگاه می کنند احساس کنند کسی در آنجا هست. کی حاضر است؟ این ایثار امیرالمؤمنین خود یک حادثه فوق العاده مهم است، اما زمان این ایثار هم بر اهمیت آن می افزاید زمان کی است؟ آن وقتی که بناست این دوران محنت به سر بیاید بناست بروند حکومت تشکیل بدهند راحت باشند مردم یثرب ایمان آوردند، منتظر پیغمبرند. همه این را می دانند. در این لحظه این ایثار را امیرالمؤمنین می کند هیچ انگیزه شخصی باید در یک چنین انسانی وجود نداشته باشد تا اقدام به یک چنین حرکت بزرگی بکند.

بعد وارد می شوند به مدینه جنگ ها و مبارزات شبانه روزی حکومت تازه پا و جوان پیغمبر شروع

می‌شود. دائماً جنگ می‌شود این خاصیت آن چنان حکومتی است. دائماً برخورد، از قبل از جنگ بدر برخوردها شروع شد تا آخر دوران زندگی پیغمبر در این ده سال در طول این ده سال چند ده جنگ و برخورد پیغمبر اکرم با کفار و انواع و اقسام کفار و شعب^۱ کفار داشت. در تمام این دوره‌ها، امیرالمؤمنین به عنوان پیش‌قراول به عنوان فدایی‌ترین کس و پیش‌مرگ پیغمبر آن چنانی که خود امیرالمؤمنین بیان می‌کند و تاریخ هم این را نشان می‌دهد در تمام این مراحل و صحنه‌های خطرناک حضور داشته؛ «و لقد واسيته بنفسی فی المواطن التي تنکص فیها الأبطال و تتأخر فیها الأقدام»^۲ آنجاهایی من در کنار پیغمبر ماندم و جانم را سپر بلای او کردم که قهرمانان و شیرمردان در آنجا پایشان می‌لرزید و مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند. در شدیدترین مراحل امیرالمؤمنین ایستاد؛ هیچ برایش مطرح نبود که اینجا خطر است. بعضی‌ها با خودشان فکر می‌کنند که ما

۱- (ش ع ب) قبایل

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷

خوب است جان خودمان را حفظ کنیم تا بعداً برای اسلام مفید واقع بشویم امیرالمؤمنین هرگز خودش را با این‌گونه معاذیر^۱ قریب نداد و نفس والای امیرالمؤمنین فریب بخور نبود در تمام مراحل خطر در خطوط مقدم، امیرالمؤمنین حاضر بود.

دوران سکوت و همکاری

بعد از آنی که دوران پیغمبر به سر آمد و رسول اکرم رحلت کردند به نظر من سخت‌ترین دوره‌های زندگی امیرالمؤمنین در این سی سال بعد از رحلت پیغمبر شروع شد؛ سخت‌ترین دوره‌های امیرالمؤمنین آن روزها بود آن روزی که پیغمبر عزیز و بزرگوار بود و می‌رفتند در سایه او مجاهدت می‌کردند مبارزه می‌کردند که روزهای شیرینی بود، روزهای خوبی بود. روزهای تلخ روزهای بعد از رحلت پیغمبر است که روزهایی است که گاه‌گاه قطعات فتنه افق دیده‌ها را آن چنان مظلّم می‌کرد که قدم از قدم نمی‌توانستند

۱- (ع ذ ر) در عذرها، بهانه‌ها

بردارند آن کسانی که می‌خواستند درست قدم بردارند. در یک چنین شرایطی امیرالمؤمنین بزرگ‌ترین امتحانات ایثار را داد. اولاً در هنگام رحلت پیامبر امیرالمؤمنین مشغول انجام وظیفه شد. نه اینکه نمی‌دانست اجتماعی وجود دارد یا ممکن است وجود داشته باشد که سرنوشت قدرت و حکومت را در جهان اسلام آن اجتماع تعیین خواهد کرد مسئله برای این نبود برای امیرالمؤمنین برای او آنچه مطرح نیست «خود» است. بعد از آنی که مسئله خلافت استقرار پیدا کرد و مردم با ابی‌بکر بیعت کردند و همه چیز تمام شد امیرالمؤمنین کناره گرفت هیچ جمله کلمه و بیانی که حاکی از معارضة امیرالمؤمنین با دستگاه حکومت باشد از او شنیده نشد. آن روزهای اول چرا، تلاش می‌کرد شاید بتوان آن چیزی که به عقیده او حق است و باید انجام گیرد را به کرسی بنشانند. بعد که دید نه مردم بیعت کرده‌اند و قضیه تمام شد و ابی‌بکر شد خلیفه مسلمین، اینجا امیرالمؤمنین به‌عنوان یک انسانی که ولو معترض است هیچ‌گونه از قبل او برای این

دستگاه ضرری و خطری و تهدیدی وجود ندارد در تاریخ اسلام شناخته می‌شود. امیرالمؤمنین در این دوران که خیلی هم نبود مدت کوتاهی این دوران طول کشید شاید چند ماهی - فرمود: «لقد علمتم أني أحق الناس بها من غيري» می‌دانید که من از همه مردم به خلافت شایسته‌تر هستم. این را خود شما هم می‌دانید و «والله لأسلمن» و سوگند به خدا دست روی دست خواهم گذاشت و تسلیم خواهم شد. «ما سلمتُ أمورُ المسلمین» تا وقتی که احساس می‌کنم امور مسلمین با سلامت در جریان است تا وقتی که می‌بینم کسی مورد ظلم قرار نمی‌گیرد. «ولم یکن فیها جور الا علی خاصه» تا وقتی که به مردم ظلم نمی‌شود و در جامعه ظلم و جوری وجود ندارد فقط من مظلوم واقع شدم در جامعه تا این جور است، من هیچ کاری به کار کسی ندارم هیچ مزاحمتی هیچ اعتراضی نخواهم کرد.^۱

بعد از مدت کوتاهی شاید چند ماهی بیشتر نگذشته بود که ارتداد گروه‌هایی شروع شد، شاید تحریکاتی

هم بود. بعضی از قبایل عرب احساس کردند که حالا پیغمبر نیست رهبر اسلام نیست خوب است که یک ایرادی اشکالی درست کنند و تعارضی بکنند و جنگ و دعوایی راه بیندازند و شاید هم منافقین تحریکشان می کردند بالاخره جریان رده پیش آمد - یعنی ارتداد عده‌ای از مسلمین - جنگ‌های رده شروع شد. اینجا که وضع این طور شد امیرالمؤمنین دید نه اینجا دیگر جای کنار نشستن هم نیست باید وارد میدان شد به دفاع از حکومت در اینجا می فرماید: «فامسکت یدی» من بعد از آنی که قضیه خلافت پیش آمد و ابی بکر خلیفه مسلمین شد، من دست کشیدم نشستم کنار این حالت کناره‌گزینی بود «حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت یرید محو الإسلام» دیدم عده‌ای از مردم دارند از اسلام بر می گردند، می خواهند اسلام را از بین ببرند اینجا دیگر وارد میدان شدم و امیرالمؤمنین وارد میدان شد به صورت فعال در همه قضایای مهم اجتماعی امیرالمؤمنین بود.

خود آن حضرت از حضور خودش در دوران بیست

و پنج ساله خلافت خلفای سه گانه تعبیر می کند
به وزارت بعد از آنی که آمدند امیرالمؤمنین را بعد
از قتل عثمان به خلافت انتخاب کنند فرمود: «...
من وزیر باشم بهتر است از این است که امیر باشم
همچنانی که در گذشته بودم، بگذارید وزیر
باشم.»^۱ یعنی مقام و موقعیت و جایگاه بیست و
پنج ساله خودش را جایگاه وزارت می داند. یعنی
در امور دائماً در خدمت اهداف و در موضع کمک
به مسئولینی که بودند و خلفایی که در رأس
امور بودند این هم ایثار فوق العاده بزرگی بود که
انسان واقعاً گیج می شود وقتی فکرش را می کند
که چقدر گذشت در کار امیرالمؤمنین وجود دارد.
در تمام این بیست و پنج سال به فکر قیام و
کودتا و معارضه و جمع کردن یک عده ای و گرفتن
قدرت و قبضه کردن حکومت نیفتاد این چیزها
به ذهن انسان ها می آید. آن وقتی که رسول اکرم
از دنیا رحلت کردند تقریباً حدود سی تا سی و دو
سال عمر آن حضرت بود. بعدها هم دوره های

۱ - نهج البلاغه خطبه ۹۲ - «... وأنا لكم وزيراً خير لكم مني
امیرا»

جوانی و قدرت جسمانی و دوران نشاطش را می‌گذراند و وجهه و محبوبیت در بین توده مردم و مغز فعال علم فراوان همه جاذبه‌هایی که برای یک انسان ممکن بود وجود داشته باشد، در امیرالمؤمنین به نحو اعلائی وجود داشت. او اگر می‌خواست یک کاری بکند، حتماً می‌توانست در تمام این بیست و پنج سال به هیچ وجه جز در خدمت همان هدفهای عمومی و کلی نظام اسلامی که در رأس آن هم خلفایی بودند امیرالمؤمنین هیچ حرکتی نکرد و از آنها هیچ چیزی شنیده نشد و ماجراهای فوق‌العاده عظیمی وجود دارد که حالا من نمی‌خواهم وارد شرح موارد تاریخی بشوم.

در شورای شش نفره بعد از درگذشت خلیفه دوم امیرالمؤمنین را دعوت کردند. امام قهر نکرد و وارد شد. نگفت که من با اینها هم ردیف نیستم طلحه و زبیر کجا، عبدالرحمن بن عوف کجا، عثمان کجا من کجا، طبق وصیت عمر شش نفر را به عنوان شورا گذاشتند که در بین خودشان یک نفر را به عنوان خلیفه انتخاب

کنند در بین این شش نفر شانس او برای خلافت از همه بیشتر بود و عبدالرحمن عوف رأی اش تعیین کننده بود؛ یعنی امیرالمؤمنین دو رأی داشت خودش و زبیر عثمان هم دو رأی داشت خودش و طلحه عبدالرحمن بن عوف هم دو رأی داشت خودش و سعد بن ابی وقاص عبدالرحمن بن عوف رأیش تعیین کننده بود. اگر با امیرالمؤمنین بیعت می کرد او خلیفه می شد اگر با عثمان بیعت می کرد او خلیفه می شد. اول رو کرد به امیرالمؤمنین و به او پیشنهاد کرد که با کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین یعنی دو خلیفه قبلی - حرکت کند حضرت فرمودند: نه من کتاب خدا و سنت پیغمبر را قبول می کنم سیره شیخین را من کاری ندارم من اجتهاد خودم را عمل می کنم و به اجتهاد آنها کاری ندارم می توانست با کوچک ترین اغماضی از آنچه که صحیح و حق می دانست حکومت را به دست بگیرد و قدرت را قبضه کند. امیرالمؤمنین یک لحظه به این فکر نیفتاد و حکومت را از دست داد و قدرت را از دست داد اینجا هم ایثار

کرد و خود و منیت را مطلقاً مطرح نکرد و زیر پا له کرد. این گونه احساسات از امیرالمؤمنین اصلاً از اول بروز نمی کرد.

بعد از آنی که دوازده سال دوران حکومت عثمان گذشت در آخر کار عثمان اعتراضات به او زیاد شد کسانی مخالفت و اشکالات زیادی بر او وارد کردند از مصر آمده بودند، از عراق آمده بودند بصره و جاهای دیگر بالاخره یک جمع زیادی درست شدند و خانه عثمان را محاصره کردند جان عثمان را تهدید کردند خب اینجا یک کسی در مقام امیرالمؤمنین چه می کرد؟ یک کسی که خودش را صاحب حق خلافت بداند و بیست و پنج سال است که او را از حق خودش کنار گذاشتند به رفتار حاکم کنونی هم اعتراض دارد حالا هم می بیند اطراف خانه او را گرفته اند و محاصره کرده اند. آدم معمولی حتی برگزیدگان و چهره های والا در اینجا چه کار می کنند؟ همان کاری را می کنند که دیگران کردند همان کاری را می کنند که طلحه و زبیر و عایشه کردند و همین طور بقیه کسانی که در ماجرای عثمان به

نحوی دست داشتند کردند. ماجرای قتل عثمان یکی از ماجراهای بسیار مهم تاریخ اسلام است و اینکه چه کسی موجب قتل عثمان شد این را انسان در نهج البلاغه و در آثار و تاریخ اسلامی که نگاه می‌کند، کاملاً برایش روشن می‌شود که چه کسی عثمان را کشت و چه کسانی موجب شدند. افرادی که ادعای دوستی با عثمان را بعدها محور کارشان قرار داده بودند آنجا از پشت خنجر زدند و از زیر تحریک کردند. از عمرو عاص پرسیدند که چه کسی عثمان را کشت؟ گفت: فلانی - اسم یکی از صحابه را آورد او شمشیرش را ساخت آن دیگری تیز کرد آن دیگری شمشیر را مسموم کرد و آن یکی هم بر او وارد آورد واقعیت هم همین است.

امیرالمؤمنین در این ماجرا با کمال، خلوص آن وظیفه الهی و اسلامی را که احساس می‌کرد انجام داد. حسنین این دو گوهر گران قدر و دو یادگار پیغمبر را برای دفاع از عثمان به خانه او فرستاد مخالفان اطراف خانه عثمان را گرفته بودند و نمی‌گذاشتند آب وارد خانه شود. امیرالمؤمنین برای

عثمان آب و آذوقه فرستاد با کسانی که نسبت به عثمان خشمگین بودند بارها و بارها مذاکره کرد تا خشم آنها را پایین بیاورد وقتی هم که آنها عثمان را کشتند امیرالمؤمنین خشمگین شد. در اینجا باز هم منیت و خودخواهی و احساسات خودی که برای همه انسان‌ها وجود دارد در امیرالمؤمنین مطلقاً مشاهده نمی‌شود بعد از آنی که عثمان کشته شد امیرالمؤمنین می‌توانست به صورت یک چهره موجه و یک آدم فرصت طلب و نجات‌بخش بیاید به میدان بگوید ای مردم حالا دیگر راحت شدید خلاص شدید مردم هم دوستش می‌داشتند، اما نه بعد از حادثه عثمان هم امیرالمؤمنین اقبالی به سمت قدرت و قبضه کردن حکومت نکرد. چقدر این روح بزرگ است. «دعونی و التمسوا غیری» ای مردم مرا رها کنید و بروید سراغ دیگری اگر دیگری را به حکومت انتخاب کردید من وزیر او و در کنار او خواهم بود. این فرمایشاتی است که امیرالمؤمنین در آن روزها کرد مردم قبول نکردند نمی‌توانستند غیر از امیرالمؤمنین

فرد دیگری را به حکومت انتخاب کنند.

دوران خلافت

تمام اقطار اسلامی با امیرالمؤمنین بیعت کردند تا آن روز هیچ بیعتی به عمومیت بیعت با امیرالمؤمنین وجود نداشت جز شام که با امیرالمؤمنین بیعت نکردند تمام اقطار اسلامی و بزرگان و صحابه بیعت کردند یک تعداد معدودی کمتر از ده نفر فقط ماندند که امیرالمؤمنین آنها را در یک مسجد حاضر ساخت و یکی یکی از اینها پرسید که شما چرا بیعت نکردید. از جمله عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص چند نفری بودند که بیعت نکردند، امیرالمؤمنین از اینها پرسید. هر کدام یک عذری آوردند یک حرفی زدند بعضی باز بیعت کردند، بعضی هم بیعت

نکردند - تعداد خیلی محدودی انگشت شمار - حضرت هم آنها را رها کرد. ولی بقیه چهره‌های معروف همچون طلحه و زبیر و دیگران و دیگران همه با امیرالمؤمنین بیعت کردند و قبل از آنکه آنها با امیرالمؤمنین بیعت کنند حضرت فرمود:

«و اعلموا» بدانید، «أني إن أجبتمكم» حالا که شما اصرار می‌کنید من حکومت را به دست بگیرم «رکبت بکم» اگر من پاسخ مثبت به شما دادم مبادا خیال کنید که من ملاحظه چهره‌ها و شخصیت‌ها و استخوان‌های قدیمی و آدم‌های نام و نشان دار خواهم کرد مبادا خیال کنید من از این‌و آن تبعیت و تقلید خواهم کرد و روش دیگران را روش خودم قرار خواهم داد؛ «أبدأ و اعلموا أني إن أجبتمكم رکبت بکم ما أعلم» آن جوری که خودم علم دارم و می‌دانم و تشخیص دادم و از اسلام دانستم، شما را حرکت خواهم داد و اداره خواهم کرد. امیرالمؤمنین با مردم این اتمام حجت‌ها را هم کرد و خلافت را قبول کرد امیرالمؤمنین می‌توانست در آنجا هم به خاطر حفظ مصالح و ملاحظه جوانب قضیه و این چیزها کوتاه بیاید و دل‌ها را به دست بیاورد؛ اما اینجا هم با کمال قاطعیت بر اصول و ارزش‌های اسلامی پافشاری کرد، به طوری که آن همه دشمن در مقابل علی صف کشید و امیرالمؤمنین در یک اردوگاه با

تجلی کامل زر و زور و تزویر و در یک اردوگاه با
چهره‌های موجه معتبر و معروف و در یک اردوگاه
دیگر با عناصر مقدس مآب و علی‌الظاهر متعبد،
اما ناآگاه از حقیقت و روح اسلام و تعالیم اسلام و
از شأن و مقام امیرالمؤمنین و اهل تشبث^۱ به
خسونت و قساوت و بداخلاقی مواجه شد.
امیرالمؤمنین در سه اردوگاه با سه خط جداگانه،
ناکثین قاسطین و مارقین جنگید. هر کدام از این
وقایع نشان‌دهنده همان روح توکل به خدا و ایثار
و دورشدن از منیت و خودخواهی در امیرالمؤمنین
است و بالاخره در همین راه هم به شهادت رسید
که درباره آن حضرت گفته‌اند: علی را عدلش به
خاک و خون غلتاند اگر امیرالمؤمنین می‌خواست
عدالت را رعایت نکند ملاحظه کاری بکند، شان،
مقام و شخصیت خودش را بر مصالح دنیای
اسلام ترجیح بدهد. موفق‌ترین و قدرتمندترین
خلفا می‌شد و هیچ معارضی هم پیدا نمی‌کرد؛
اما امیرالمؤمنین شاخص حق و باطل است،
به خاطر همین است که هر کس دنبال حضرت

علی است و ایشان را قبول دارد و می‌خواهد که مثل او عمل کند حق است و هر کس که حضرت علی را قبول ندارد باطل است به این خاطر است که امیرالمؤمنین لب و وظیفه بدون ذره‌ای دخالت دادن منیت و احساسات شخصی و منافع شخصی و خود در آن راهی که انتخاب کرده حرکت کرده است. یک چنین شخصیتی است امیرالمؤمنین؛ لذا علی علیه السلام واقعاً میزان الحق است. این زندگی امیرالمؤمنین است «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» فقط در شهادت این بزرگوار نبود در لحظه مرگ نبود که امیرالمؤمنین جانش را در راه خدا داد، بلکه در طول عمر، امیرالمؤمنین همواره جان خود را در راه خدا داد.

۱۳۶۸،۲،۸

امیرالمؤمنین در این مدت نشان داد که اصول اسلامی و ارزش‌های اسلامی که در دوران انزوای اسلام و در دوران کوچکی جامعه اسلامی به وجود آمده بود در دوران رفاه و گسترش و اقتدار و پیشرفت و توسعه مادی جامعه اسلامی هم قابل پیاده‌شدن است. اگر به این نکته توجه کنیم

خیلی مهم است. اصول اسلامی عدالت اسلامی، تکریم انسان روحیه جهاد سازندگی اسلامی، مبانی اخلاقی و ارزشی اسلام در دوران پیغمبر با وحی الهی نازل شد و تا آن حدی که ممکن بود، به وسیله پیغمبر در جامعه اسلامی اعمال شد؛ اما جامعه اسلامی زمان پیغمبر مگر چه بود؟ تا ده سال فقط یک مدینه بود؛ یک شهر کوچک چند هزار نفری بعد هم که مکه و طائف را فتح کردند یک منطقه محدود با یک ثروت بسیار محدود، با فقر همه گیر و امکانات بسیار کم در اختیارشان بود ارزش های اسلامی در چنین محیطی پایه گذاری شد.

از آن روزی که پیغمبر از دنیا رفت، بیست و پنج سال گذشته است. در این بیست و پنج سال وسعت کشور اسلامی صدها برابر شده نه دوبرابر و سه برابر و ده برابر یعنی آن روزی که امیرالمؤمنین به حکومت رسید از آسیای میانه تا شمال آفریقا - یعنی مصر - در حیطه قدرت حکومت اسلام بود. از دو دولت بزرگ همسایه دولت اسلامی اول کار - یعنی ایران و روم - یکی

به کلی منهدم شده بود که حکومت ایران بود و تمام سرزمین ایران آن روز در اختیار اسلام قرار گرفته بود بخش عمده‌ای از سرزمین روم هم که شامات و فلسطین و موصل و بقیه جاها بود در اختیار اسلام قرار گرفته بود. چنین رقعۀ^۱ وسیعی در اختیار اسلام بود؛ بنابراین ثروت زیادی به وجود آمده بود؛ دیگر فقر و کمبود و کم‌غذایی وجود نداشت؛ طلا رایج شده بود، پول زیاد شده بود ثروت‌های فراوان به وجود آمده بود؛ لذا کشور اسلامی ثروتمند شده بود. خیلی‌ها از رفاه بیش از اندازه لازم برخوردار شده بودند اگر علی را از این وسط حذف می‌کردیم، ممکن بود تاریخ این‌طور قضاوت کند که اصول اسلامی و ارزش‌های نبوی خوب بود؛ اما در همان دوره مدینه‌النبی همان دوره کوچکی و فقر جامعه اسلامی اما بعد از آنکه جامعه اسلامی بزرگ شد و با تمدن‌های گوناگون آمیخته شد از ایران و روم فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف وارد زندگی مردم شدند و ملت‌های گوناگون همه زیر چتر

جامعه اسلامی قرار گرفتند، دیگر آن اصول کافی نیست و نمی‌تواند کشور را اداره کند امیرالمؤمنین در این پنج سال با عمل و سیره و شیوه حکومت خود نشان داد که نه همان اصول درخشان صدر نبوت - همان توحید، همان عدل همان انصاف و مساوات همان برابری بین انسان‌ها - با خلیفه مقتدری مثل امیرالمؤمنین قابل اجراست. این چیزی است که در تاریخ مانده است. هر چند بعد از امیرالمؤمنین این روش ادامه داده نشد؛ اما ایشان نشان داد که اگر حاکم اسلامی و مدیران جامعه و مدیران مسلمان تصمیم داشته باشند بنا داشته باشند و اعتقاد راسخ داشته باشند می‌توانند همان اصول را در دوران گسترش منطقه حکومت اسلامی و پدید آمدن شرایط گوناگون و جدید زندگی باز هم اجرا کنند و مردم را از آن بهره‌مند نمایند. معلوم است؛ عدالت اجتماعی در یک جامعه ده‌پانزده‌هزار نفری مدینه کجا عدالت اجتماعی در یک جامعه چندین ده‌میلیونی و چندین صد میلیونی حکومت دوران امیرالمؤمنین کجا؟ و امیرالمؤمنین این کارها را کرد.

من چند مورد از اقدامات امیرالمؤمنین را که در بیانات آن بزرگوار منعکس است. در اینجا عرض می‌کنم هزاران مورد از این قبیل در زندگی امیرالمؤمنین وجود دارد. مردم آمدند اصرار و بیعت کردند؛ اما حضرت قبول نمی‌کرد اصرار مردم زیاد شد همه بزرگان کوچکان رؤسا و صحابه قدیمی گفتند نه فقط علی بن ابی طالب باید باشد و غیر از او کسی نمی‌تواند. آمدند و به اصرار حضرت را بردند. حضرت فرمود پس به مسجد برویم حضرت روی منبر رفت و خطبه خواند و در این سخنرانی حرف خودش را بیان کرد امیرالمؤمنین فرمود: اموالی که تا امروز افراد برگزیده و محترم‌ها بیجا و به ناحق تصرف کرده اند هر جا من به این اموال دست پیدا کنم اینها را به بیت‌المال بر می‌گردانم.» در طول این چند سال کسانی توانسته بودند. پول‌هایی را از بیت‌المال به نفع خودشان بردارند فرمود من همه اینها را بر می‌گردانم؛ «لو وجدته قد تزوج به النساء» حتی اگر بینم مهر زن‌هایتان قرار داده‌اید، یا «و ملک به الإمام» برای حرم سراهای

خودتان کنیز خریده‌اید «لردتته^۱» به بیت‌المال بر می‌گردانم. مردم و بزرگان بدانند که روش من این است.

بعد از چند روز مخالفت‌ها شروع شد. البته مردم مستضعف و طبقه مظلوم جامعه از خدا می‌خواهند چنین روشی به کار گرفته شود؛ لیکن متنفذان و کسانی که خودشان مخاطب واقعی این مطلب بودند، بدیهی است که ناراضی بودند نشستند جلسه تشکیل دادند و گفتند این چه کاری است که علی می‌خواهد انجام دهد ولید بن عقبه - همان کسی که زمان عثمان استاندار کوفه بود. از طرف آنها بلند شد پیش امیرالمؤمنین آمد و گفت یا علی بیعت ما با تو شرط دارد؛ «نحن نبایعک الیوم علی أن تضع عنا ما أصبناه من المال فی أيام عثمان^۲» شرط ما این است که به پول‌هایی که ما به دست آورده‌ایم دست نزنیم و به دستاوردهای ما در دوران قبل از خودت کاری نداشته باشی بعد از ولید بن عقبه

۱- نهج البلاغه ، خطبه ۲۹

۲- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۱۹

طلحه و زبیر آمدند البته حساب ولید بن عقبه از طلحه و زبیر جداست ولید بن عقبه در واقع جزو تازه مسلمانهاست؛ خانواده اش ضد اسلام و ضد انقلاب بودند و با اسلام جنگیده بودند؛ بعد هم که اسلام غالب شد، اواخر زمان پیغمبر او هم مثل دیگران از بنی امیه اسلام آورد؛ اما طلحه و زبیر جزو سابقین اسلام و جزو یاران نزدیک پیغمبر بودند طلحه و زبیر هم که بزرگان آن روز اسلام و جزو بقایای اصحاب پیغمبر بودند - خدمت امیرالمؤمنین آمدند و حرفهای گله آمیزی زدند؛ از جمله گفتند: «انک جعلت حقنا فی القسم کحق غیرنا» تو ما را با دیگران در تقسیم بیت المال یکسان کردی؛ «و سویت بیننا و بین من لا یمثلنا» ما را با کسانی که شبیه ما نیستند در دادن اموال بیت المال یکی قرار دادی این چه وضعی است؟ چرا امتیاز قائل نیستی؟ «من لا یمثلنا فیما آفاء الله تعالی بأسیافنا و رماحنا» با شمشیر ما اینها به دست آمد؛ ما بودیم که اسلام را پیش بردیم ما بودیم که زحمت کشیدیم و تلاش کردیم؛ حالا

تو ما را با کسانی که تازه آمده‌اند و عجمی و جزو کشورهای مفتوح هستند، یکسان قرار داده‌ای؟

جواب امیرالمؤمنین به ولید بن عقبه را من ندیده‌ام - تاریخ ثبت نکرده است. اما جواب دیگران را داد. حضرت بالای منبر رفت و جواب تندی داد راجع به مسئله تقسیم مساوی بیت‌المال فرمود: «فإن ذلك أمر لم أحکم فيه بادئ بدء» من که بنیانگذار چنین روشی نیستم؛ «قد وجدت أنا وأنتما رسول الله يحکم بذلك» هم من و هم شما بودیم و دیدیم پیغمبر این‌طور عمل می‌کرد من کار تازه‌ای نکرده‌ام همان کار پیغمبر را دارم دنبال می‌کنم می‌خواهم همان ارزش‌ها و همان پایه‌های اعتقادی و عملی جامعه را در این دوران مستقر کنم و علی مستقر کرد و می‌کرد؛ هزینه اش را هم امیرالمؤمنین پرداخت.

هزینه این کار وقوع سه جنگ بود امیرالمؤمنین ایستاد بدیهی است که امیرالمؤمنین حق خلافت را متعلق به خودش می‌دانست؛ اما بعد از رحلت

پیغمبر این طور نشد؛ در مقابل چیزی که حق خود می دانست بیست و پنج سال هیچ حرکتی نکرد؛ اگر کسانی هم خواستند حرفی بزنند. آنها را آرام نگه داشت. «**إنك لقلق الوضين ترسل في غير سدد؛ ودع عنك نهبا صيح في حجراته**»؛ از این مطالب امیرالمؤمنین دارد امیرالمؤمنین در مقابل آن مسئله بیست و پنج سال عکس العمل نشان نداد؛ اما در مقابل قضیه ای که به ظاهر کمتر از آن قضیه به نظر می رسد مسئله عدالت اجتماعی مسئله احیای اصول نبوی دوباره بناکردن بنای اسلامی مستحکمی که پیغمبر گذاشته بود - امیرالمؤمنین سه جنگ را تحمل کرد؛ جنگ جمل جنگ صفین جنگ نهروان ببینید این کار به نظر امیرالمؤمنین چقدر مهم بود کار بزرگ امیرالمؤمنین این است. امیرالمؤمنین در همین زمینه یک جمله دیگر دارد. بد نیست ما با معارف علوی یک خرده آشنا شویم ایشان می فرماید: «**لا تمنعنكم رعاية الحق لأحد عن إقامة الحق عليه**»؛

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۶۲ تو مردی پریشان و مضطربی که تابه جا پرسش می کنی واگذار داستان تاراج آن غارت گران را
۲- تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۶۹

یعنی اگر کسی انسان مؤمنی است انسان مجاهد فی سبیل الله است زحمات زیادی داشته جبهه بوده و کارهای بزرگی کرده رعایت حق او بر شما واجب است. اگر در جایی این شخص تخطی و حقی را ضایع کرد شما که مدیر و مسؤول هستید نباید آن حق واجب، مانع بشود از اینکه در موردی که تخطی کرده حق اجرا نشود؛ بنابراین مسائل را از هم جدا کنید. اگر کسی آدم خوبی است شخص با ارزشی است سابقه خوبی دارد و برای اسلام و کشور هم زحمت کشیده خیلی خوب حق او مقبول و محفوظ و ما مخلص او هستیم؛ اما اگر تخطی کرد، رعایت آن حق نباید موجب شود تخلفی که انجام داده نادیده گرفته بشود. این منطق امیرالمؤمنین است. شاعری به نام نجاشی از شاعران و مداحان امیرالمؤمنین کسی که در جنگ صفین بهترین شعرها را در تحریض^۱ و تشویق مردم در مقابل معاویه سروده و از علاقه مندان امیرالمؤمنین و در حزب ایشان است و از لحاظ اخلاص و ولایت پذیری و سوابق

کارش مشهور است در روز ماه رمضان مشروب خورد وقتی امیرالمؤمنین مطلع شد فرمود حد شراب معلوم است؛ او را بیاورید تا حد جاری شود. امیرالمؤمنین در مقابل چشم مردم او را حد شراب زد؛ هشتاد ضربه شلاق خانواده و قبیله او پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین تو ما را بی آبرو کردی اینکه جزو جماعت تو بود؛ جزو دوستان تو بود به تعبیر امروز - جزو جناح تو بود. فرمود من کاری نکردم مسلمانی تخلفی کرد و حتی از حدود الهی بر او واجب شد و من آن حد را به جا آوردم. البته نجاشی بعد از آنکه شلاق را از علی خورد گفت حالا که این طور است، بعد از این می روم برای معاویه شعر می گویم بلند شد از کنار امیرالمؤمنین رفت و به اردوگاه معاویه ملحق شد. امیرالمؤمنین هم نفرمود نجاشی از دست ما رفت و حیف شد او را نگه داریم نه رفت که رفت؛ البته اگر می ماند بهتر بود منطق و روش امیرالمؤمنین اینها بود به یاران نجاشی فرمود: «فهل هو إلا رجل من المسلمين انتهك حرمة من حرم الله فأقمنا

علیه حَداً کان کفارته^۱» حدش را جاری کردیم
گنااهش ریخت.

یک نفر از قبیله بنی اسد - که با امیرالمؤمنین
قوم و خویش هم بودند - بر او حدی واجب شده
بود. چند نفر از علاقه‌مندان امیرالمؤمنین که
هم قبیله آن شخص بودند، گفتند پیش ایشان
برویم و بالاخره قضیه را حل کنیم اول پیش امام
حسن مجتبی آمدند تا آن حضرت را پیش پدرش
واسطه کنند امام حسن فرمود لزومی ندارد من
بیایم؛ خود شما بروید؛ پدرم امیرالمؤمنین شما
را که می‌شناسد. خودشان پیش امیرالمؤمنین
آمدند و گفتند ما چنین وضعیتی داریم کمکی
بکن حضرت در جواب اینها فرمود هر کاری که
اختیارش با من باشد، من حرفی ندارم انجام
می‌دهم. اینها خوشحال شدند و بیرون آمدند
در راه به امام حسن علیه السلام برخورد کردند.
امام حسن فرمود چه کار کردید؟ گفتند: الحمد

۱- الحیة ترجمة احمد آرام ج ۲ ص ۷۱۴ «مگراو غیر از مردی
از مسلمانان است؟ حرمت آنچه را که خدا حرام کرده
بود درید. ما هم حدی را که کفاره آن بود بر او جاری
کردیم.»

الله خوب شد؛ امیرالمؤمنین به ما وعده داد. فرمود: امیرالمؤمنین به شما چه گفت؟ گفتند: امیرالمؤمنین گفت هر کاری در اختیار من و متعلق به من باشد برایتان انجام می‌دهم امام حسن مثلاً لبخندی زدند و فرمودند: پس هر کاری که در صورت حد خوردن او باید انجام دهید بروید انجام دهید! بعد هم امیرالمؤمنین او را حد زد آمدند گفتند یا امیرالمؤمنین چرا بر این شخص حد جاری شد؟ گفت: حد که در اختیار من نیست؛^۱ حد حکم الهی است؛ من گفتم آنچه در اختیارم هست برایتان انجام می‌دهد؛ حد که در اختیار من نیست.^۲ تازه بنی اسد جزو دوستان و مخلصین امیرالمؤمنین بودند. زندگی امیرالمؤمنین این طوری بود.

درباره غذای او لباس او وضع معیشت او و فرزندان او خیلی چیزها نقل شده است. راوی می‌گوید رفتم دیدم امام حسن و امام حسین نشسته اند و دارند غذا می‌خورند. غذای آنها

۱- المناقب، ج ۲ ص ۱۰۸

۲- دعائم الاسلام، ج ۲ ص ۴۴۳

عبارت بود از نان و سرکه و سبزی گفتم آقا زاده‌ها شما امیر هستید؛ شما خانواده حکومتید؛ پسر امیر المؤمنین هستید در بازار هم این همه آذوقه هست. «و فی الرحبة ما فیها»؛ در رجه نزدیکی کوفه - این همه جنس ریخته‌اند و مردم دارند استفاده می‌کنند؛ شما آقا زاده‌ها غذایتان این است؟ رو به او کردند و گفتند: «ما اغفلک عن امیر المؤمنین» تو از امیر المؤمنین غافل برو زندگی او را ببین آن حضرت با خانواده خودش هم این طوری بود.

ماجرای زینب کبری را شنیده‌اید؛ عاریه گرفتن از ابو رافع ماجرای عقیل را شنیده‌اید که پیش حضرت آمد و چیزی خواست «صاع من بر» یک مقدار سهمیه اضافه گندم خواست. بعد حضرت آن حدیده محمات آهن گذاخته را برداشت و نزدیک او برد. البته به او نزد و او را تهدید کرد و خواسته‌اش را نپذیرفت عبدالله بن جعفر - برادرزاده و داماد حضرت؛ شوهر جناب زینب - خدمت حضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین دستم

تنگ است؛ مجبورم از وسایل زندگی ام بفروشم چیزی به من کمک کن حضرت قبول نکرد و فرمود: مگر به من بگویی عمویت برود دزدی کند و از مال مردم به تو بدهد.

امیرالمؤمنین شاخص حکومت در یک جامعه پیشرفته وسیع متمدن و ثروتمند مثل زمان ایشان نسبت به زمان پیغمبر را معین کرد همه چیز پیش رفته بود. امیرالمؤمنین با رفتار خود خواست اثبات کند که در این وضعیت هم می‌شود همان اصول را زنده کرد. این کار بزرگ امیرالمؤمنین است. اصل معنویت اصل عدالت اصل جهاد اصل سازندگی مردم اصل مدیریت‌های شایسته و لایق و مؤمن - که زندگی امیرالمؤمنین پر است از حوادث و قضایایی که شما مردم در طول سال‌های متمادی از هر بخشی چیزهایی را به‌عنوان داستان و روایت و کلام امیرالمؤمنین می‌شنوید و شنیده‌اید - همه اینها نشان‌دهنده این حقیقت است؛ جمع‌بندی‌اش این است که امیرالمؤمنین می‌خواهد به دنیا نشان دهد که این اصول اسلامی در همه شرایط

قابل پیاده شدن است واقع قضیه هم همین است اصول اسلامی شکل لباس امیرالمؤمنین نیست که اگر امیرالمؤمنین لنگ می بست یا پیراهن می پوشید، امروز لازم باشد ما هم همان کار را بکنیم اصول اسلامی عبارت است از عدالت توحید، انصاف با مردم ارج نهادن به حقوق مردم رسیدگی به حال ضعفا ایستادگی در مقابل جبهه های ضد اسلام و دین پافشاری بر مبانی حق و اسلام و دفاع از حق و حقیقت اینها در همه زمان ها هم قابل پیاده شدن است.

البته امروز وقتی ما این حرف ها را می زنیم در حقیقت از قله حرف می زنیم چه کسی می تواند حتی تصور کند که به امیرالمؤمنین شباهت پیدا کند؟ نه هیچ کس شبیه امیرالمؤمنین نمی شود. امام سجاد که نوه امیرالمؤمنین بود و مقام عصمت داشت وقتی به ایشان گفتند تو این قدر عبادت می کنی فرمود عبادت ما کجا و عبادت علی کجا؟ یعنی امام عابد سجاد می گوید من با علی قابل مقایسه نیستم بین امام سجاد و بهترین عباد و زهاد زمان ما هم هزاران فرسخ

فاصله است. امیرالمؤمنین الگو و قله و جهت حرکت را نشان داد و شاخص را معین کرد؛ حالا به هر جا توانستیم برسیم نظام اسلامی نظام عدل و انصاف و رسیدگی به مردم و احترام به حقوق انسان‌ها و مقابله با ظلم قوی به ضعیف است. مشکلات مهم بشر در طول تاریخ این‌هاست. بشریت همیشه گرفتار این مشکلات بوده و هنوز هم گرفتار است. ملت‌ها به خاطر همین زورگویی‌ها ضربه می‌خورند و زندگی‌هایشان سخت می‌شود. اسلام و منطق امیرالمؤمنین و منطق حکومت علوی مقابله با این چیزهاست؛ چه در داخل یک جامعه که زورمندی بخواهد ضعیفی را ببلعد چه در سطح جهانی و بین‌المللی

۱۳۸۳، ۸، ۱۵

اقتدار مظلومیت و پیروزی در زندگی امیرالمؤمنین

در شخصیت زندگی و شهادت این بزرگوار سه عنصر که ظاهراً با یکدیگر چندان هم سازگاری ندارند، جمع شده است. این سه عنصر عبارت است از اقتدار، مظلومیت و پیروزی اقتدار

آن حضرت عبارت است از قدرت او در اراده پولادینش در عزم راسخش در اداره مشکل‌ترین عرصه‌های نظامی در هدایت ذهن‌ها و فکرها به سوی عالی‌ترین مفاهیم اسلامی و انسانی تربیت انسان‌های بزرگ از قبیل مالک‌اشتر و عمار و ابن عباس و محمد بن ابی‌بکر و دیگران و ایجاد یک جریان در تاریخ بشری مظهر اقتدار آن بزرگوار اقتدار منطق اقتدار فکر و سیاست اقتدار حکومت و اقتدار بازوی شجاع بود هیچ ضعفی از هیچ طرف در شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیست در عین حال یکی از مظلوم‌ترین چهره‌های تاریخ است و مظلومیت در همه بخش‌های زندگی‌اش وجود داشت در دوران نوجوانی مظلوم واقع شد. در دوران جوانی بعد از پیامبر مظلوم واقع شد. در دوران کهولت و خلافت مظلوم واقع شد. بعد از شهادت هم تا سال‌های متمادی بر سر منبرها از او بدگویی کردند و به او نسبت‌های دروغ دادند. شهادت او هم مظلومانه است. در همه آثار اسلامی ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثارالله» تعبیر شده است. در فارسی ما یک

معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم وقتی کسی از خانواده‌ای از روی ظلم به قتل می‌رسد خانواده مقتول صاحب این خون است. این را ثار می‌گویند و آن خانواده حق دارد خون خواهی کند اینکه می‌گویند خون خدا تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از تار است و درست مراد را نمی‌فهماند ثار یعنی حق خون خواهی اگر کسی ثار یک خانواده است یعنی این خانواده حق دارد درباره او خون خواهی کند در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خون خواهی اینها را دارد خداست. این دو نفر یکی امام حسین است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین «یا ثارالله و ابن ثاره». پدرش امیرالمؤمنین هم حق خون خواهی اش متعلق به خداست.

اما عنصر سوم که پیروزی آن بزرگوار باشد پیروزی همین است که اولاً در زمان حیات خود او بر تمام تجربه‌های دشواری که بر او تحمیل کردند پیروز شد؛ یعنی جبهه‌های شکننده دشمن که بعداً

شرح خواهیم داد بالاخره نتوانستند علی را به زانو در آورند؛ همه آنها از علی شکست خوردند. بعد از شهادت هم روزبه روز حقیقت درخشان او آشکارتر شد؛ یعنی حتی از زمان حیاتش به مراتب بیشتر بود امروز شما به دنیا نگاه کنید نه دنیای اسلام در همه دنیا ببینید چقدر ستایشگرانی هستند که حتی اسلام را قبول ندارند؛ اما علی بن ابی طالب را به عنوان یک چهره درخشان تاریخ قبول دارند. این همان روشن شدن آن جوهر تابناک است و خدای متعال در مقابل آن مظلومیت به آن حضرت پاداش می دهد آن مظلومیت آن فشار اختناق آن گل اندود کردن چشمه خورشید با آن تهمت های عجیب آن صبری که او در مقابل اینها کرد، بالاخره پیش خدای متعال پاداش دارد پاداشش هم اینکه در طول تاریخ بشر شما هیچ چهره ای را به این درخشندگی و مورد اتفاق کل پیدا نمی کنید شاید تا امروز هم در بین کتاب هایی که ما می شناسیم که درباره امیرالمؤمنین نوشته شده است عاشقانه ترینش را غیرمسلمانان نوشته اند. الان یادم است که سه

نویسنده مسیحی درباره امیرالمؤمنین کتاب‌های ستایشگرانه واقعاً عاشقانه‌ای نوشته‌اند این ارادت از همان روز اول هم شروع شد؛ یعنی از بعد از شهادت که همه علیه آن بزرگوار می‌گفتند و تبلیغ می‌کردند - آن قدرتمندان مربوط به دستگاه شام و تبعه آنها و آنهایی که دل پرخونی از شمشیر و از عدل امیرالمؤمنین داشتند - این قضیه از همان وقت معلوم شد. من در اینجا یک نمونه عرض کنم.

پسر عبدالله بن عروه بن زبیر پیش پدرش - که عبدالله بن عروه بن زبیر باشد. از امیرالمؤمنین بدگویی کرد. خانواده زبیر جز یکی از آنها یعنی مصعب بن زبیر - کلاً با امیرالمؤمنین بد بودند. مصعب بن زبیر مرد شجاع و کریم و همان کسی بود که در قضایای کوفه و مختار و بعد هم عبدالملک درگیر بود و شوهر حضرت سکینه هم بود؛ یعنی اولین داماد امام حسین غیر از او بقیه خانواده زبیر همین‌طور پشت‌درپشت با امیرالمؤمنین بد بودند. انسان وقتی که تاریخ را می‌خواند این را می‌یابد. پس از آن بدگویی پدر در

مقابل او جمله‌ای گفت که خیلی هم طرفدارانه نیست؛ اما نکته مهمی در آن هست و من آن را یادداشت کرده‌ام. عبدالله به پسرش گفت: «والله ما بنی النَّاسُ شیئاً قط الا هدمه الدین ولا بنی الدین شیئاً فاستطاعت الدنیا هدمه» هر بنایی که دین آن را به وجود آورد و پی و بنیان آن بر روی دین گذاشته شد، اهل دنیا هر کاری کردند نتوانستند آن را از بین ببرند؛ یعنی بیخود زحمت نکشند برای اینکه نام امیرالمؤمنین را که پی کار او بر دین و برایمان است منهدم کنند. بعد گفت: «الم تر الی علی کیف تظهر بنو مروان من عیبه و ذمه والله لکانما یاخذون بناصیته رفعا الی السماء» بین بنی مروان چطور هرچه می‌توانند در هر مناسبت و منبری نسبت به علی بن ابی طالب عیب‌جویی و عیب‌گویی می‌کنند؛ اما همین عیب‌جویی‌ها و بدگویی‌های آنها مثل آن است که این چهره درخشان را هر چه برتر می‌برند و منورتر می‌کنند؛ یعنی در ذهن‌های مردم بدگویی‌های آنها تأثیر عکس می‌بخشد. نقطه مقابل بنی‌امیه اند «وما تری مایندبون به موتاهم من المدیح والله لکانما

یکشفون به عن الجیف^۱» بنی‌امیه از گذشتگان خودشان تمجیدها و تعریف‌ها می‌کنند؛ ولی هر چه بیشتر تعریف می‌کنند نفرت مردم از آنها بیشتر می‌شود. این حرف شاید در حدود مثلاً سی سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین گفته شده است. یعنی امیرالمؤمنین با همه آن مظلومیت هم در زمان حیات خود و هم در تاریخ و در خاطره بشریت پیروز شد.

ماجرای اقتدار همراه با مظلومیت امیرالمؤمنین که منتهی به این شد، این‌طور خلاصه می‌شود. در زمان این حکومت - حکومت کمتر از پنج سال امیرالمؤمنین - سه جریان در مقابل آن حضرت صف‌آرایی کردند قاسطین و ناکثین و مارقین این روایت را هم شیعه و هم سنی از امیرالمؤمنین نقل کردند که فرمود: **«أمرت أن أقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین^۲»**.

این اسم را خود آن بزرگوار گذاشته است قاسطین یعنی ستمگران ماده **«قسط»** وقتی که به صورت

۱ - نثر الدر، ج ۳ ص ۱۸۶

۲ - بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۶ من مأموریت دارم با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم

مجرد استعمال می‌شود - قسط یقسط یعنی جار
یجور، ظلم یظلم - به معنای ظلم کردن است.
وقتی با ثلاثی مزید و در باب افعال آورده می‌شود
- اقسط یقسط - یعنی عدل و انصاف بنابراین اگر
«قسط» در باب افعال به کار رود به معنای عدل
است؛ اما وقتی که قسط یقسط گفته شود ضد
آن است؛ یعنی ظلم و جور قاسطین از این ماده
است. قاسطین، یعنی ستمگران امیرالمؤمنین
اسم اینها را ستمگر گذاشت اینها چه کسانی
بودند؟ اینها مجموعه‌ای از کسانی بودند که
اسلام را به صورت ظاهری و مصلحتی قبول کرده
بودند و حکومت علوی را از اساس قبول نداشتند.
هر کاری هم امیرالمؤمنین با اینها می‌کرد فایده
نداشت. البته این حکومت گرد محور بنی‌امیه و
معاویه بن ابی‌سفیان که حاکم و استاندار شام
بود. گردآمده بودند؛ بارزترین شخصیتشان هم
خود جناب معاویه بعد هم مروان حکم و ولید
بن عقبه است. اینها یک جبهه‌اند و حاضر
نبودند که با علی کنار بیایند و با امیرالمؤمنین
بسازند. درست است که مغیره بن شعبه و

عبدالله بن عباس و دیگران در اول حکومت امیرالمؤمنین گفتند: یا امیرالمؤمنین اینها را چند صباحی نگه دار اما حضرت قبول نکرد آنها حمل کردند بر اینکه حضرت بی سیاستی کرد؛ لیکن نه آنها خودشان غافل بودند؛ قضایای بعدی این را نشان داد. امیرالمؤمنین هر کار هم که می کرد معاویه با او نمی ساخت این تفکر تفکری نبود که حکومتی مثل حکومت علوی را قبول کند هر چند قبلی ها بعضی ها را تحمل کردند.

از وقتی که معاویه مسلمان شده بود تا آن روزی که می خواست با امیرالمؤمنین بجنگد، کمتر از سی سال گذشته بود او و اطرافیانش سال ها در شام حکومت کرده بودند، نفوذی پیدا کرده بودند پایگاهی پیدا کرده بودند دیگر آن روزهای اول نبود که تا یک کلمه بگویند به آنها بگویند که شما تازه مسلمانید چه می گویند؛ جایی باز کرده بودند؛ بنابراین اینها جریانی بودند که اساساً حکومت علوی را قبول نداشتند و می خواستند حکومت طور دیگری باشد و دست خودشان باشد که بعد هم این را نشان دادند و دنیای

اسلام تجربه حکومت اینها را چشید. یعنی همان معاویه‌ای که در زمان رقابت با امیرالمؤمنین آن طور به بعضی از اصحاب روی خوش نشان می‌داد و محبت می‌کرد بعداً در حکومتش برخورد‌های خشن از خود نشان داد تا به زمان یزید و حادثه کربلا رسید؛ بعد هم به زمان مروان و عبدالملک و حجاج بن یوسف ثقفی و یوسف بن عمر ثقفی رسید که یکی از میوه‌های آن حکومت است؛ یعنی این حکومت‌هایی که تاریخ از ذکر جرائمشان به خود می‌لرزد مثل حکومت حجاج - همان حکومت‌هایی هستند که معاویه بنیان‌گذاری کرد و بر سر چنین چیزی با امیرالمؤمنین جنگید. از اول معلوم بود که آنها چه چیزی را دنبال می‌کنند و می‌خواهند؛ یعنی یک حکومت دنیایی محض با محور قراردادن خودپرستی‌ها و خودی‌ها همان چیزهایی که در حکومت بنی‌امیه همه مشاهده کردند. البته در اینجا هیچ بحث عقیدتی و کلامی ندارم این چیزهایی که عرض می‌کنم متن تاریخ است. تاریخ شیعه هم نیست؛ اینها تاریخ ابن اثیر و

تاریخ ابن قتیبہ و امثال اینها که متن‌هایش را دارم و یادداشت شده و محفوظ هم هست اینها حرف‌هایی است که جزو مسلمات است؛ بحث اختلافات فکری شیعه و سنی نیست.

جبهه دومی که با امیرالمؤمنین جنگید جبهه ناکشین بود، ناکشین یعنی شکنندگان و در اینجا یعنی شکنندگان بیعت اینها اول با امیرالمؤمنین بیعت کردند؛ ولی بعد بیعت را شکستند. اینها مسلمان بودند و برخلاف گروه اول خودی بودند؛ منتها خودی‌هایی که حکومت علی بن ابی طالب را تا آنجایی قبول داشتند که برای آنها سهم قابل قبولی در آن حکومت وجود داشته باشد؛ با آنها مشورت شود به آنها مسئولیت داده شود به آنها حکومت داده شود، به اموالی که در اختیارشان هست ثروت‌های بادآورده تعرضی نشود نگویند از کجا آورده‌اید؟! این گروه امیرالمؤمنین را قبول می‌کردند نه اینکه قبول نکنند منتها شرطش این بود که با این چیزها کاری نداشته باشد و نگوید که چرا این اموال را آوردی چرا گرفتی چرا می‌خوری چرا

می‌بری این حرف‌ها دیگر در کار نباشد؛ لذا اول هم آمدند و اکثرشان بیعت کردند. البته بعضی هم بیعت نکردند جناب سعد بن ابی‌وقاص از همان اول هم بیعت نکرد، بعضی‌های دیگر از همان اول بیعت نکردند؛ لیکن جناب طلحه جناب، زبیر بزرگان اصحاب و دیگران و دیگران با امیرالمؤمنین بیعت نمودند و تسلیم شدند و قبول کردند؛ منتها سه، چهار ماه که گذشت دیدند نه با این حکومت نمی‌شود ساخت؛ زیرا این حکومت حکومتی است که دوست و آشنا نمی‌شناسد برای خود حقی قائل نیست برای خانواده خود حقی قائل نیست برای کسانی که سبقت در اسلام دارند حقی قائل نیست ملاحظه‌ای در اجرای احکام الهی ندارد، هر چند خودش به اسلام از همه سابق‌تر است. اینها را که دیدند، دیدند نه با این آدم نمی‌شود ساخت؛ لذا جدا شدند و رفتند و جنگ جمل به راه افتاد که واقعاً فتنه‌ای بود ام‌المؤمنین عایشه را هم با خودشان همراه کردند. چقدر در این جنگ کشته شدند. البته امیرالمؤمنین پیروز شد و قضایا را

صاف کرد این هم جبهه دوم بود که مدتی آن بزرگوار را مشغول کردند.

جبهه سوم، جبهه مارقین بود مارق یعنی گریزان در تسمیه اینها به مارق این گونه گفته اند که اینها آن چنان از دین گریزان بودند که یک تیر از کمان گریزان می شود! وقتی شما تیر را در چله کمان می گذارید و پرتاب می کنید چطور آن تیر می گریزد عبور می کند و دور می شود؛ اینها همین گونه از دین دور شدند. البته اینها متمسک به ظواهر دین هم بودند و اسم دین را هم می آوردند. اینها همان خوارج بودند؛ گروهی که مبنای کار خود را بر فهم ها و درک های انحرافی که چیز خطرناکی است قرار داده بودند. دین را از علی بن ابی طالب که مفسر قرآن و عالم به علم کتاب بود یاد نمی گرفتند از سلیق غلط خودشان یاد می گرفتند؛ البته این جور آدم ها در هر اجتماعی هستند؛ اما گروه شدنشان متشکل شدنشان و به اصطلاح امروز گروهک تشکیل دادنشان سیاست لازم داشت. این سیاست از جای دیگری هدایت می شد. نکته مهم اینجاست که این

گروهکی که اعضای آن تا کلمه‌ای می‌گفتی یک آیه قرآن برایت می‌خواندند؛ در وسط نماز جماعت امیرالمؤمنین می‌آمدند و آیه‌ای را می‌خواندند که تعریضی^۱ به امیرالمؤمنین داشته باشد؛ پای منبر امیرالمؤمنین بلند می‌شدند آیه‌ای می‌خواندند که تعریضی داشته باشد؛ شعارشان «**لا حکم إلا الله**»^۲ بود؛ یعنی ما حکومت شما را قبول نداریم ما اهل حکومت الله هستیم. این آدم‌هایی که ظواهر کارشان این‌گونه بود سازماندهی و تشکل سیاسی‌شان با هدایت و رایزنی بزرگان دستگاه قاسطین و بزرگان شام - یعنی عمروعاص و معاویه - انجام می‌گرفت؛ اینها با آنها ارتباط داشتند. اشعث بن قیس آن گونه که قراین زیادی بر آن دلالت می‌کند. فرد ناخالصی بود. یک عده مردمان بیچاره ضعیف از لحاظ فکری هم دنبال اینها راه افتادند و حرکت کردند؛ بنابراین گروه سومی که امیرالمؤمنین با آنها مواجه شد و البته بر آنها هم پیروز گردید،

۱ - (عرض) کنایه‌ای

۲ - حکومت جز برای خدا نیست.

مارقین بودند. در جنگ نهروان ضربه قاطعی به اینها زد؛ منتها اینها در جامعه بودند که بالاخره هم حضورشان به شهادت آن بزرگوار منتهی شد. در شناخت خوارج اشتباه نشود. بعضی‌ها خوارج را به خشک مقدس‌ها تشبیه می‌کنند؛ نه بحث سر خشک مقدس و مقدس مآب نیست مقدس مآب که در کناری نشسته است و برای خودش نماز و دعا می‌خواند اینکه معنای خوارج نیست خوارج آن عنصری است که شورش طلبی می‌کند بحران ایجاد می‌کند وارد میدان می‌شود بحث جنگ با علی دارد و با علی می‌جنگد منتها مبنای کار غلط است جنگ غلط است ابزار غلط است هدف باطل است. این سه گروه بودند که امیرالمؤمنین با اینها مواجه بود.

تفاوت عمده امیرالمؤمنین در دوران حکومت خود با پیامبر اکرم در دوران حکومت و حیات مبارکش این بود که در زمان پیامبر صفوف مشخص وجود داشت؛ صف ایمان و کفر منافقین می‌ماندند که دائماً آیات قرآن افراد را از منافقین که در داخل جامعه بودند بر حذر می‌داشت.

انگشت اشاره را به سوی آنها دراز می‌کرد مؤمنین را در مقابل آنها تقویت می‌کرد، روحیه آنها را تضعیف می‌کرد؛ یعنی در نظام اسلامی در زمان پیامبر همه چیز آشکار بود. صفوف مشخص در مقابل هم بودند؛ یک نفر طرفدار کفر و طاغوت و جاهلیت بود یک نفر هم طرفدار ایمان و اسلام و توحید و معنویت البته آنجا هم همه‌گونه مردمی بودند آن زمان هم همه‌گونه آدمی بود لیکن صفوف مشخص بود در زمان امیرالمؤمنین اشکال کار این بود که صفوف مشخص نبود؛ به خاطر اینکه همان گروه دوم؛ یعنی ناکثین چهره‌های موجهی بودند. هر کسی در مقابله با شخصیتی مثل جناب زبیر یا جناب، طلحه دچار تردید می‌شد این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر، جزو شخصیت‌ها و برجسته‌ها و پسرعمه پیامبر و نزدیک به آن حضرت بود. حتی بعد از دوران پیامبر هم جزو کسانی بود که برای دفاع از امیرالمؤمنین به سقیفه اعتراض کرد. بله؛ حکم مستوری^۱ و مستی همه بر عاقبت است

خدا عاقبت همه مان را به خیر کند. گاهی اوقات دنیا طلبی اوضاع گوناگون و جلوه‌های دنیا آن چنان اثرهایی می‌گذارد، آن چنان تغییرهایی در برخی از شخصیت‌ها به وجود می‌آورد که انسان نسبت به خواص هم گاهی اوقات دچار اشکال می‌شود؛ چه برسد برای مردم عامی بنابراین، آن روز واقعاً سخت بود.

آنهایی که دور و بر امیرالمؤمنین بودند و ایستادند و جنگیدند خیلی بصیرت به خرج دادند. بنده بارها از امیرالمؤمنین نقل کردم که فرمود: «و لا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر و الصبر» در درجه اول «بصیرت» لازم است معلوم است که با وجود چنین درگیری‌هایی مشکلات امیرالمؤمنین چگونه بود یا آن کج رفتارهایی که باتکیه بر ادعای اسلام، با امیرالمؤمنین می‌جنگیدند و حرف‌های غلط می‌زدند در صدر اسلام افکار غلط خیلی مطرح می‌شد؛ اما آیه قرآن نازل می‌شد و صریحاً آن افکار را رد می‌کرد؛ چه در دوران مکه

۱ - نهج البلاغه خطبه ۱۷۳ «و این پرچم مبارزه را جز افراد آگاه و با استقامت به دوش نمی‌کنند.»

و چه در دوران مدینه شما ببینید سوره بقره که یک سوره مدنی است وقتی انسان نگاه می‌کند. می‌بیند عمدتاً شرح چالش‌ها و درگیری‌های گوناگون پیامبر با منافقین و با یهود است به جزئیات هم می‌پردازد؛ حتی روش‌هایی که یهود مدینه در آن روز برای اذیت روانی پیامبر به کار می‌بردند، آنها را هم در قرآن ذکر می‌کند؛ «**لَا تَقُولُوا رَاعِنَا**» و از این قبیل و باز سوره مبارکه اعراف که سوره‌ای مکی است، فصل مُشَبَّعی^۲ را ذکر می‌کند و با خرافات می‌جنگد. این مسئله حرام و حلال کردن گوشت‌ها و انواع گوشت‌ها که اینها را نسبت به محرمات واقعی محرمات دروغین و محرمات پوچ تلقی می‌کردند: «**قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ**»^۳. حرام

۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۰۴ خداوند برای جلوگیری از تمسخر مؤمنین توسط یهودیان به آنها امر می‌کنند که «به پیامبر نگویند: راعنا [مراعاتمان کن] بلکه بگویند: انظرنا [ما را در نظر بگیر].»

۲ - (ش ب ع) اشباع شده پر شده، مفصل و کامل

۳ - سوره مبارکه اعراف آیه ۳۳ / «بگو پروردگار من تنها کارهای زشت را چه آشکار و چه پنهان، حرام کرده.»

این‌هاست نه آنهایی که شما رفتید سائبة^۱ و بحیره^۲ و فلان و فلان را برای خودتان حرام درست کردید. قرآن با این‌گونه افکار صریحاً مبارزه می‌کرد؛ اما در زمان امیرالمؤمنین، همان مخالفان هم از قرآن استفاده می‌کردند؛ همان‌ها هم از آیات قرآن بهره می‌بردند؛ لذا کار امیرالمؤمنین به مراتب از این جهت دشوارتر بود امیرالمؤمنین دوران حکومت کوتاه خود را با این سختی‌ها گذراند. در مقابل اینها جبهه خود علی است؛ یک جبهه حقیقتاً قوی کسانی مثل عمار، مثل مالک اشتر مثل عبدالله بن عباس مثل محمد بن ابی‌بکر مثل میثم تمار مثل حجر بن عدی بودند؛ شخصیت‌های مؤمن و بصیر و آگاهی که در هدایت افکار مردم چقدر نقش داشتند. یکی از بخش‌های زیبای دوران امیرالمؤمنین البته زیبا از جهت تلاش هنرمندانه این بزرگان اما در عین حال تلخ از جهت رنج‌ها و شکنجه‌هایی که اینها کشیدند این منظره حرکت

۱- شتری که با نذر برای بت‌ها آزاد می‌کردند.

۲- شتری که پنج شکم زاییده و آخرینش تر است

اینها به کوفه و بصره است. وقتی که طلحه و زبیر و امثال اینها آمدند صف‌آرایی کردند و بصره را گرفتند و سراغ کوفه رفتند حضرت امام حسن و بعضی از اصحاب را فرستاد. مذاکراتی که آنها با مردم کردند حرف‌هایی که آنها در مسجد گفتند محاجه‌هایی که آنها کردند، یکی از آن بخش‌های پرهیجان و زیبا و پرمغز تاریخ صدر اسلام است؛ لذا شما می‌بینید که عمده تهاجم‌های دشمنان امیرالمؤمنین هم متوجه همین‌ها بود علیه مالک اشتر، بیشترین توطئه‌ها بود؛ علیه عمار یاسر بیشترین توطئه‌ها بود؛ علیه محمد بن ابی‌بکر توطئه بود. علیه همه آن کسانی که از اول کار در ماجرای امیرالمؤمنین امتحانی داده بودند و نشان داده بودند که چه ایمان‌های مستحکم و استوار و چه بصیرتی دارند از طرف دشمنان انواع و اقسام سهام^۱ تهمت پرتاب می‌گردید و به جان آنها سوءقصد می‌شد و لذا غالبشان هم شهید می‌شدند. عمار در جنگ شهید شد لیکن محمد بن ابی‌بکر با حيله

شامی‌ها به شهادت رسید، مالک‌اشتر با حيله شامی‌ها شهيد شد، بعضی ديگر هم ماندند؛ اما بعدها به نحو شديدی به شهادت رسيدند. اين وضع زندگی و حکومت اميرالمؤمنين است. اگر بخواهيم جمع‌بندي کنيم اين گونه بايد عرض کنيم که دوران اين حکومت دوران يک حکومت مقتدرانه و درعين حال مظلومانه و پيروز بود. يعنی هم در زمان خود توانست دشمنان را به زانو درآورد هم بعد از شهادت مظلومانه‌اش در طول تاريخ توانست مثل مشعلی بر فراز تاريخ باشد. البته خون‌دهای اميرالمؤمنين در اين مدت، جزو پرمحنت‌ترين حوادث و ماجراهای تاريخ است.

فاطمه زهرا سلام الله علیها

فیوضات فاطمه زهرا سلام الله علیها به مجموعه کوچکی که در مقابل مجموعه انسانیت، جمع محدودی به حساب می آید منحصر نمی شود اگر با یک دید واقع بین و منطقی نگاه کنیم بشریت یک جا مرهون فاطمه زهرا سلام الله علیها است و این گزاف نیست؛ حقیقتی است - همچنان که بشریت مرهون اسلام مرهون، قرآن مرهون تعلیمات انبیا و پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم است. در همیشه تاریخ این طور بوده امروز هم همین طور است و روزبه روز نور اسلام و معنویت فاطمه زهرا سلام اله علیها آشکارتر خواهد شد و بشریت آن را لمس خواهد کرد آنچه ما وظیفه داریم این است که خود را شایسته انتساب به آن خاندان کنیم

البته منتسب بودن به خاندان رسالت و از جمله وابستگان آنها و معروفین به ولایت آنها بودن دشوار است در زیارت می خوانیم که ما معروفین به دوستی و محبت شما هستیم این وظیفه مضاعفی را بر دوش ما می گذارد. این خیر کثیری که خداوند متعال در سوره مبارکه کوثر مژده آن را به پیامبر اکرم داد و فرمود: «إنا اعطیناک الکوثر۱» - که تأویل آن فاطمه زهرا سلام الله علیه است - در حقیقت مجمع همه خیراتی است که روزبه روز از سرچشمه دین نبوی بر همه بشریت و بر همه خلائق فرومی ریزد. خیلی ها سعی کردند آن را پوشیده بدارند و انکار کنند اما نتوانستند؛ «والله مُتِمُّ نوره و لَوِ گَرِه الكافِرون ۲».

ما باید خودمان را به این مرکز نور نزدیک کنیم و نزدیک شدن به مرکز نور لازمه و خاصیتش نورانی شدن است باید با عمل و نه با محبت خالی نورانی بشویم؛ عملی که همان محبت و همان

۱ - سوره مبارکه کوثر ، آیه ۱ «همانا ما به تو خیر کثیر عطا کردیم.»

۲ - سوره مبارکه صف آیه ۸ / «ولی خدا کامل کننده نور خویش است. هر چند کافران خوش نداشته باشند.»

ولایت و همان ایمان آن را به ما املاء می‌کند و از ما می‌خواهد. با این عمل باید جزو این خاندان و وابسته به این خاندان بشویم این طور نیست که قنبر در خانه علی علیه السلام شدن کار آسانی باشد. این گونه نیست که «**سلمان منّا اهل البیت**»^۱ شدن، کار آسانی باشد. ما جامعه موالیان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام از آن بزرگواران توقع داریم که ما را جزو خودشان و از حاشیه نشینان خودشان بدانند؛ فلان از گوشه نشینان خاک در گه ماست. دلمان می‌خواهد که اهل بیت درباره ما این طور قضاوت کنند؛ اما این آسان نیست؛ این فقط با ادعا به دست نمی‌آید؛ این عمل و گذشت و ایثار و تشبه و تخلق به اخلاق آنان را لازم دارد.

شما ملاحظه کنید این بزرگوار در چه سنی این همه فضایل را حایز شد؟ در چه مدت عمری این همه درخشندگی را از خود بروز داد؟ در عمری کوتاه هجده سال بیست سال بیست و پنج سال نقل‌ها متفاوت است. این همه فضایل بیهوده به دست نمی‌آید؛ «**امتحنک الله الذی خلقک**

قبل أن يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة.^۱»

خدای متعال زهرای اطهر این بنده برگزیده را آزمود دستگاه خدای متعال دستگاه حساب و کتاب است؛ آنچه می‌بخشد، با حساب و کتاب می‌بخشد او گذشت و ایثار و معرفت و فدا شدن این بنده خاص خود را در راه اهداف الهی می‌داند؛ لذا او را مرکز فیوضات خود قرار می‌دهد.

۱۳۷۰، ۱۰، ۵

در روایتی خواندم که درخشندگی فاطمه زهر اسلام اله علی‌ها باعث می‌شود تا چشمان کروبیان ملاً اعلی خیره شود: «زهر نُورُها الملائكة السماء^۲» برای آنها می‌درخشد. ما از این درخشندگی چه استفاده ای بکنیم؟ ما باید از این ستاره درخشان راه به سوی خدا و راه بندگی را که راه راست است و فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها پیمود و به آن مدارج عالی رسید، پیدا کنیم. اگر می‌بینید خدا خمیره

۱- روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه ، ج ۵ ص

۳۴۳ «آزمود تورا خدایی که تورا آفرید پیش از آنکه تورا

بیافریند، پس تورا در برابر آزمایشش شکیبایافت.»

۲- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۷۳ نور او برای ملائکه آسمان نظیر

نور ستارگان از برای اهل زمین می‌درخشد»

او را هم خمیره متعالی قرار داده است به این دلیل است که می‌دانست این موجود در عالم ماده و عالم ناسوت^۱، خوب از امتحان بیرون خواهد آمد: «**امْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً**»؛ قضیه این است. خدای متعال حتی اگر لطف ویژه‌ای درباره آن خمیره می‌کند بخشی مربوط به این است که می‌داند او از عهده امتحان چگونه برخواهد آمد؛ والا بسیار کسان خمیره خوب داشتند. مگر همه توانستند از عهده برآیند؟ این بخش از زندگی فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها آنی است که ما برای نجات خودمان به آن احتیاج داریم حدیث از طرق شیعه است که پیغمبر به فاطمه سلام‌الله‌علیها فرمود: «**يا فاطمة اعملي فإني لا أغني عنك من الله شيئاً**^۲»؛ یعنی ای عزیز من ای فاطمه من نمی‌توانم پیش خدا تو را از چیزی بی‌نیاز کنم؛ یعنی خودت باید به فکر خودت باشی و او از دوران کودکی تا پایان عمر کوتاهش

۱- عالم ماده

۲- التعجب ص ۹۴ ای فاطمه عمل کن به دستورات الهی:

زیرا من برای تو در درگاه خدا به هیچ وجه سودی ندارم.»

به فکر خود بود.

شما ببینید آن حضرت چگونه زندگی کرده است تا قبل از ازدواج که دخترکی بود با آن پدر به این عظمت کاری کرد که کنیه اش را «**ام ابیها**»، مادر پدر گذاشتند. در آن زمان، پیامبر رحمت و نور پدیدآورنده دنیای تو و رهبر و فرمانده عظیم آن انقلاب جهانی - انقلابی که باید تا ابد بماند - در حال برافراشتن پرچم اسلام بود بی خود که نمی گویند ام ابیها نامیدن آن حضرت به این کنیه به دلیل خدمت و کار و مجاهدت و تلاش اوست. آن حضرت چه در دوران مکه چه در دوران شعب ابی طالب - با آن همه سختی ها که داشت و چه آن هنگام که مادرش خدیجه از دنیا رفت و پیغمبر را تنها گذاشت در کنار و غمخوار پدر بود. دل پیغمبر در مدت کوتاهی با دو حادثه وفات خدیجه و وفات ابی طالب شکست. به فاصله کمی این دو شخصیت از دست پیغمبر رفتند و پیغمبر احساس تنهایی کرد. فاطمه

۱- و أم الأئمة وأم أبنها و ... کنیه های حضرت زهراء عبارت است از: ام الحسن، ام الحسین، ام المحسن، ام الائمه و ام ابیها

زهرا سلام الله عليها در آن روزها قد برافراشت و با دست‌های کوچک خود غبار محنت را از چهره پیغمبر زدود. ام‌ابیها؛ تسلی بخش پیغمبر این کُنیت از آن ایام نشأت گرفت ۱۳۷۳.۹.۴

حضرت زهرا سلام الله عليها در سنین شش هفت سالگی بودند اختلاف وجود دارد؛ چون در تاریخ ولادت آن حضرت روایات مختلف است که قضیه شعب ابی طالب پیش آمد. شعب ابی طالب دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است؛ یعنی دعوت پیامبر شروع شده بود، دعوت را علنی کرده بود به تدریج مردم مکه به خصوص جوانان به خصوص برده‌ها به حضرت می‌گرویدند و بزرگان طاغوت - مثل همان ابولهب و ابو جهل و دیگران - دیدند که هیچ چاره‌ای ندارند جز اینکه پیامبر و همه مجموعه دور و برش را از مکه اخراج کنند؛ همین کار را هم کردند تعداد زیادی از اینها را که ده‌ها خانوار می‌شدند و شامل پیامبر و خویشاوندان پیامبر و خود ابی طالب - با اینکه ابی طالب هم جزو بزرگان بود و بچه و بزرگ و کوچک می‌شدند همه را از مکه بیرون

کردند اینها از مکه بیرون رفتند؛ اما کجا بروند؟
تصادفاً جناب ابی طالب در گوشه‌ای از نزدیکی
مکه - فرضاً چند کیلومتری مکه - در شکاف
کوهی، ملکی داشت؛ اسمش شعب ابی طالب بود
شعب یعنی همین شکاف کوه یک دره کوچک
ما مشهدی‌ها به چنین جایی «بازه» می‌گوییم.
اتفاقاً این از آن لغت‌های صحیح دقیق فارسی
سره هم هست که به لهجه محلی روستایی‌ها
به آن «بَزَه» می‌گویند؛ اما همان اصلش بازه
است. جناب ابی طالب یک بازه یا یک شعب
داشت گفتند به آنجا برویم حالا شما فکرش را
بکنید در مکه روزها هوا گرم و شب‌ها بین‌هایت
سرد بود؛ یعنی وضعیتی غیرقابل تحمل اینها
سه سال در این بیابان‌ها زندگی کردند چقدر
گرسنگی کشیدند چقدر سختی کشیدند، چقدر
محنت بردند. خدا می‌داند یکی از دوره‌های
سخت پیامبر آنجا بود. پیامبر اکرم در این دوران
مسئولیتش فقط مسئولیت رهبری به معنای اداره
یک جمعیت نبود؛ باید می‌توانست از کار خودش
پیش این‌هایی که دچار محنت شده‌اند، دفاع

کند.

می‌دانید وقتی که اوضاع خوب است کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده‌اند، همه از اوضاع راضی‌اند؛ می‌گویند خدا پدرش را پیامرزد ما را به این وضع خوب آورد. وقتی سختی پیدا می‌شود همه دچار تردید می‌شوند می‌گویند ایشان ما را آورد؛ ما که نمی‌خواستیم به این وضع دچار شویم البته ایمان‌های قوی می‌ایستند؛ اما بالاخره همه سختی‌ها به دوش پیامبر فشار می‌آورد. در همین اثنا^۱ وقتی که نهایت شدت روحی برای پیامبر بود، جناب ابی‌طالب که پشتیبان پیامبر و امید او محسوب می‌شد و خدیجه کبری که او هم بزرگ‌ترین کمک روحی برای پیامبر به شمار می‌رفت در ظرف یک هفته از دنیا رفتند حادثه خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنهای تنها شد.

من نمی‌دانم شما هیچ‌وقت رئیس یک مجموعه کاری بوده‌اید تا بدانید معنای مسئولیت یک مجموعه چیست؟ در چنین شرایطی انسان واقعاً

۱- (ث ن ی) در همین فاصله، در همین بازه زمانی

بیچاره می‌شود. در این شرایط، نقش فاطمه زهر اسلام الله علی‌ها را ببینید. آدم تاریخ را که نگاه می‌کند این‌گونه موارد را در گوشه کنارها هم باید پیدا کند متأسفانه هیچ فصلی برای این‌طور چیزها باز نکرده‌اند. فاطمه زهرا سلام الله علیها مثل یک مادر مثل یک مشاور مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آنجا بوده که گفتند فاطمه ام‌ابیها، مادر پدرش است. این مربوط به آن وقت است؛ یعنی وقتی که یک دختر شش‌هفت‌ساله این‌گونه بوده است. البته در محیط‌های عربی و در محیط‌های گرم دختران زودتر رشد جسمی و روحی می‌کنند؛ مثلاً به اندازه رشد یک دختر ده دوازده‌ساله امروز این احساس مسئولیت است. آیا این نمی‌تواند برای یک جوان الگو باشد که نسبت به مسائل پیرامونی خودش زود احساس مسئولیت و احساس نشاط کند؟ آن سرمایه عظیم نشاطی را که در وجود اوست، خرج کند برای اینکه غبار کدورت و غم را از چهره پدری که مثلاً حدود پنجاه سال از سنش می‌گذرد و تقریباً پیرمردی شده است پاک کند آیا

این نمی‌تواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است. ۱۳۷۷۲۷

آن وقت در چنین دنیایی پیامبر اکرم دختری تربیت می‌کند که این دختر شایستگی آن را پیدا می‌کند که پیامبر خدا بیاید دست او را ببوسد بوسه بر دست فاطمه زهرا از طرف پیامبر را هرگز نباید حمل بر یک معنای عاطفی کرد. این خیلی غلط و خیلی حقیر است اگر ما خیال کنیم که چون دخترش بود و دوستش می‌داشت دستش را می‌بوسید مگر شخصیتی به آن ارجمندی آن هم با آن عدل و حکمتی که در پیامبر هست و اتکایش به وحی و الهام الهی است، خم می‌شود و دست دخترش را می‌بوسد؟ نه این یک چیز دیگر و یک معنای دیگری است؛ این

حاکی است که این دختر جوان این زنی که وقتی از دنیا رفته بین هجده سال تا بیست و پنج سال سن داشته - هجده سال هم گفته‌اند بیست و پنج سال هم گفته‌اند - اصلاً در اوج ملکوت انسانی قرار داشته و یک شخص فوق‌العاده بوده است. این نگرش اسلام به زن است. ۱۳۷۰، ۱۰ اما

مقام معنوی این بزرگوار نسبت به مقام جهادی و انقلابی و اجتماعی او باز به مراتب بالاتر است. فاطمه زهرا به صورت یک بشر و یک زن آن هم زنی جوان است؛ اما در معنا، یک حقیقت عظیم و یک نور درخشان الهی و یک بنده صالح و یک انسان ممتاز و برگزیده است. کسی است که رسول اکرم به امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمود: «یا علی أنت إمام أمتی و خلیفتی علیها بعدی و أنت قائد المؤمنین إلى الجنة و کأنی أنظر إلى ابنتی فاطمة قد أقبلت یوم القیامة علی نجیب من نور عن یمینها سبعون ألف ملک و عن یسارها سبعون ألف ملک و بین یدیها سبعون ألف ملک و خلفها سبعون ألف ملک تقود مؤمنات أمتی إلى الجنة»^۱. یعنی در روز قیامت امیرالمؤمنین مردان مؤمن را و فاطمه زهرا زنان مؤمن را به بهشت الهی

۱- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۲۴ رای علی تو امام این است و خلیفه بر آنها بعد از من هستی و تو هدایت کننده مؤمنان به سوی بهشت خواهی بود و گویی دخترم فاطمه را می بینم که در روز قیامت بر شتری از تور سوار است و در طرف راست. چه، پیش رو و پشت سر وی هر کدام هفتاد هزار فرشته قرار دارند و او زنان مؤمن است را به سوی بهشت راهنمایی می کند.»

راهنمایی می‌کنند او عدل و هم پایه و هم سنگ
امیرالمؤمنین است. آن کسی که وقتی در محراب
عبادت می‌ایستاد هزاران فرشته مقرب خدا به
او خطاب و سلام می‌کردند و تهنیت می‌گفتند
و همان سخنی را بیان می‌کردند که فرشتگان
قبلاً به مریم اطهر گفته بودند؛ عرض می‌کردند
«یا فاطمة إن الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک
علی نساء العالمین»^۱. این، مقام معنوی فاطمه
زهراست.

زنی آن هم در سنین جوانی از لحاظ مقام معنوی
به جایی می‌رسد که بنابر آنچه که در بعضی از
روایات است فرشتگان با او سخن می‌گویند و
حقایق را به او ارایه می‌دهند. «مُحَدِّثَةٌ» است؛
یعنی کسی است که فرشتگان با او حدیث
می‌کنند و حرف می‌زنند این مقام معنوی و
میدان وسیع و قله رفیع در مقابل همه زن‌های
آفرینش و عالم است فاطمه زهرا در قله این
بلندای عظیم ایستاده و به همه زنان عالم

۱- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۲۴ ای فاطمه خداوند تو را برگزیده
و از همه پلیدی‌ها پاک نموده و بر زنان عالمیان برتری داده
است.»

خطاب می‌کند و آنها را به پیمودن این راه دعوت می‌نماید. آنهایی که در طول تاریخ - چه در جاهلیت قدیم و چه در جاهلیت قرن بیستم - سعی کرده اند که زن را تحقیر و کوچک کنند و او را دلبسته به همین زخارف و زینت‌های ظاهری معرفی نمایند و پایبند مد و لباس و آرایش و طلا و زیورآلات کنند و وسیله و دست‌مایه‌ای برای خوش‌گذرانی‌های زندگی وانمود نمایند و عملاً در این راه قدم بردارند منطق آنها منطقی است که مثل برف‌ویخ در مقابل گرمای خورشید مقام معنوی فاطمه زهرا علیه‌السلام ذوب می‌شود و از بین می‌رود. اسلام فاطمه - آن عنصر برجسته و ممتاز ملکوتی - را به عنوان نمونه و اسوه زن معرفی می‌کند آن زندگی ظاهری و جهاد و مبارزه و دانش و سخنوری و فداکاری و شوهرداری و مادری و همسری و مهاجرت و حضور در همه میدان‌های سیاسی و نظامی و انقلابی و برجستگی همه‌جانبه او که مردهای بزرگ را در مقابلش به خضوع و اداری می‌کرد این هم مقام معنوی و رکوع و سجود و محراب عبادت و دعا و صحیفه و تضرع و ذات

ملکوتی و درخشندگی عنصر معنوی و هم پایه
و هم وزن و هم سنگ امیرالمؤمنین و پیامبر
بودن اوست. زن این است. الگوی زنی که اسلام
می خواهد بسازد، این است. ^{۱۳۶۸، ۱۰، ۲۰}
در زندگی زهرای اطهر سلام الله علیها یک نکته
هست که باید به آن توجه کرد. البته ما در
تعریف مقامات معنوی آن بزرگوار وارد نمی شویم و
قادر هم نیستیم که مقامات معنوی فاطمه اطهر
علی با سلام الله را بفهمیم و درک کنیم حقیقتاً در
اوج قله معنویت انسانی و تکامل بشری، فقط
خداوند است که چنین بندگانی را و کسانی که
هم طراز آنها باشند - می شناسد و مقام آنها را
می بیند. لذا فاطمه زهرا را امیرالمؤمنین و پدر
بزرگوار و اولاد معصومینش می شناختند. مردم
آن زمان و زمانهای بعد و ما نیز در این روزگار
نمی توانیم آن درخشندگی و تلالوی معنویت را در
آن بزرگوار تشخیص بدهیم نور درخشان معنوی
به چشم همه کس نمی آید و چشم های نزدیک
بین و ضعیف ما قادر نیست که آن جلوه درخشان
انسانیت را در وجود این بزرگواران ببیند. بنابراین

در صحنه تعریف معنوی فاطمه زهرا علی‌ها السلام وارد نمی‌شویم؛ لیکن در زندگی معمولی این بزرگوار یک نکته مهم است و آن جمع بین زندگی یک زن مسلمان در رفتارش با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه از یک طرف و بین وظایف یک انسان مجاهد غیور خستگی ناپذیر در برخوردش با حوادث سیاسی مهم بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم که به مسجد می‌آید و سخنرانی و موضع‌گیری و دفاع می‌کند و حرف می‌زند و یک جهادگر به تمام معنا و خستگی ناپذیر و محنت‌پذیر و سختی‌تحمل‌کن است از طرف دیگر همچنین از جهت سوم یک عبادت‌گر و برپادارنده نماز در شب‌های تار و قیام‌کننده الله و خاضع و خاشع برای پروردگار است و در محراب عبادت این زن جوان مانند اولیای کهن الهی با خدا راز و نیاز و عبادت می‌کند.

این سه بعد را با هم جمع کردن نقطه درخشان زندگی فاطمه زهرا علیه السلام است. آن حضرت این سه جهت را از هم جدا نکرد بعضی خیال می‌کنند

انسانی که مشغول عبادت می باشد یک عابد و متضرع و اهل دعا و ذکر است و نمی تواند یک انسان سیاسی باشد. یا بعضی خیال می کنند کسی که اهل سیاست است چه زن و چه مرد و در میدان جهاد فی سبیل الله حضور فعال دارد، اگر زن است نمی تواند یک زن خانه با وظایف مادری و همسری و کدبانویی باشد و اگر مرد است نمی تواند یک مرد خانه و دکان و زندگی باشد خیال می کنند اینها با هم منافات دارد؛ درحالی که از نظر اسلام این سه چیز با یکدیگر منافات و ضدیت که ندارد، در شخصیت انسان کامل کمک کننده هم است. ۱۳۶۸،۹،۲۲

شخصیت زهرای اطهر در ابعاد سیاسی و اجتماعی و جهادی شخصیت ممتاز و برجسته ای است؛ به طوری که همه زنان مبارز و انقلابی و برجسته و سیاسی عالم می توانند از زندگی کوتاه و پرمغز او درس بگیرند زنی که در بیت انقلاب متولد شد و تمام دوران کودکی را در آغوش پدری گذراند که در حال یک مبارزه عظیم جهانی فراموش نشدنی بود. آن خانمی که در دوران کودکی سختی های

مبارزه دوران مکه را چشید به شعب ابی طالب
برده شد، گرسنگی و سختی و رعب و انواع و
اقسام شدت‌های دوران مبارزه مکه را لمس نمود
و بعد هم که به مدینه هجرت کرد همسر مردی
شد که تمام زندگی‌اش جهاد فی سبیل الله بود و در
تمام قریب به یازده سال زندگی مشترک فاطمه
زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام هیچ سالی
بلکه هیچ نیم‌سالی نگذشت که این شوهر کمر
به جهاد فی سبیل الله بسته و به میدان جنگ
نرفته باشد و این زن بزرگ و فداکار همسری
شایسته یک مرد مجاهد و یک سرباز و سردار
دائمی میدان جنگ را نکرده باشد. پس زندگی
فاطمه زهرا اگر چه کوتاه بود و حدود بیست سال
بیشتر طول نکشید؛ اما این زندگی از جهت جهاد
و مبارزه و تلاش و کار انقلابی و صبر انقلابی و درس
و فراگیری و آموزش به این‌وآن و سخنرانی و دفاع
از نبوت و امامت و نظام اسلامی دریای پهناوری
از تلاش و مبارزه و کار و در نهایت هم شهادت
است. این زندگی جهادی فاطمه زهراست که
بسیار عظیم و فوق‌العاده و حقیقتاً بی‌نظیر است

و یقیناً در ذهن بشر - چه امروز و چه در آینده - یک نقطه درخشان و استثنایی است. ^{۱۳۶۸، ۱۰، ۲۶}

در محیط علم هم یک دانشمند والاست آن خطبه‌ای که فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها در مسجد مدینه بعد از رحلت پیغمبر ایراد کرده است خطبه‌ای است که به گفته علامه مجلسی بزرگان فُصْحَا و بُلْغَا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات آن را معنا کنند. این قدر پرمغز است؛ از لحاظ زیبایی هنری مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج‌البلاغه است. فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها می‌رود در مسجد مدینه در مقابل مردم می‌ایستد و ارتجالاً^۱ حرف می‌زند شاید یک ساعت با بهترین و زیباترین عبارات و زبده‌ترین و گزیده‌ترین معانی صحبت کرده است. ^{۱۳۷۱، ۹، ۲۵}

اصلاً امثال ما که اهل سخنرانی و حرف‌زدن ارتجالی هستیم می‌فهمیم که چقدر این سخنان عظیم است. یک دختر هجده‌ساله بیست‌ساله و حداکثر بیست و چهارساله - که البته سن دقیق آن حضرت مسلم نیست؛ چون تاریخ ولادت

آن بزرگوار مسلم نیست و در آن اختلاف است. آن هم با آن مصیبت‌ها و سختی‌ها به مسجد می‌آید در مقابل انبوه جمعیت باحجاب سخنرانی می‌کند که آن سخنرانی کلمه به کلمه‌اش در تاریخ می‌ماند.

عرب‌ها به حافظه خوش معروف بودند یک نفر می‌آمد یک قصیده هشتاد بیتی می‌خواند، بعد از اینکه جلسه تمام می‌شد ده نفر می‌گرفتند آن را می‌نوشتند این قصایدی که مانده غالباً این‌گونه مانده است. اشعار در نوادی - یعنی آن مراکز اجتماعی - خوانده می‌شد و ضبط می‌گردید. این خطبه‌ها و این حدیث‌ها غالباً این‌گونه بود نشستند نوشتند و حفظ کردند و این خطبه‌ها تا امروز مانده است. کلمات مفت در تاریخ نمی‌ماند هر حرفی نمی‌ماند این قدر حرف‌ها زده شده، آن قدر سخنرانی شده آن قدر مطلب گفته شده آن قدر شعر سروده شده؛ اما نمانده است و کسی به آنها اعتنا نمی‌کند. آن چیزی که تاریخ در دل خودش نگه می‌دارد و بعد از ۱۴۰۰ سال هر انسان که می‌نگرد احساس خضوع می‌کند این یک

عظمت را نشان می‌دهد به نظر من این برای
یک دختر جوان الگوست. ^{۱۳۷۷،۲۷}

زندگی فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها از همه ابعاد
زندگی ای همراه با کار و تلاش و تکامل و تعالی
روحی یک انسان است. شوهر جوان او دائماً
در جبهه و میدان‌های جنگ است؛ اما در
عین مشکلات محیط و زندگی فاطمه زهرا
سلام‌الله‌علیها مثل کانونی برای مراجعات مردم و
مسلمانان است. او دختر کارگشای پیغمبر است و
در این شرایط زندگی را با کمال سرافرازی به پیش
می‌برد؛ فرزندانی تربیت می‌کند مثل حسن و
حسین و زینب شوهری را نگه‌داری می‌کند مثل
علی و رضایت پدری را جلب می‌کند مثل پیغمبر
راه فتوحات و غنائیم که باز می‌شود، دختر پیغمبر
ذره‌ای از لذت‌های دنیا و تشریفات و تجملات و
چیزهایی را که دل دختران جوان و زن‌ها متوجه
آنهاست به خود راه نمی‌دهد.

عبادت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها یک عبادت
نمونه است. حسن بصری که یکی از عباد و
زهاد معروف دنیای اسلام است درباره فاطمه

زهرا سلام الله علیها می گوید به قدری دختر پیغمبر
 عبادت کرد و در محراب عبادت ایستاد که
 «تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهَا»^۱. پاهای آن بزرگوار از ایستادن در
 محراب عبادت ورم کرد امام حسن مجتبی علیه
 الصلاة والسلام می گوید: شبی - شب جمعه ای -
 مادرم به عبادت ایستاد و تا صبح عبادت کرد.
 «حَتَّى انْفَجَرَتْ عَمُودُ الصُّبْحِ» تا وقتی که طلوع
 فجر شد. مادرم من از سر شب تا صبح مشغول
 عبادت بود و دعا و تضرع کرد. امام حسن علیه
 الصلاة والسلام می گوید - طبق روایت شنیدم
 که دائم مؤمنین و مؤمنات را دعا کرد مردم را
 دعا کرد؛ برای مسائل عمومی دنیای اسلام دعا
 کرد. صبح که شد گفتم: «یا امه مادرم! لِمَ لَا
 تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ كَمَا تَدْعِينَ لِغَيْرِكَ»، یک دعا
 برای خودت نکردی یک شب تا صبح دعا همه
 برای دیگران؟ در جواب فرمود: «يَا بُنَيَّ، الْجَارُ ثُمَّ
 الدَّارُ»^۲، اول دیگران بعد خود ما این آن روحیه
 والاست. جهاد آن بزرگوار در میدان های مختلف

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ ص ۳۴۱

۲- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸۱ و ۸۲

یک جهاد نمونه است در دفاع از اسلام در دفاع از امامت و ولایت؛ در حمایت از پیغمبر در نگهداری بزرگ‌ترین سردار اسلام یعنی امیرالمؤمنین که شوهر

او بود. امیرالمؤمنین درباره فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها فرمود: «**وَلَا أَغْضَبْتَنِي وَلَا عَصْتَنِي**» **امرا** یک بار این زن در طول دوران زناشویی مرا به خشم نیاورد و یک بار از دستور من سرپیچی نکرد. فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها با آن عظمت و جلالت در محیط خانه یک همسر و یک زن است؛ آن گونه که اسلام می‌گوید.

... آن عبادتش آن فصاحت و بلاغتش، آن فرزاندگی و دانشش آن معرفت و حکمتش آن جهاد و مبارزه‌اش آن رفتارش به عنوان یک دختر آن رفتارش به عنوان یک همسر، آن رفتارش به عنوان یک مادر آن احسانش به مستمندان که وقتی پیغمبر پیرمرد مستمندی را به در خانه امیرالمؤمنین فرستاد که برو حاجتت را از آنها بخواه؛ فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها تخته

پوستی را که حسن و حسین روی آن می خوابیدند و به عنوان زیرانداز فرزندان خود در خانه داشت و چیزی جز آن نداشت به سائل داد و گفت ببر بفروش و از پول آن استفاده کن این شخصیت جامع الاطراف فاطمه زهر است. این الگوست، الگوی زن مسلمان این است.

زن مسلمان باید در راه فرزاندگی و علم تلاش کند؛ در راه خودسازی معنوی و اخلاقی تلاش کند؛ در میدان جهاد و مبارزه از هر نوع جهاد و مبارزه‌ای - پیش قدم باشد؛ نسبت به زخارف دنیا و تجملات کم ارزش بی اعتنا باشد؛ عفت و عصمت و طهارتش در حدی باشد که چشم و نظر هرزه بیگانه را به خودی خود دفع کند؛ در محیط خانه دل آرام شوهر و فرزندانش باشد؛ مایه آرامش زندگی و آسایش محیط خانواده باشد در دامن پر مهر و پر عطوفت و با سخنان پرنکته و مهرآمیزش فرزندان سالمی را از لحاظ روانی تربیت کند انسان‌های بی عقده انسان‌های خوش روحیه انسان‌های سالم از لحاظ روحی و اعصاب در دامن او پرورش پیدا کنند و مردان

و زنان و شخصیت‌های جامعه را به وجود آورد. مادر از هر سازنده‌ای سازنده‌تر و باارزش‌تر است. بزرگ‌ترین دانشمندان ممکن است؛ مثلاً یک ابزار بسیار پیچیده الکترونیکی را به وجود آورند موشک‌های قاره‌پیما بسازند و سایل تسخیر فضا را اختراع کنند؛ اما هیچ یک از اینها اهمیت آن را ندارد که کسی یک انسان والا به وجود آورد و او مادر است. این آن الگوی زن اسلامی است.

امام

عليه السلام

حسن مجتبی

دوران امام مجتبی عليه الصلوة والسلام و حادثه صلح آن بزرگوار با معاویه یا آن چیزی که به نام صلح نامیده شد حادثه سرنوشت ساز و بی نظیری در کل روند انقلاب اسلامی صدر اول بود. دیگر ما نظیر این حادثه را نداشتیم توضیح کوتاهی راجع به این جمله عرض کنم و بعد وارد اصل مطلب بشوم انقلاب اسلام یعنی تفکر اسلام و امانتی که خدای متعال به نام اسلام برای مردم فرستاد در دوره اول یک نهضت و یک حرکت بود و در قالب یک مبارزه و یک نهضت عظیم انقلابی خودش را نشان داد و آن در هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، این فکر را در مکه اعلام کردند و دشمنان تفکر توحید و اسلام در مقابل آن صف آراییی نمودند؛ برای اینکه نگذارند این

فکر پیش برود پیامبر با نیرو گرفتن از عناصر مؤمن این نهضت را سازماندهی کرد و یک مبارزه بسیار هوشمندانه و قوی و پیشرو را در مکه به وجود آورد. این نهضت و مبارزه سیزده سال طول کشید. این دوره اول بود.

بعد از سیزده سال با تعلیمات پیامبر با شعارهایی که داد با سازماندهی ای که کرد با فداکاری ای که شد با مجموع عواملی که وجود داشت این تفکر یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبدیل گردید و آن هنگامی بود که رسول خدا به مدینه تشریف آوردند و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادند و حکومت اسلامی را در آنجا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت به شکل یک حکومت تبدیل شد. این دوره دوم بود.

این روند در ده سالی که نبی اکرم حیات داشتند و بعد از ایشان در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی علیه السلام و السلام و خلافت آن بزرگوار که تقریباً شش ماه طول کشید ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت ظاهر شد

همه چیز شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می‌رفت تمام روی زمین را هم می‌گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد. در دوران امام حسن جریان مخالف آن چنان رشد کرد که توانست به صورت یک مانع ظاهر بشود. البته این جریان مخالف در زمان امام مجتبی به وجود نیامده بود سال‌ها قبل به وجود آمده بود. اگر کسی بخواهد قدری دور از ملاحظات اعتقادی و صرفاً متکی به شواهد تاریخی حرف بزند شاید بتواند ادعا کند که این جریان حتی در دوران اسلام به وجود نیامده بود؛ بلکه ادامه‌ای بود از آنچه که در دوران نهضت پیامبر - یعنی دوران مکه - وجود داشت. بعد از آنکه خلافت در زمان عثمان - که از بنی‌امیه بود به دست این قوم رسید، ابوسفیان - که در آن وقت نابینا هم شده بود با دوستانش دور هم نشسته بودند پرسید: چه کسانی در جلسه هستند؟ پاسخ شنید که فلانی و

فلانی و فلانی وقتی که خاطر جمع شد همه خودی هستند و آدم بیگانه‌ای در جلسه نیست به آنها خطاب کرد و گفت: «تَلَقَّفُوهَا تَلَقَّفَ الْكُرَّةِ!»^۱. یعنی مثل توپ حکومت را به هم پاس بدهید و نگذارید از دست شما خارج بشود این قضیه را تواریخ سنی و شیعه نقل کرده‌اند. اینها مسائل اعتقادی نیست و ما اصلاً از دیدگاه اعتقادی بحث نمی‌کنیم؛ یعنی من خوش ندارم که مسائل را از آن دیدگاه بررسی کنم؛ بلکه فقط جنبه تاریخی آن را مطرح می‌کنم البته ابوسفیان در آن وقت مسلمان بود و اسلام آورده بود؛ منتها اسلام بعد از فتح یا مشرف به فتح اسلام دوران غربت و ضعف نبود، اسلام بعد از قدرت اسلام بود این جریان در زمان امام مجتبی علیه الصلوة والسلام به اوج قدرت خودش رسید و همان جریانی بود که به شکل معاویه بن ابی سفیان در مقابل امام حسن مجتبی ظاهر شد. این جریان معارضه را شروع کرد؛ راه را بر حکومت اسلامی - یعنی اسلام به شکل حکومت - برید و قطع کرد و مشکلاتی فراهم نمود تا آنجایی که عملاً مانع از

پیشروی آن جریان حکومت اسلامی شد.

در باب صلح امام حسن این مسئله را بارها گفته‌ایم و در کتاب‌ها نوشته‌اند که هر کس حتی خود امیرالمؤمنین هم اگر به جای امام حسن مجتبی بود و در آن شرایط قرار می‌گرفت، ممکن نبود کاری بکند غیر از آن کاری که امام حسن کرد هیچ کس نمی‌تواند بگوید که امام حسن فلان گوشه کارش سؤال برانگیز است نه کار آن بزرگوار صددرصد بر استدلال منطقی غیر قابل تخلف منطبق بود در بین آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرشورتر از همه کیست؟ شهادت‌آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرتمندترین آنها برای حفظ دین در مقابل دشمن چه کسی بوده است؟ حسین بن علی بوده است. آن حضرت در این صلح با امام حسن شریک بودند صلح را تنها امام حسن نکرد امام حسن و امام حسین این کار را کردند؛ منتها امام حسن جلو بود و امام حسین پشت سر او بود امام حسین جزو مدافعان ایده صلح امام حسن بود. وقتی که در یک مجلس خصوصی یکی از یاران نزدیک از این پرشورها و پر حماسه‌ها - به

امام مجتبی علیه الصلوٰۃ والسلام اعتراضی کرد امام حسین با او برخورد کردند: «وَعَمَزَ الْحَسَيْنُ حُجْرًا» هیچ کس نمی تواند بگوید که اگر امام حسین به جای امام حسن بود این صلح انجام نمی گرفت نه خیر امام حسین با امام حسن بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن هم نبود و امام حسین تنها بود در آن شرایط باز هم همین کار انجام می گرفت و صلح می شد.

پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ

صلح عوامل خودش را داشت و هیچ تخلف و گریزی از آن نبود. آن روز شهادت ممکن نبود. مرحوم شیخ راضی آل یاسین رضوان الله تعالی علیه در این کتاب «صلح الحسن» - که من در سال ۱۳۴۸ آن را ترجمه کردم و چاپ شده است ثابت می کند که اصلاً جا برای شهادت نبود. هر کشته شدنی که شهادت نیست کشته شدن با شرایطی شهادت است. آن شرایط در آنجا نبود و

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۱۵، «امام حسین به حجر اشاره ای کرد او حجر ساکت شد.»

اگر امام حسن علیه السلام در آن روز کشته می شدند شهید نشده بودند. امکان نداشت که آن روز کسی بتواند در آن شرایط حرکت مصلحت آمیزی انجام بدهد که کشته بشود و اسمش شهادت باشد و انتحار^۱ نکرده باشد.

راجع به صلح از ابعاد مختلف صحبت کرده ایم؛ اما حالا مسئله این است که بعد از صلح امام حسن علیه الصلوٰة والسلام کار به شکلی هوشمندانه و زیرکانه تنظیم شد که اسلام و جریان اسلامی وارد کانال آلوده‌ای که به نام خلافت و در معنا سلطنت به وجود آمده بود نشود. این هنر امام حسن علیه السلام بود. امام حسن علیه السلام مجتبی کاری کرد که جریان اصیل اسلام - که از مکه شروع شده بود و به حکومت اسلامی و به زمان امیرالمؤمنین و زمان خود او رسیده بود. در مجرای دیگری جریان پیدا بکند؛ منتها اگر نه به شکل حکومت زیرا ممکن نبود لااقل دوباره به شکل نهضت جریان پیدا کند. این دوره سوم اسلام است. اسلام، دوباره نهضت شد. اسلام ناب

اسلام اصیل اسلام ظلم‌ستیز اسلام سازش‌ناپذیر
اسلام دور از تحریف و میرا از اینکه بازیچه دست
هواها و هوس‌ها بشود باقی ماند؛ اما در شکل
نهضت باقی ماند. یعنی در زمان امام حسن
علیه‌الصلوة والسلام تفکر انقلابی اسلامی که دوره‌ای را
طی کرده بود و به قدرت و حکومت رسیده بود؛
دوباره برگشت و یک نهضت شد. البته در این
دوره کار این نهضت به مراتب مشکل‌تر از دوره
خود پیامبر بود؛ زیرا شعارها در دست کسانی بود
که لباس مذهب را بر تن کرده بودند؛ درحالی‌که
از مذهب نبودند. مشکلی کار ائمه هدی **علیهم‌السلام**
اینجا بود. البته من از مجموعه روایات و زندگی
ائمه **علیهم‌السلام** این‌طور استنباط کرده‌ام که این
بزرگواران از روز صلح امام مجتبی **علیه‌الصلوة والسلام**
تا اواخر دائماً در صدد بوده‌اند که این نهضت
را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در
بیاورند و سرپا کنند در این زمینه روایاتی هم
داریم. البته ممکن است بعضی دیگر این نکته
را این‌طور نبینند و طور دیگری ملاحظه بکنند؛
اما تشخیص من این است. ائمه می‌خواستند

که نهضت مجدداً به حکومت و جریان اصیل
اسلامی تبدیل بشود

و آن جریان اسلامی که از آغشته شدن و آمیخته
شدن و آلوده شدن به آلودگی‌های هواهای
نفسانی دور است روی کار بیاید؛ ولی این کار کار
مشکلی است.

در دوران دوم نهضت یعنی دوران خلافت خلفای
سفیانی و مروانی و عباسی، مهم‌ترین چیزی که
مردم احتیاج داشتند این بود که اصالت‌های
اسلام و جرقه‌های اسلام اصیل و قرآنی را در لابه‌لای
حرف‌های گوناگون و پراکنده ببینند و بشناسند و
اشتباه نکنند. بی‌خود نیست که ادیان این همه
روی تعقل و تدبر تکیه کرده‌اند بیخود نیست
که در قرآن کریم این همه روی تفکر و تعقل و
تدبر انسان‌ها تکیه شده است؛ آن هم درباره
اصلی‌ترین موضوعات دین یعنی توحید، توحید
فقط این نیست که بگوییم خدایی هست آن هم
یکی است و دو نیست. این صورت توحید است
باطن توحید اقیانوس بی‌کرانه است که اولیای
خدا در آن غرق می‌شوند. توحید وادی بسیار با

عظمتی است؛ اما در چین وادی با عظمتی باز از مؤمنین و مسلمین و موحدین خواسته‌اند که با تکیه به تفکر و تدبر و تعقل پیش بروند. واقعاً هم عقل و تفکر می‌تواند انسان را پیش ببرد. البته در مراحل مختلف عقل به نور وحی و نور معرفت و آموزش‌های اولیای خدا تجهیز و تغذیه می‌شود؛ لیکن بالاخره آنچه که پیش می‌رود عقل است. بدون عقل نمی‌شود هیچ جا رفت. ملت اسلامی در تمام دوران چندصدساله‌ای که چیزی به نام خلافت بر او حکومت می‌کرد؛ یعنی تا قرن هفتم که خلافت عباسی ادامه داشت البته بعد از انقراض خلافت عباسی باز در گوشه و کنار چیزهایی به نام خلافت وجود داشت؛ مثل زمان ممالیک در مصر و تا مدت‌ها بعد هم در بلاد عثمانی و جاهای دیگر - آن چیزی که مردم احتیاج داشتند بفهمند، این بوده که عقل را قاضی کنند تا بدانند آیا نظر اسلام و قرآن و کتاب الهی و احادیث مسلمه راجع به اولیای امور با واقعیت موجود تطبیق می‌کند یا نه این چیز خیلی مهمی است.

.. دوران خلافت مروانی و سفیانی و عباسی دورانی بود که ارزش‌های اسلامی از محتوای واقعی خودشان خالی شدند صورت‌هایی باقی ماند؛ ولی محتواها به محتواهای جاهلی و شیطانی تبدیل شد. آن دستگاهی که می‌خواست انسان‌ها را عاقل متعبد مؤمن، آزاد، دور از آرایش‌ها، خاضع عندالله و متکبر در مقابل متکبران تربیت کند و بسازد - که بهترینش همان دستگاه مدیریت اسلامی در زمان پیامبر بود به دستگاهی تبدیل شد که انسان‌ها را با تدابیر گوناگون اهل دنیا و هوی و شهوات و تملق و دوری از معنویات و انسان‌های بی‌شخصیت و فاسق و فاسدی می‌ساخت و رشد می‌داد. متأسفانه در تمام دوران خلافت اموی و عباسی این‌طور بود. در کتاب‌های تاریخ چیزهایی نوشتند که اگر بخواهیم آنها را بگوییم خیلی طول می‌کشد. از زمان خود معاویه هم شروع شد. معاویه را معروفش کردند؛ یعنی مورخان نوشتند که او آدمی حلیم و با ظرفیت بوده و به مخالفانش اجازه می‌داده که در مقابلش حرف بزنند و هر چه می‌خواهند بگویند. البته در

برهه‌ای از زمان و در اوایل کارش شاید همین طور هم بوده است؛ لیکن در کنار این بعد ابعاد دیگر شخصیت او را کمتر نوشته‌اند اینکه او چطور اشخاص و رؤسا و وجوه و رجال را وادار می‌کرد که از عقاید و ایمان خودشان دست بکشند و حتی در راه مقابله با حق تجهیز بشوند اینها را خیلی‌ها ننوشته‌اند. البته باز هم در تاریخ ثبت است و همین‌هایی را هم که ما الان می‌دانیم باز یک عده نوشته‌اند.

مردمانی که در آن دستگاه‌ها پرورش پیدا می‌کردند عادت داده می‌شدند که هیچ چیزی را برخلاف میل و هوای خلیفه بر زبان نیاورند این چه جامعه‌ای است؟! این چطور انسانی است؟ این چطور اراده الهی و اسلامی در انسان‌هاست که بخواهند مفاسد را اصلاح کنند و از بین ببرند و جامعه را جامعه‌ای الهی درست کنند؟ آیا چنین چیزی ممکن است؟!

جاحظ و یا شاید ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند که معاویه در دوران خلافتش با اسب به مکه می‌رفت. یکی از رجال آن روز هم در کنار او

بود. معاویه سرگرم صحبت با آن شخص بود. پشت سر اینها هم عده‌ای می‌آمدند معاویه مفاخر اموی جاهلی خودش را نقل می‌کرد که در جاهلیت اینجا این طوری بود آن طوری بود پدر من - ابوسفیان - چنین کرد، چنان کرد. بچه‌ها هم در مسیر بازی می‌کردند و ظاهراً سنگ می‌انداختند در این بین سنگی به پیشانی کسی که کنار معاویه اسب می‌راند و حرکت می‌کرد خورد و خون جاری شد. او چیزی نگفت و حرف معاویه را قطع نکرد و تحمل کرد خون روی صورت و محاسنش ریخت. معاویه همین‌طور که سرگرم صحبت بود ناگهان به طرف این مرد برگشت و دید خون روی صورت اوست. گفت از پیشانی تو خون می‌ریزد آن فرد در جواب معاویه گفت: خون؟! از صورت من؟! کو؟ کجا؟ وانمود کرد که از بس مجذوب معاویه بوده خوردن این سنگ و مجروح شدن پیشانی و ریختن خون را نفهمیده است معاویه گفت عجب سنگ به پیشانی‌ات خورده؛ ولی تو نفهمیدی؟! گفت نه من نفهمیدم دست زد و گفت عجب خون؟! بعد

به جان معاویه و یا به مقدسات قسم خورد که تا وقتی تو نگفتی شیرینی کلام تو نگذاشت که بفهمم خون جاری شده است معاویه پرسید سهم عطیه‌ات در بیت‌المال چقدر است؟ مثلاً گفت: فلان قدر معاویه گفت به تو ظلم کرده‌اند این را باید سه برابر کنند این فرهنگ حاکم بر دستگاه حکومت معاویه بود.

کسانی که در این دوران تملق رؤسا و خلفا را می‌گفتند کارها در دست آنها بود. کارها بر اساس صلاحیت و شایستگی‌شان واگذار نمی‌شد. اصولاً عرب به اصل و نسب خیلی اهمیت می‌دهد. فلان کس از کدام خانواده است؟ پدرانش چه کسانی بودند؟ اینها حتی رعایت اصل و نسب را هم نمی‌کردند. در زمان عبدالملک و بعضی پسرهای او یک نفر به نام یوسف بن عمر ثقفی را مدت‌های مدید بر عراق گماشتند او سال‌ها حاکم و والی عراق بود. این شخص آدم عقده‌ای بدبختی بود که از عقده‌ای بودنش چیزهایی نقل کرده‌اند. مرد کوچک‌جثه و کوچک اندامی بود که عقده کوچکی جثه خودش را داشت.

وقتی که پارچه‌ای به خیاط می‌داد تا بدوزد از خیاط سؤال می‌کرد که آیا این پارچه به اندازه تن من است؟ خیاط به این پارچه نگاه می‌کرد و اگر مثلاً می‌گفت این پارچه برای اندام شما اندازه است و بلکه زیاد هم می‌آید فوراً پارچه را از این خیاط می‌گرفت و دستور می‌داد که او را مجازات هم بکنند! خیاط‌ها این قضیه را فهمیده بودند به همین خاطر وقتی پارچه‌ای را به خیاط عرضه می‌کرد و می‌گفت برای من بس است یا نه خیاط نگاه می‌کرد و می‌گفت نه این پارچه ظاهراً برای هیکل و جثه شما کم بیاید و باید خیلی زحمت بکشیم تا آن را مناسب تن شما در بیاوریم او هم با اینکه می‌دانست خیاط دروغ می‌گوید؛ ولی خوشش می‌آمد؛ این قدر احمق بود او همان کسی است که زید بن علی علیه الصلوٰة والسلام را در کوفه به شهادت رساند چنین کسی سال‌ها بر جان و مال و عرض^۱ مردم مسلط بود نه یک اصل و نسب درستی نه یک سواد درستی نه یک فهم درستی داشت؛ ولی چون به رأس قدرت وابسته بود به

این سمت گماشته شده بود. اینها افت است. اینها برای یک نظام بزرگ‌ترین آفت‌هاست. این جریان همین‌طور ادامه پیدا کرد در کنار این جریان مسلمانی اصیل جریان اسلام ارزشی جریان اسلام قرآنی که هیچ‌وقت با آن جریان حاکم اما ضد ارزش‌ها کنار نمی‌آمد - نیز ادامه پیدا کرد که مصداق بارز آن ائمه هدی علیهم‌السلام و بسیاری از مسلمانان همراه آنان بودند به برکت امام حسن مجتبی علیه‌الصلوة‌والسلام این جریان ارزشی نهضت اسلامی اسلام را حفظ کرد. اگر امام مجتبی این صلح را انجام نمی‌داد آن اسلام ارزشی نهضتی باقی نمی‌ماند و از بین می‌رفت؛ چون معاویه بالاخره غلبه پیدا می‌کرد وضعیت وضعیتی نبود که امکان داشته باشد امام حسن مجتبی علیه‌السلام غلبه پیدا کند همه عوامل در جهت عکس غلبه امام مجتبی علیه‌السلام بود. معاویه غلبه پیدا می‌کرد؛ چون دستگاه تبلیغات در اختیار او بود. چهره او در اسلام چهره‌ای نبود که نتوانند موجه کنند و نشان بدهند.

اگر امام حسن صلح نمی‌کرد تمام ارکان

خاندان پیامبر را از بین می بردند و کسی را باقی نمی گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد همه چیز به کلی از بین می رفت و ذکر اسلام برمی افتاد و نوبت به جریان عاشورا هم نمی رسید اگر بنا بود امام مجتبی علیه السلام، جنگ با معاویه را ادامه بدهد و به شهادت خاندان پیامبر منتهی بشود امام حسین هم باید در همین ماجرا کشته می شد اصحاب برجسته هم باید کشته می شدند حجر بن عدی ها هم باید کشته می شدند همه باید از بین می رفتند و کسی که بماند و بتواند از فرصت ها استفاده بکند و اسلام را در شکل ارزشی خودش باز هم حفظ کند دیگر باقی نمی ماند این حق عظیمی است که امام مجتبی علیه الصلوة والسلام بر بقای اسلام دارد. ۱۳۶۹، ۱، ۲۲

البته صلح تحمیلی بود؛ اما بالاخره صلحی واقع شد باید گفت حضرت دل نداد. همین شرایطی که حضرت قرار داد در واقع پایه کار معاویه را متزلزل کرد. خود این صلح و شرایط امام حسن علیه السلام همه اش یک مکر الهی بود «و مَكْرُوا و

مَكْرُ اللَّهِ^۱» بود. یعنی اگر امام حسن می‌جنگید و در این جنگ کشته می‌شد که به احتمال قوی به دست اصحاب خودش که جاسوسان معاویه آنها را خریده بودند کشته می‌شد - معاویه می‌گفت من نکشتم، اصحاب خودش کشتند به عزاداری هم می‌پرداخت و بعد تمام اصحاب امیرالمؤمنین را تارومار می‌کرد. یعنی دیگر چیزی به نام تشیع باقی نمی‌ماند تا عده‌ای در کوفه پیدا شوند و بعد از بیست سال، امام حسین علیه السلام را دعوت کنند. اصلاً چیزی باقی نمی‌ماند. امام حسن علیه السلام شیعه را حفظ کرد؛ یعنی بنا را حفظ کرد تا بعد از بیست سال بیست و پنج سال حکومت به

پس از اینکه امام حسن با معاویه صلح کرد نادانان و ناآگاهان با زبان‌های مختلف حضرت را نکوهش می‌کردند گاهی او را ذلیل‌کننده مؤمنین^۲ می‌دانستند و می‌گفتند شما این مؤمنین پرشور پرحماسه‌ای که در مقابل معاویه قرار داشتند با

۱- سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۵۴ آنها دشمنان مکر کردند و خدا هم در پاسخ آنها مکر در میان آورد.

۲- تحف العقول ، ص ۳۰۸، «یا مذلّ المؤمنین»

صلح خودتان خوار کردید و تسلیم معاویه نمودید گاهی تعبیرات محترمانه‌تر و مؤدبانه‌تری به کار می‌بردند؛ ولی مضمون یکی بود. امام حسن در برابر این اعتراض‌ها و ملامت‌ها جمله‌ای را خطاب به آنان می‌گفتند که شاید در سخنان آن حضرت از همه جملات رساتر و بهتر باشد و آن جمله این است: «**مَا تَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ** **الِي حِينٍ**»^۱ چه میدانی و از کجا میدانی شاید این یک آزمونی برای شما است؟ و شاید یک متاع بهره‌ای است برای معاویه تا زمانی محدود و این جمله اقتباس از آیه قرآن است.

این به روشنی نشان می‌دهد که حضرت در انتظار آینده‌ای است و آن آینده چیزی جز این نمی‌تواند باشد که حکومت غیرقابل قبول از نظر امام حسن که بر حق نیست باید کنار برود و حکومت مورد نظر سر کار بیاید؛ لذا به اینها می‌گوید که شما از فلسفه کار اطلاع ندارید. چه می‌دانید شاید مصلحتی در این کار وجود دارد؟

۱- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۵۶ بر گرفته از آیه ۱۱۱ سوره مبارکه انبیا و نمی‌دانم شاید آن برای شما آزمایشی و مهلت برخوردار تا زمانی [معین] باشد.»

در آغاز صلح دو نفر از سران شیعه - مسیب بن نجبة و سلیمان بن صرد - با عده‌ای از مسلمانان خدمت امام مجتبی مشرف شدند گفتند ما نیروی زیادی داریم از خراسان و از عراق و.... و اینها را در اختیار شما می‌گذاریم و حاضریم معاویه را تا شام تعقیب کنیم حضرت آنها را در خلوت به حضور خواستند و مقداری با آنان سخن گفتند پس از اینکه بیرون آمدند آرام شده بودند و نیروهایشان را رها کرده و پاسخ روشنگری هم به عده همراهان خودشان ندادند. طه حسین^۱ مدعی است که این دیدار در حقیقت سنگ زیربنای اصلی مبارزات تشیع را گذاشت یعنی می‌خواهد بگوید امام حسن با اینها نشستند و مشورت کردند و در همین دیدار تشکیلات عظیم شیعی را به وجود آوردند.

بنابراین در زندگی امام حسن و در کلمات این بزرگوار این معنی واضح است گرچه در آن دوران زمینه چنین قیامی آماده نبود؛ زیرا رشد مردم کم و تبلیغات و امکانات مالی دشمن خیلی

فراوان بود. دشمن از شیوه‌هایی استفاده می‌کرد که امام حسن نمی‌توانست از آن شیوه‌ها استفاده کند مثل دادن پول‌های بی‌حساب جمع کردن افراد غیرموجه و ناصالح که امام از این کارها نمی‌توانست بکند چرا که دست او باز بود و دست امام حسن بسته. **پاسدار اسلام ش ۶**

روایتی از حضرت صادق سلام‌الله علیه است که می‌فرماید: **«وقت هذا الأمر فی السبعین»** در تقدیرات الهی این بوده که با فاصله سی سال از شهادت امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه و ده سال بعد از شهادت امام حسین **علیه‌السلام** امر حکومت به دست اهل بیت برگردد. منتها، نتیجه به این بزرگی کی حاصل می‌شود؟ وقتی مردم مقدماتش را با اراده و با تصمیم خودشان فراهم کرده باشند. خدای متعال که با کسی قوم و خویشی ندارد کاری که به عهده مردم بود انجام نگرفت. کاری که به عهده امام حسن و امام حسین **علیهم‌السلام** بود آنها انجام دادند؛ اما کاری که به عهده خواص بود

از عبدالله جعفر و عبدالله عباس تا بقیه - انجام نشد حتی همان‌هایی که بعد به کربلا آمدند و همراه با امام حسین جنگیدند در زمان جناب مسلم کاری که باید می‌کردند. نکردند. کوتاهی کردند والا مسلم آن طور نمی‌شد باید قضیه را تمام می‌کردند که نکردند. خب این نکردن‌ها موجب شد که حادثه کربلا پیش آید.

بعد حضرت می‌فرماید: «فلما أن قتل الحسين صلوات الله عليه اشتد غَضَبُ الله تعالى على أهل الأرض فأخره إلى أربعين ومائة»^۱ یعنی عقب افتاد ظاهراً؛ به نظرم به سال صد و چهل رسید. یعنی هفتاد سال عقب افتاد سال‌هایی است که بنی‌عباس بر سر قدرت بودند... یعنی معلوم می‌شود که صلح امام حسن ^{عليه السلام} زمینه‌ای برای یک کار بزرگ شد، والا ائمه، این‌طور نبود که قضیه را رها کنند. قضیه ولایت و حکومت مگر کوچک بود؟! اساس و محور دین این بود. منتها دیگر این وضع پیش آمده

۱۳۸۹، ۲، ۱۲

۱- الکافی ج ۱ ص ۳۶۸، «چون حسین کشته شد خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت آن را تا صد و چهل به تاخیر انداخت.»

درباره این صلح حرف‌های زیادی زده شده اما آنچه که می‌خواهم عرض کنم برخورد با مسئله صلح امام حسن علیه‌السلام از یک دیدگاه تازه است؛ چون این حادثه یک مقطع تاریخی بسیار حساسی است که اهمیت حادثه را بیشتر می‌کند از یک حادثه سیاسی در طول تاریخ اسلام پر است تاریخ اسلام از حوادث گوناگون - حوادث زمان پیغمبر حوادث بعد از پیغمبر، حوادث زمان امیرالمؤمنین حوادث دوران زندگی ائمه علیهم‌السلام و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس - تاریخ اسلام یک تاریخی است پر از حوادث گوناگون لکن کمتر حادثه‌ای را ما داریم مثل این حادثه، حادثه صلح امام حسن در تعیین‌کنندگی نسبت به کل تاریخ اسلام یعنی شاید مثل این حادثه یکی دو تا حادثه دیگر را بنده سراغ دارم در تاریخ اسلام که تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته در کل جریان حرکت اسلام و تاریخ اسلام در طول قرن‌های متمادی حادثه، بسیار حادثه مهمی است از این نظر خلاصه این حادثه عبارت است از تبدیل جریان خلافت اسلامی به سلطنت. جمله، خیلی پرمغز

و پربار است اگر ما در آن تأمل کنیم خلافت نوعی از حکومت است، سلطنت نوعی دیگر و اینها با هم تمایزشان در یک خصوصیت و دو خصوصیت و پنج خصوصیت نیست. دو جریان جداگانه و به کلی متمایز از یکدیگر در اداره و حکمرانی بر مسلمین و بر کشور و بر جامعه اسلامی وجود دارد یکی جریان سلطنت و یکی جریان خلافت و در این حادثه قطار عظیم تاریخ اسلام و زندگی اسلامی خط عوض کرد؛ مثل خط عوض کردن‌هایی که شما می‌بینید یک جاهایی یک قطاری دارد طرف شمال می‌رود در یک نقطه خاصی سوزن‌بان با جابه‌جا کردن خطوط صد و هشتاد درجه مسیر حرکت قطار را عوض می‌کند قطار را روانه می‌کند به سمت جنوب البته این صد و هشتاد درجه در همان لحظه عوض شدن خط محسوس نیست لکن در مآل^۱ وقتی که انسان نگاه می‌کند یک چنین چیزی را مشاهده می‌کند. من حادثه را از این دیدگاه می‌بینم.

... بعد از صلح امام حسن یک جریان جای

خودش را داد به یک جریان دیگر قدرت از دست
یک خط به تعبیر امروز افتاد به دست خطی
دیگر ممیزات و مشخصات این دو خط چیست؟
این دو جریانی که جایشان را عوض کردند با هم
خصوصیاتشان چه بود؟ این مطلب اول مطلب
دوم روش‌های جریان باطل که قدرت را به دست
گرفت برای کسب قدرت و تسلط بر جامعه چه
روش‌هایی بود؟ مسئله سوم روش‌های جریان
حق که قدرت را از دست داد - یعنی جریان امام
حسن - برای مقاومت در مقابل جریان باطل
چه بود؟ او از چه روش‌ها و شیوه‌هایی استفاده
می‌کرد؟ چهارم تحلیل شکست چه شد که
جریان حق در این ماجرا شکست خورد؟ این
تحلیلش چیست؟ پنجم رفتار گروه فاتح با گروه
مغلوب چه بود؟ که یکی از آن فصل‌های بسیار
آموزنده و عبرت‌انگیز همین فصل است. ششم
رفتار گروه مغلوب در مقابل گروه فاتح چگونه
بود؟ چه سیاستی چه استراتژی را اینها انتخاب
کردند و سرانجام کار چه شد؟ هفتم سرانجام این
هفت مسئله است.

در مورد ممیزات دو جریان خیلی خصوصیات مربوط است به جریان حق و خصوصیات دیگری مربوط است به جریان باطل که اگر یکی یکی بشمارم یک فهرست طولانی می‌شود من جمع‌بندی کردم که جریان حق یعنی جریان امام حسن اصالت را می‌دادند به دین برایشان اصل دین بود دین یعنی چه؟ یعنی هم در ایمان مردم و اعتقاد مردم دین باقی بماند و مردم به دین متعبد و پایبند بمانند در ایمان و عمل و هم دین در اداره جامعه حاکمیت داشته باشد. اصل برای اینها این بود که جامعه با اداره دین و با قدرت دین و حاکمیت دین حرکت کند و نظامی باشد اسلامی قدرت داشتن حکومت داشتن دست خودشان کار بودن مسئله دوم سوم و چهارم و هکذا بود مسائل دیگر فرعی بود مسئله اصلی این بود که این نظام و این جامعه با حاکمیت دین اداره بشود و افرادی که در این جامعه هستند، ایمان دینی در دلشان باقی بماند و در دلشان عمق و رسوخ پیدا کند جریان اول مشخصه‌اش این بود.

جریان دوم برایش اصل این بود که قدرت را به دست بگیرد به هر قیمتی می‌خواست حاکم باشد... این سیاست حاکم بر جریان دوم بود مسئله برایش این بود که قدرت را به دست بگیرد. حالا با هر قیمتی با هر شیوه‌ای هر جور بشود قدرت را در دست نگه داشت.

کما اینکه این روش سیاسیون معمول دنیا است. ارزش‌ها و اصول برایشان اصل نیست. اگر توانستند اصولی در ذهنشان بود حفظ بکنند خب حفظ می‌کنند؛ اگر نتوانستند برایشان اصل این است که این قدرت در دست خودشان بماند این برایشان مهم است. این بسیار مرز حساس و مهمی است. ممکن است هر دو جریان به ظواهر مذهب هم عمل بکنند، کما اینکه در جنگ بین امیرالمؤمنین و معاویه همین جور بود یک روز عده‌ای از سپاهیان امیرالمؤمنین در جنگ صفین که معاویه و امیرالمؤمنین در مقابل هم می‌جنگیدند دچار تردید شدند. یک چند نفری توی اینها از این آدم‌های شبهه دار که یک فکری می‌آید به ذهنشان نمی‌توانند خودشان حل کنند

به یک آدم حسابی هم مراجعه نمی‌کنند همان را بنا می‌کنند هی اشاعه دادن یک مجموعه‌ای و یک دایره نادرستی درست کردن پیرامون خودشان یک عده از این افراد دچار تردید شدند گفتند ما چرا با هم می‌جنگیم؟ آنها هم نماز می‌خوانند ما هم نماز می‌خوانیم؛ آنها هم قرآن می‌خوانند ما هم قرآن می‌خوانیم؛ آنها هم اسم پیغمبر را می‌آورند ما هم اسم پیغمبر را می‌آوریم دچار تردید شدند عمار یاسر - که در تاریخ صدر اسلام، من نسبت به عمار یاسر یک تنبه و توجهی پیدا کردم این بزرگوار تحلیل‌گر و روشنگر مسائل بسیار شبهه‌ناک و دقیقی است که آن روز مورد غفلت و جهالت قرار می‌گرفته‌شان عمار یاسر این است در تاریخ اسلام اگر ما مالک‌اشتر را به شمشیرش و شجاعتش می‌شناسیم، عمار یاسر را به زبانش و فکرش و بینش صحیحش و روشنگری بسیار کارسازش در تاریخ صدر اسلام باید بشناسیم. من کمتر جایی از آن موارد شبهه را سراغ دارم در دوران امیرالمؤمنین که پای عمار یاسر آنجا نباشد و او حضور نداشته باشد یک چیز فوق‌العاده‌ای است

این بزرگوار عمار یاسر اطلاع پیدا کرد که یک عده‌ای دچار این شبهه شدند خودش را رساند و حقایقی را برای اینها بیان کرد برایشان روشن کرد که مسئله، مسئله این ظواهر نیست که او هم نماز می‌خواند تو هم نماز می‌خوانی گفت به خدا قسم من در یک جنگ دیگری دیدم همین دو پرچم را در مقابل هم این پرچمی که امروز امیرالمؤمنین در زیر آن قرار گرفته، درست همین پرچم در مقابل آن پرچمی قرار گرفته بود که امروز معاویه زیر آن قرار گرفته و او جنگ بدر بود. در جنگ بدر همین دو پرچم، پرچم بنی‌هاشم و پرچم بنی‌امیه در مقابل هم بودند زیر این پرچم رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم بود و زیر آن پرچم همین معاویه و پدرش و زیر این پرچم پیغمبر و همین امیرالمؤمنین حضور داشتند اینها اختلافشان اختلاف اصولی است. به این ظواهر نگاه نکنید شبهه را از ذهن اینها بر طرف کرد.

پس گاهی همان جریانی که اصل برایش قدرت هست ظواهر اسلامی را هم ملاحظه می‌کند این دلیل نیست؛ باید باطن کار را نگاه کرد و هوشیارانه

تشخیص داد که کدام جریان منطبق با کجاست این مطلب اول مشخصه این دو جریان این است قدرت‌گرایی در یک طرف و اصول‌گرایی و ارزش‌گرایی و بنیادگرایی در یک سو بنیادهای اسلامی تفکرات بنیادین اسلام یعنی ارزش‌های اسلامی را قبول داشتن برایش تلاش کردن در راهش مجاهدت کردن در یک طرف بنیادگرایی است اصول‌گرایی است ارزش‌های اصیل را حفظ کردن است در یک جهت نه قدرت‌گرایی است قدرت را می‌خواهد به دست بگیرد. حالا یک وقت این جور می‌شود یک وقت آن جور می‌شود هر جور شد می‌خواهد در اختیارش زمام قدرت را داشته باشد.

این مطلب اول

و اما آن جریان باطل از چه روش‌هایی استفاده می‌کند؟ این هم خیلی توجه برانگیز است. روش‌های باطل کلاً آمیزه‌ای است از چند چیز یعنی نقشه معاویه یک نقشه‌ای است که از چند قسمت در کار حفظ قدرت و تعمیق قدرت تشکیل شده هر کدام از این بخش‌ها در یک جا عملکرد و کاربرد دارد. آن چند چیز عبارت‌اند یکی

قدرت‌نمایی یک جاهایی به شدت قدرت‌نمایی می‌کند سرکوب می‌کند یکی پول که کارسازترین چیزها در اختیار عوامل شرافرین است دیگری تبلیغ چهارمی سیاسی‌کاری؛ یعنی روش‌های سیاسی و شل کن سفت‌کن‌های سیاسی این مجموعاً روش‌های معاویه است.

شما یک جا می‌بینید که معاویه شدت عمل را به جایی می‌رساند که حجر بن عدی را که از صحابه پیغمبر است و برایش گران هم تمام می‌شود کشتن او اما می‌کشد. رشید هجری را تعقیب می‌کند دنبال می‌کند بالاخره می‌کشد زیاد بن ابیه را که یک فرد ظالم و عقده‌ای و بی‌بته و بی‌ریشه‌ای بود و اصلاً هم قدرت طلب و بداخلاق بود این را حاکم می‌کند بر کوفه یعنی مرکز سلطه تفکر شیعی و تفکر ولایتی و به او اجازه و اختیار می‌دهد که هر کار می‌خواهی بکن که درباره زیاد ابن ابیه مورخین نوشته‌اند: «أخذک بالظنة، وقتلک أولیاءه بالتهمه»^۱. هر کسی که مورد

۱- ۱. بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۱۴ «گروهی را به گمان و شبهه‌ای دستگیر می‌کنی و دوستان خدا را به سبب تهمت‌ی به قتل می‌رسانی»

کوچک‌ترین سوء ظنی قرار می‌گرفت که این گرایش دارد به اهل بیت این را می‌گرفتند زندانی می‌کردند زیر شکنجه می‌گذاشتند، هر کسی که متهم می‌شد به اینکه همکاری کرده با خاندان پیغمبر و با آن جریان مغلوب او را می‌گشتند از بین می‌بردند غوغایی بود در کوفه و در عراق که مرکز حاکمیت تشیع و خاندان پیغمبر بود. یک جا این جوری قدرت‌نمایی می‌کرد.

همین معاویه در یک مورد دیگر شما می‌بینید که یک پیرزنی مثلاً می‌آید از فلان قبیله بنا می‌کند به معاویه فحش دادن و بدگویی کردن که تو چنین کردی چنان کردی فلان کردی می‌خندد نوازشش می‌کند محبت بهش می‌کند هیچ چیز هم نمی‌گوید. عدی بن حاتم می‌آید پیش معاویه در حالی که دو چشمانش نابینا شده بود؛ معاویه می‌گوید عدی علی با تو انصاف نکرد تو دو پسر را در جنگ‌های علی با من از دست دادی؛ اما علی دو پسر خودش - حسن و حسین - را نگه داشت. عدی بن حاتم گریه کرد گفت معاویه من با علی انصاف نکردم که علی به شهادت

رسید و به لقای خدا پیوست و من هنوز زنده‌ام.^۱ در مجلس معاویه هر وقت یکی از وابستگان به اهل بیت حضور داشت و در آن کمترین اهانتی به امیرالمؤمنین می‌شد او با شجاعت با صراحت با قدرت به معاویه و یارانش حمله می‌کرد و معاویه هم می‌خندید تلافی می‌کرد حتی گاهی گریه می‌کرد می‌گفت بله راست گفتید... شاید برای شما باورنکردنی باشد؛ اما این واقعیتی است تبلیغات همین است تبلیغات مسموم‌ترین و خطرناک‌ترین ابزارهایی بوده که در طول تاریخ باطل از او استفاده کرده جریان حق از تبلیغ مثل جریان باطل از تبلیغ نمی‌تواند هیچ وقت استفاده کند برای خاطر اینکه تبلیغ اگر بخواهد به طور کامل ذهن‌ها را بپوشاند احتیاج دارد به بازیگری احتیاج دارد به دروغ و فریب جریان حق اهل دروغ و فریب نیست آن جریان باطل است که برایش هیچ چیز مهم نیست. مهم این است که یک حقیقتی به شکل دیگری در چشم مردم وانمود بشود. از تمام ابزارها استفاده می‌کنند و کردند.

اینی که شما شنیدید از زبان‌های گوناگون که وقتی امیرالمؤمنین در محراب به شهادت رسید مردم شام تعجب کردند که علی توی محراب چه کار می‌کرده؟ محراب که مال نمازخوان‌هاست بعضی باور نمی‌کنند این را این واقعیت دارد در طول چندین سال حکومت معاویه و قبل از معاویه برادرش برادر بزرگ‌ترش یزید بن ابی‌سفیان - آن چنان تبلیغات را در شام مظلوم کرده بودند و غبارآلوده کرده بودند فضای ذهنی را که کسی غیر از این نمی‌توانست اصلاً چیزی بفهمد، این همین است تبلیغ به نفع خاندان بنی‌امیه و معاویه و علیه خاندان پیغمبر این واقعیتی است که در جهان اسلام تا حدود صدسال بعد از هجرت - یعنی شاید حدود چهل پنجاه سال بعد از دوران خود امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین را بر روی منبرها لعنت می‌کردند - اینکه گفتم لعنت در دنیای اسلام کار معاویه است و کار اخلاق معاویه این همین است. بعضی‌ها متهم کردند شیعه را و ملامت کردند که چرا بعضی از صحابه را مورد طعن و لعن قرار

می‌دهند؛ این کاری است که آنها کردند این کاری است که معاویه کرد. امیرالمؤمنین را، علی بن ابی طالب را «افضل القوم^۱ و اقدمهم اسلاماً^۲» را و نزدیک‌ترین اصحاب پیغمبر را اینها سال‌ها ده‌ها سال در منبرها به بدی و زشتی یاد کردند و او را لعنت کردند تا زمان عمر بن عبدالعزیز او وقتی که خلیفه شد ممنوع کرد گفت کسی دیگر حق ندارد این کار را بکند. بعد از عبدالملک بن مروان دو پسرش ولید و سلیمان پشت سرهم حکومت کردند حدود شاید دوازده سیزده سال بعد از آنها عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و بعد از عمر بن عبدالعزیز که دو سال و اندی هم او خلافت کرد حدود دو سال - دو پسر دیگر عبدالملک - یعنی یزید و هشام - به حکومت رسیدند عمر بن

۱- الکافی، ج ۱۵ ص ۲۰۱، «کان علی افضل الناس بعد

رسول الله» علی برترین مردم پس از رسول خدا بود.

۲- عوالم العلوم و المعارف، ج ۱۱ ص ۳۸۳، سقد زوجته اقدمهم اسلاماً، و اعظمهم حتماً، و احسنهم خلقاً، و اعلمهم بالله علما رسول خدا خطاب به فرزندشان حضرت صدیقه کبری می‌فرماید: قطعاً تو را به ازدواج کسی در آورده که با سابقه ترین مردم در اسلام بردبارترین آنها خوش اخلاق ترین آنها و داناترینشان نسبت به خداوند است.»

عبدالعزیز جلوشان را گرفت نگذاشت که دیگر کسی
امیرالمؤمنین را لعن کند تا آن وقت می‌کردند یکی
از کارها این بود. خب اول البته مردم تعجب
می‌کردند لکن یواش یواش عادت کردند.

در تاریخ خواندم که هیچ قاری و محدث و راوی
دین در دنیای اسلام باقی نماند مگر اینکه
دستگاه حکومت معاویه و جانشینان معاویه
آنها را وادار کردند که در مذمت اهل بیت و در
مدح دشمنان اهل بیت حدیث درست کنند و آیه
تفسیر کنند و امثال اینها همین سمره بن جندب
معروف - که روایت معروف لاضرر و لاضرار مربوط
به اوست - که یکی از اصحاب پیغمبر است
منتها آن صحابی ای است که پیغمبر نسبت
به او غضب کردند. به خاطر آن داستان معروفی
که یک درختی داشت در زمینی متعلق به یک
خانواده‌ای و می‌رفت مزاحم اینها می‌شد وارد
آن خانه می‌شد سرزده بدون اینکه خبر بکند،
این خانواده نشسته بودند، زن بچه بزرگ یک
وقت می‌دیدند یک مردی وارد این خانه شد،
چیه یک درخت خرما اینجا توی این زمینی

که خانه اینهاست حریم منزل اینهاست ایشان دارد؛ به پیغمبر شکایت کردند پیغمبر گفت که این درخت خرما را بفروش به این صاحب خانه گفت که نمی‌فروشم درخت خودم است دلم می‌خواهد بروم به درختم سر بزنم. فرمودند به من بفروش قبول نکرد. فرمودند در مقابل فلان مبلغ قبول نکرد. فرمودند در مقابل یک درخت در بهشت یعنی وعده بهشت در حقیقت به او دادند گفت نمی‌خواهم من همین درخت خودم را می‌خواهم **الأ و لا بَدَّ** پیغمبر گفتند خُب حالا که این جور است پس به آن صاحب خانه گفتند برو درختش را از زمین بکن بیانداز بیرون درختش را بردارد ببرد. **«الاضْرَرُّ و لا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»** ضرر زدن به مردم و اذیت کردن مردم ما در اسلام نداریم به بهانه اینکه اینجا ملک من است مال من است مردم را اذیت نکنی ما چنین چیزی در اسلام نداریم که این حدیث **لا ضرر** معروف که یکی از اصول و قواعد فقهی ماست مربوط به

۱- به طور قطعی و لازم

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۳۳۴، الا ضرر و لا ضرار فی الاسلام در اسلام به زبان دیدنی هست و نه زبان رساندنی»

این آفاست سمره بن جندب ایشان زنده ماند تا زمان معاویه خوش عاقبتی را ببینید معاویه چون دنبال اصحاب بود اصحاب پیغمبر نام و عنوان داشتند که اینها را دور خودش جمع کند. این آقا را هم آورد دور خودش به این گفتش که مایلم این آیه معروف را به علی بن ابی طالب نسبت بدهی «ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه وهو ألد الخصام»^۱ یعنی بعضی از مردم هستند که وقتی درباره دنیا حرف می‌زنند در مذمت دنیا سخن آنها تو را به اعجاب و شگفتی می‌آورد؛ خدا را هم بر آنچه در دلشان هست شاهد می‌آورند؛ اما در واقع اینها ریا می‌کنند. معاویه چون در مقابل کلمات امیرالمؤمنین قرار داشت در مذمت دنیا آن خطبه‌های کوبنده نهج البلاغه که خب خیلی اثر می‌گذاشت.

شما ببینید کلماتی در نهایت زیبایی فرض

۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۰۴ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.»

کنید امروز کسی یک شعری یا یک کتابی یک مقاله‌ای بنویسد در نهایت فصاحت و زیبایی و هنرمندانه یک موضوعی در این باشد. طبیعی است که این موضوع جا می‌افتد صاحب این اثر هنری هم در چشم مردم شیرین می‌شود. حالا کلام امیرالمؤمنین را واقعاً مقایسه نمی‌شود کرد با هیچ کدام از آثار هنری ای که ماها می‌شناسیم خیلی بالاتر از این حرف‌هاست یک آیتی است از زیبایی این کلمات امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه و همه هم در بیان ارزش‌های اسلامی و معارف اسلامی؛ چیزی که برای معاویه اصلاً قابل تحمل و قابل قبول نبود امیرالمؤمنین را هم در چشم‌ها شیرین می‌کرد. می‌خواست یک علاجی در مقابل این کلمات زهدگرایانه در مذمت دنیا که از امیرالمؤمنین نقل شده بتراشد. به این گفت بیا این آیه را بگو که درباره علی بن ابی‌طالب نازل شده یعنی علی بن ابی‌طالب همان کسی است که درباره دنیا آن‌چنان حرف می‌زند که تو به شگفت می‌آیی قسم خدا هم می‌خورد؛ اما لجوج‌ترین دشمنان دشمنان اسلام و خدا هم

اوست. بگو این آیه درباره علی است. آیه دیگری است «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» از جمله مردم کسانی هستند که جان خودشان را برای طلب رضایت خدا نثار می‌کنند. گفت بگو این آیه هم درباره ابن ملجم نازل شده خیلی احتیاج داشت خیلی برایش برد تبلیغاتی داشت این کار یکی از اصحاب پیغمبر که پیغمبر را دیده در جنگ در کنار پیغمبر بوده - چون سمرة بن جندب از بچگی اش سرباز بود هنوز مکلف نبود که توی جنگ‌ها شرکت می‌کرد آدم این جوری‌ای هم بود و اصحاب پیغمبر هم بوده این بیاید آیه را نسبت به امیرالمؤمنین این جور تفسیر کند بگوید درباره اینها نازل شده پیشنهاد کرد سمرة بن جندب آدم بدی بود. شقی بود؛ اما وجدانش حاضر نشد گفت نه من این کار را نمی‌کنم به کسانی که واسطه این کارها بودند توی دستگاهش گفت بگویند که حق حساب تو خواهد رسید، نگران پول نباش پنجاه هزار در هم به تو پول می‌دهیم پنجاه هزار درهم آن زمان‌ها

خیلی پول بوده پنجاه هزار مثقال نقره یعنی پنج هزار مثقال طلا به حسب قیمت گذاری های آن روز یک ثروت عظیمی بود. بهش گفتند که پنجاه هزار بهت پول می دهد گفت که نخیر من قبول نمی کنم حالا بعضی می گویند که خود سمرة بن جندب هم بازیگری می کرد هی می خواست بازارگرمی کند نه اینکه وجدانش ناراحت بود می دانست که معاویه احتیاج دارد در حقیقت چک و چونه داشت می زد. حالا یا این بود یا وجدانش واقعاً قبول نمی کرد دیگر من نمی دانم به گردن نمی گیریم ما گناه سمرة بن جندب را وقتی قبول نکرد قیمت را بالا بردند. صد هزار درهم، باز قبول نکرد صد و پنجاه هزار با دویست هزار باز قبول نکرد ظاهراً به سیصد، پانصد - درست یادم نیست - به یک مبلغ عظیمی مثلاً در حدود سیصد هزار یا پانصد هزار در هم رساندند، یک ثروت فوق العاده ای بود. باز هم قبول نکرد.

معاویه به آن کسی که واسطه این کار بود گفت این بی عقل نمی داند پانصد هزار چقدر است؟!

بگویید پانصد هزار را بیاورند ببیند چقدر است بعد ببینیم قبول می‌کند یا نه؟ معاویه گفت خیلی حب دستور داد به آن خزانه‌دار که پانصد هزار در هم از خزانه بردار بیاور اینجا خب آن وقت‌ها هم پول‌ها پول‌های نقره‌ای و توی کیسه‌ها و سنگین و حجم زیاد و حمال‌ها بنا کردند هی آوردن پول‌ها را کیسه‌ها را روی هم گذاشتن و گذاشتن و گذاشتن تا سقف اتاق رسید، گفتند این پانصد هزار درهم است. حاضری یا نه؟ نگاهی کرد به این پول‌ها دید خیلی ثروت عظیمی است قبول کرد و آیه را به همین ترتیب تفسیر کرد و این ماند در کتاب‌ها اگرچه که در دنیای اسلام این‌گونه حرف‌های چرند غلط رذالت آمیز غالباً برچیده شد. غالباً بعدها علما آمدند اینها را انداختند دور اما خب یک رشحاتی از اینها بالاخره باقی ماند در ذهن یک عده‌ای هم اثر گذاشت این کاری بود که معاویه می‌کرد تبلیغ مجموعه این روش‌ها روش‌های معاویه را تشکیل می‌دهد برای کسب قدرت خب از این بگذریم. روش‌های جریان حق جریان حق هم

بیکار که ننشسته بود در مقابل این تهاجم باطل آنها هم روش‌هایی داشتند که به طور خلاصه عبارت است از اول مقاومت و تحرک قدرتمندانه بعضی خیال می‌کنند امام حسن مجتبی ترسید که بجنگد نه امام حسن مجتبی قاطعانه عازم به جنگ بود و جزو شجاعان عرب است. من نگاه می‌کردم توی کتاب در شرح دلاوری‌های امام مجتبی در قضایای مختلف دلاوری‌های آن حضرت در جریان‌ات مختلف خیلی زیاد است. منتها در جنگ‌های امیرالمؤمنین آنجایی که میدان جنگیدن بود، خود امیرالمؤمنین مانع می‌شد از جنگیدن امام حسن و امام حسین نمی‌گذاشت اینها بروند در خطر خودشان را قرار بدهند. بعضی گفتند که چرا شما محمد بن حنیفه را می‌فرستی جلو، آن هم پسرت است. امام حسن را نمی‌فرستی و امام حسین را؟ فرمود می‌ترسم که نسل رسول اکرم منقطع بشود. اینها تنها بازماندگان پیغمبرند و می‌خواهم نسل پیغمبر را حفظ کنم احساس خطر می‌کرد توی میدان جنگ می‌خواست اینها را حفظ کند نه

به خاطر علاقه خودش خب به فرزندان دیگرش هم علاقه داشت و خود امیرالمؤمنین که مرد جنگ و مرد میدان و خطرپذیر و کسی نبود که از خطر واهمه‌ای داشته باشد. منتها اینها فرزندان پیغمبر بودند و امیرالمؤمنین دلش نمی‌خواست که آنها را در خطر بیندازد. چون در جنگ‌های امیرالمؤمنین اینها حضور که داشتند میدان‌داری زیادی نکردند به خاطر همین جهت لذا است که نام این دو بزرگوار امام حسن و امام حسین جزو شجاعان آن دوره ثبت نشده لکن در جنگ‌های اسلامی با ایران امام حسن حضور داشته در دفاع از خانه عثمان در مقابل مهاجمین به دستور امیرالمؤمنین امام حسن حضور داشته و در قضایای بسیار مهم امام حسن حضور خودش را اثبات کرده در همان جنگ جمل و صفین هم نقش‌های فوق‌العاده مهمی بر دوش امام حسن مجتبی علیه‌الصلوة والسلام بوده که من نام امام حسن را در ماجراهای صفین و جمل این دو تا ماجرا به خصوص - زیاد دیدم نام امام حسین را کمتر دیدم؛ یعنی آن حضرت امام حسن مجتبی - در

میدان‌ها و در جریان‌ها بیشتر حتی حضور داشته از امام حسین نخیر، مرد جنگ مرد سیاست مرد تدبیر، مرد زبان‌آوری قوی مباحثات و مجادلات امام حسن مجتبی را انسان وقتی که می‌خواند موبر بدن انسان راست می‌ایستد از بس قوی و قدرتمندانه است. در ماجرای صلح و بعد از صلح آن چنان کلمات قاطع و کوبنده‌ای از این بزرگوار نقل شده که از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در مواردی کوبنده‌تر و تیزتر به نظر می‌رسد. من در کلمات امیرالمؤمنین آن جور کوبندگی و قدرت را کمتر دیدم در مقابله با دشمنان شاید به خاطر این بوده که امیرالمؤمنین با آن چنان دشمنانی روبه‌رو و از نزدیک مواجه نشده بوده که این قدر وقیح و خبیث باشند؛ بنابراین هیچ‌گونه کمبودی در کار امام حسن نیست. کمبود در شرایط زمانه است. قدرتمندانه ایستاده برای دفاع این یکی از روش‌هاست تا آنجایی که ممکن است. یک جاهایی ایستادگی قدرتمندانه به ضرر تمام می‌شود و همیشه همین جور است. یک جاهایی ایستادگی و ادامه کار قدرتمندانه به ضرر تمام

می‌شود تغییر روش و مانور در انتخاب روش‌ها
یک کار اساسی و لازم است.

دوم تبلیغ کار تبلیغ در دستگاه حق اهمیتش
بسیار زیاد است. منتها - همان‌طور که گفتیم
- جریان حق در تبلیغ دستش بسته است از
هر شیوه‌ای از هر روشی نمی‌تواند استفاده کند.
آن چیزی را که حق و واقع هست فقط بیان
می‌کند یک چیزهایی هست توی ذهن مردم
در ذهن مردم مطلوب است جریان باطل هیچ
ابایی ندارد که آنها را به همان شکلی که مردم
دوست می‌دارند بیان کند؛ اما جریان حق نخیر
حق را بیان می‌کند ولو تلخ باشد. شما می‌بینید
امیرالمؤمنین در مواجهه با یاران خودش گاهی
با آنها آن چنان تلخ حرف می‌زند که انسان
تعجب می‌کند ماها که با اینکه دوست می‌داریم
که روش‌هایمان همان روش‌ها باشد برای ما
هم حتی تعجب‌انگیز است در مواردی معاویه
هیچ‌وقت این کار را نمی‌کرد. معاویه تملق مردم را
می‌گفت معاویه سعی می‌کرد به هر قیمتی هست
حمایت مردم را جلب کند. علی بن ابی‌طالب

این کار را نمی‌کند نه اینکه بلد نیست؛ برخلاف تقوی است، برخلاف اصول است و خود علی بن ابی طالب فرمود: «لولا التقی لکنت أدهی العرب!» اگر مسئله تقوا نبود و ملاحظات ارزش‌ها نبود من از معاویه زرنگ‌تر بودم توی این کارها، واقعش هم همین است اصل و ریشه علی و سابقه نزدیکی او با پیغمبر و افتخارات عظیم او و آن ذهن و روح با عظمت او معلوم است که از معاویه واردتر و بلدتر و زرنگ‌تر است و می‌تواند خیلی کارها بکند، منتها حق اجازه نمی‌دهد.

ارزش‌گرایی و شیوه دیگر اصرار بر حفظ ارزش‌ها آن چیزی که در دستگاه حق خیلی مهم است و در شیوه‌های آنها مورد توجه است این است که اصرار دارند که ارزش‌ها را به هر قیمتی هست حفظ کنند و در نهایت عقب‌نشینی تا حدومرز حراست از بقای مکتب این را هم توجه داشته باشید؛ یعنی حق اگر دید که ایستادن او موجب می‌شود که اصل مکتب به خطر بیفتد عقب‌نشینی می‌کند ننگ و عارش نمی‌آید از

عقب نشینی کردن امام حسین فرمود «المَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ خَيْرٌ مِنْ دُخُولِ النَّارِ» من اگر قرار باشد تنگ را قبول بکنم قبول می‌کنم؛ اما داخل آتش جهنم نمی‌شوم یک جاهایی هست که بعضی‌ها برای اینکه ننگشان می‌آید یک کاری را انجام بدهند حاضرند عذاب و سَخَط^۲ الهی را به خودشان جلب کنند تنگ چیست؟ اصل این است که انسان رضای خدا را جلب کند. اصل این است که انسان وظیفه‌اش را انجام بدهد ولو برگشتن از یک حرفی باشد برگشتن از یک خطی باشد عقب نشینی از یک موضعی باشد هر چه که خدا می‌خواهد هر چه که خدا راضی است؛ ببینید این یک اصل است در زندگی ائمه **علیهم السلام** در زندگی امام حسن هم همین جور، آن وقتی که امام حسن به خاطر ضرورت‌ها و فشار واقعیت‌ها ناچار شد صلح با معاویه را قبول بکند درحالی که تا آن وقت مرتب لشکر می‌فرستاد تحریص^۳ بر جنگ می‌کرد و نیروها

۱- بحار الانوار، ج ۷۵ ص ۱۳۸

۲- (س خ ط) خشم و غضب

۳- (ح ر ص) برانگیختن

را جلب می‌کرد و نامه می‌نوشت و همه کارهایی که برای یک جنگ تمام‌عیار لازم است امام حسن انجام می‌داد بعد که دید نمی‌تواند صلح را قبول کرد دوستان نزدیکش حتی از او برگشتند... آن وقت بعد از آنی که امام حسن صلح را قبول کرد خیلی‌ها خوشحال شدند ته دلشان از جنگ ناراحت بودند؛ اما همان‌هایی هم که حتی شاید در دلشان خوشحال شده بودند برگشتند به امام حسن بنا کردند آن حضرت را ملامت کردن که آقا شما چرا از حرفت برگشتی؟ نزدیکان حتی بزرگانی که من نمی‌خواهم اسم آنها را بیاورم جزو صحابه دارای چهره‌های تابناک آنها آمدند به امام حسن تعبیرات ناشایستی را کردند؛ اما آن بزرگوار، عقب‌نشینی کرد برای حفظ مکتب.

مسئله بعدی تحلیل شکست جریان حق است. علت شکست امام حسن عبارت بود از ضعف بینش عمومی علت اصلی و آمیخته شدن ایمان به انگیزه‌های مادی در زمینه ضعف بینش عمومی مردم بسیار بسیار ناآگاه بودند انصافاً و ایمان مذهبی‌شان هم آمیخته شده بود به

انگیزه‌های مادی برایشان مادیت شده بود اصل متزلزل شدن ارزش‌ها از ده بیست سال قبل از آن از حدود ده‌پانزده سال قبل از ماجرای صلح امام حسن ارزش‌ها ذره‌ذره متزلزل شده بود. یک مقدار تبعیض و یک مقدار این چیزها به وجود آمده بود و همه اینها موجب شد که امام حسن نتواند مقاومت کند.

و اما رفتار گروه فاتح با گروه مغلوب این بود که به جای اینکه بیایند امام حسن و یارانشان را بگیرند در زندان بیندازند یا بکشند وقتی که مسلط شدند نه خیلی هم علی‌الظاهر احترامشان را حفظ کردند و با حضرت دیدار کردند خیلی احترام کردند؛ اما معاویه و گروه فاتح تصمیم گرفت بر محو شخصیت و تضعیف شخصیت شخص را حفظ کردند تا شخصیت را نابود نکنند. این روش آنها بود که همان‌طور که گفتم در تبلیغات این را اصل قرار دادند.

و اما گروه مغلوب با گروه فاتح چه کردند؟ آنها استراتژی‌شان را این قرار دادند که در میان این فضای بسیار فتنه‌آمیز و غبارآلوده و بسیار

خطرناک و مسموم یک جریان حقی را سازماندهی کنند و شکل بدهند و به عنوان ستون اصلی حفظ اسلام این جریان را پیش ببرند. حالا که نمی‌توانیم کل جامعه را در پوشش تفکر درست اسلامی قرار بدهیم پس به جای روی آوردن به یک جریان رقیق و روبه‌زوال که همان جریان عمومی است - یک جریان عمیق و اصیل را در اقلیت و در زیرپوشش نگره می‌داریم تا بماند و تضمین‌کننده حفظ اصالت‌های اسلام باشد. این کار را امام حسن کرد یک جریان محدودی را به وجود آورد، یا بهتر بگوییم سازماندهی کرد که این جریان همان جریان یاران و صحابه اهل بیت است جریان تشیع که اینها در طول تاریخ اسلام در طول دوره‌های سیاه و خفقان آلود ماندند و موجب شدند و تضمین کردند بقای اسلام را اگر اینها نبودند به کلی همه چیز دگرگون می‌شد جریان امامت و جریان بینش اهل بیت که تضمین‌کننده اسلام واقعی بود. و اما فرجام، فرجام این شد که گروه غالبان و فاتحان و زورمندان شدند محکومان و مغلوبان و ضعیف

شمرده شدگان شدند حاکمان و فاتحان در ذهنیت جهان اسلام امروز شما اگر نگاه کنید آن ذهنیتی که در دنیای اسلام وجود دارد کمابیش ذهنیتی است که امام حسن مجتبی و امیرالمؤمنین آن را ترویج می کردند نه ذهنیتی که معاویه و بعد از او یزید و بعد از او عبدالملک و مروان و خلفای بنی امیه ترویج می کردند آن ذهنیت آنها به کلی شکست خورد و از بین رفت در تاریخ دیگر نیست ذهنیت آنها را اگر بخواهیم ما اسمی رویش بگذاریم همان نواصبند. نواصب که یکی از فرق به حساب می آیند که امروز هم در دنیای اسلام بر افتادند وجود خارجی ندارند ظاهراً نواصب یعنی کسانی که دشنام می دادند به خاندان پیغمبر و اسلام آنها را قبول نداشتند که جریان ذهنی آنها آن بود اگر قرار بود که معاویه فاتح و حاکم بشود امروز بایستی آن جریان بر دنیای اسلام حاکم باشد درحالی که نخیر، امروز به عکس جریان فکری امیرالمؤمنین و امام حسن در دنیا حاکم است؛ اگرچه در برخی از فروع و پاره ای از عقاید درجه دو و دست دوم عیناً همان ها منتقل نشده؛

اما مجموع جریان این است. امام حسن بنابراین فاتح شد و جریان او جریان پیروز بود این یک خلاصه‌ای از ماجرای صلح امام حسن از دیدگاه تأثیر آن در کل تاریخ اسلام بود. ۱۳۶۸،۲۲

امام حسین علیه السلام

خطراتی که اسلام را به عنوان یک پدیده عزیز تهدید می‌کند از قبل از پدید آمدن و یا از آغاز پدید آمدنش از طرف پروردگار پیش‌بینی شده است و وسیله مقابله با آن خطرات هم ملاحظه شده و در خود اسلام و در خود این مجموعه کار گذاشته شده است. مثل یک بدن سالم که خدای متعال قدرت دفاعی‌اش را در خود آن کار گذاشته است یا مثل یک ماشین سالم که مهندس و سازنده آن وسیله تعمیرش را با خود آن همراه کرده است. اسلام یک پدیده است و مثل همه پدیده‌ها خطراتی آن را تهدید می‌کند و وسیله‌ای برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را در خود اسلام گذاشت؛ اما آن خطر چیست؟ دو خطر عمده اسلام را تهدید کند که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطر اضمحلال داخلی است.

دشمن خارجی یعنی کسی که از بیرون مرزها با انواع سلاح‌ها موجودیت یک نظام را با فکرش و دستگاه زیربنایی عقیدتی‌اش و قوانینش و همه چیزش هدف قرار می‌دهد... از بیرون یعنی چه؟ نه از بیرون کشور از بیرون نظام ولو در داخل کشور دشمنانی هستند که خودشان را از نظام بیگانه می‌دانند و با آن مخالف‌اند اینها بیرون‌اند اینها غریبه‌اند اینها برای اینکه نظامی را نابود کنند و از بین ببرند تلاش می‌کنند با شمشیر با سلاح آتشین با مدرن‌ترین سلاح‌های مادی و با تبلیغات و پول و هر چه که در اختیارشان باشد این یک نوع دشمن است.

دشمن و آفت دوم آفت اضمحلال درونی است. یعنی در درون نظام که این مال غریبه‌ها نیست این مال خودی‌هاست خودی‌ها ممکن است در یک نظام بر اثر خستگی بر اثر اشتباه در فهم راه درست بر اثر مغلوب احساسات نفسانی شدن و بر اثر نگاه کردن به جلوه‌های مادی و بزرگ انگاشتن آنها ناگهان در درون دچار آفت‌زدگی شوند این البته خطرش بیشتر از خطر اولی است.

این دو نوع دشمن آفت برونی و آفت درونی برای هر نظامی برای هر تشکیلاتی و برای هر پدیده‌ای وجود دارد. اسلام برای مقابله با هر دو آفت علاج معین کرده و جهاد را گذاشته است. جهاد مخصوص دشمنان خارجی نیست. «**جاهد الكفار و المنافقین**»^۱ منافق، خودش را در درون نظام قرار می‌دهد؛ لذا با همه اینها باید جهاد کرد جهاد برای دشمنی است که می‌خواهد از روی بی‌اعتقادی و دشمنی با نظام به آن هجوم بیاورد. همچنین برای مقابله با آن تفگک^۲ داخلی و ازهم‌پاشیدگی درونی تعالیم اخلاقی بسیار با ارزشی وجود دارد که دنیا را به طور حقیقی به انسان می‌شناساند و می‌فهماند که «**اعلموا أنما الحياة الدنيا لعب ولهو وزينةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ**»^۳ تا آخر. یعنی این زر و زیورها، این جلوه‌ها و این لذت‌های دنیا

۱- سوره مبارکه توبه آیه ۲۳ «ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن»

۲- (ف ک ک) جدایی

۳- سوره مبارکه حدید آیه ۲۰ «بدانید که زندگی دنیا بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون خواهی در اموال و فرزندان است.»

اگرچه برای شما لازم است اگرچه شما ناچارید از آنها بهره ببرید اگرچه زندگی شما وابسته به آنهاست و در این شکی هم نیست و باید آنها را برای خودتان فراهم کنید؛ اما بدانید که مطلق کردن اینها و چشم بسته به دنبال این نیازها حرکت کردن و هدفها را به فراموشی سپردن بسیار خطرناک است.

امیرالمؤمنین علیه السلام شیر میدان نبرد با دشمن است و هنگامی که سخن می گوید آدم انتظار دارد نصف بیشتر سخنان او راجع به جهاد و جنگ و پهلوانی و قهرمانی باشد؛ اما وقتی در روایات و خطب نهج البلاغه او نگاه می کنیم می بینیم اغلب سخنان و توصیه های آن حضرت راجع به زهد و تقوا و اخلاق و نفی و تحقیر دنیا و گرامی شمردن ارزش های معنوی و والای بشری است. ماجرای امام حسین علیه السلام تلفیق این دو بخش است؛ یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس در اعلی مرتبه آن تجلی پیدا کرد ماجرای عاشورا بود؛ یعنی خدای متعال می داند که این حادثه پیش می آید و نمونه اعلائی باید

ارائه شود و آن نمونه اعلی، الگو قرار گیرد. مثل قهرمان‌هایی که در کشورها در یک رشته مطرح می‌شوند و فرد قهرمان مشوق دیگران در آن رشته از ورزش می‌شود. البته این یک مثال کوچک برای تقریب به ذهن است. ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه هم در جبهه مبارزه با دشمن خارجی و برونی که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبان چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر برای نجات انسان‌ها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم می‌خواستند و هم در جبهه درونی که آن روز جامعه به طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود.

نکته دوم به نظر من مهم‌تر است. برهه‌ای از زمان گذشته بود دوران سختی‌های اولیه کار طی شده بود. فتوحاتی انجام شده بود غنائمی به دست آمده بود دایره کشور وسیع‌تر شده بود. دشمنان خارجی اینجا و آنجا سرکوب شده بودند

غنائم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود عده‌ای پول دار شده بودند و عده‌ای در طبقه اشراف قرار گرفته بودند. یعنی بعد از آنکه اسلام اشرافیت را قلع و قمع^۱ کرده بود یک طبقه اشراف جدید در دنیای اسلام به وجود آمد. عناصری با نام اسلام با سمت‌ها و عناوین اسلامی - پسر فلان صحابی پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر - در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند که بعضی از اینها اسم‌هایشان در تاریخ ثبت است کسانی پیدا شدند که برای مهریه دخترانشان به جای آن مهرالسنة چهارصد و هشتاد در همی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم و امیرالمؤمنین **علیه السلام** و مسلمانان صدر اسلام مطرح می‌کردند یک میلیون دینار یک میلیون مثقال طلای خالص قرار دادند! چه کسانی؟ پسران صحابی‌های بزرگ مثلاً مصعب بن زبیر و از این قبیل^{۱۳۷۱، ۱۱، ۶}

قضایا کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبر شروع شد. ابتدا سابقه‌داران اسلام - اعم از

۱- (ق ل ع) (ق م ع) ریشه‌کن ساختن و سرکوب کردن

صحابه و یاران و کسانی که در جنگ‌های زمان پیغمبر شرکت کرده بودند - از امتیازات برخوردار شدند که بهره‌مندی مالی بیشتر از بیت‌المال یکی از آن امتیازات بود. چنین عنوان شده بود که تساوی آنها با سایرین درست نیست و نمی‌توان آنها را با دیگران یکسان دانست این خشت اول بود حرکت‌های منجر به انحراف این‌گونه از نقطه کمی آغاز می‌شود و سپس هر قدمی قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد. انحرافات از همین نقطه شروع شد تا به واسطه دوران عثمان رسید در دوران خلیفه سوم وضعیت به‌گونه‌ای شد که برجستگان صحابه پیغمبر جزو بزرگ‌ترین سرمایه‌داران زمان خود محسوب می‌شدند توجه می‌کنید؛ یعنی همین صحابه عالی‌مقام که اسم‌هایشان معروف است - طلحه، زبیر، سعد بن ابی‌وقاص و غیره این بزرگان که هر کدام یک کتاب‌قطر سابقه افتخارات در بدر و حنین و احد داشتند در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آنها وقتی مرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند ابتدا

به صورت شمش در آوردند و سپس با تبر، بنای شکست و خردکردن آنها را گذاشتند مثل هیزم که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند طلا را قاعدتاً با سنگ مثقال می کشند؛ ببینید چقدر طلا بوده که آن را با تبر می شکسته اند اینها در تاریخ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم شیعه در کتاب های خود نوشته اند. حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده اند مقدار در هم و دیناری که از اینها به جا می ماند. افسانه وار بود. ۱۳۷۵،۳،۲

وقتی می گوییم فاسد شدن دستگاه از درون یعنی این یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که به تدریج بیماری اخلاقی مسری خود دنیازدگی و شهوت زدگی را که متأسفانه مهلک هم هست همین طور به جامعه منتقل کنند در چنین وضعیتی مگر کسی دل و جرات یا حوصله پیدا می کرد که به سراغ مخالفت با دستگاه یزید بن معاویه برود؟ مگر چنین چیزی اتفاق می افتاد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن روز یزیدی مبارزه کند؟ در چنین زمینه ای قیام

عظیم حسینی به وجود آمد که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیه راحت طلبی فسادپذیر رو به تباهی میان مسلمانان عادی و معمولی این مهم است. ۱۳۷۱،۷،۵

هدف قیام امام حسین

اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید شاید بشود گفت انسان می‌تواند در حرکت چندماهه حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستیم بگویم هزارها درس می‌شود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما اینکه می‌گویم بیش از صد درس یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم از آن می‌شود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امت برای یک تاریخ و یک کشور برای تربیت خود و اداره جامعه و قرب به خدا، درس است. به خاطر این است که حسین بن

علی ارواحنا له الفدا اسمہ و ذکرہ بود کہ در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدسین عالم این گونه می درخشد انبیا و اولیاء و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید. اگر آنها مثل ماه و ستارگان باشند این بزرگوار مثل خورشید می درخشد و اما آن صد درس مورد اشاره به کنار؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه السلام وجود دارد کہ من سعی خواهم کرد آن را به شما عرض کنم؛ همه آنها حاشیه است و این متن است چرا قیام کرد؟ این درس است. به امام حسین علیه السلام می گفتند شما در مدینہ و مکہ محترمید و در یمن، آن همه شیعه هست. به گوشه‌ای بروید کہ با یزید کاری نداشته باشید یزید هم با شما کاری نداشته باشد. این همه مرید این همه شیعیان زندگی کنید عبادت و تبلیغ کنید چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟ این آن سؤال اصلی است. این آن درس اصلی است نمی‌گوییم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا انصافاً در این زمینہ خیلی هم کار و تلاش کردند حرف هم زیاد زدند. حال این مطلبی را هم کہ

ما عرض می‌کنیم به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه‌ای در این قضیه است. دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود یک حکومت تشکیل دهد. این هدف قیام ابی‌عبدالله علیه‌السلام بود این حرف، نیمه درست است؛ نمی‌گوییم غلط است. اگر مقصود از این حرف این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد به این نحو که اگر ببیند نمی‌شود انسان به نتیجه برسد بگوید نشد دیگر برگردیم این غلط است. بله؛ کسی که به قصد حکومت حرکت می‌کند تا آنجا پیش می‌رود که ببیند این کار شدنی است تا دید احتمال شدن این کار یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد. اگر هدف تشکیل حکومت است تا آنجا جایز است انسان برود که بشود رفت. آنجا که نشود رفت باید برگشت. اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام تشکیل حکومت حقه علوی است مرادش این است این درست نیست. برای اینکه مجموع حرکت امام این را نشان نمی‌دهد.

در نقطه مقابل گفته می‌شود نه آقا حکومت چیست؟ حضرت می‌دانست که نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود این حرف هم مدتی بر سر زبان‌ها خیلی شایع بود بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه‌ای هم این را بیان می‌کردند حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده‌اند. این حرف که اصلاً حضرت قیام کرد برای اینکه شهید شود، حرف جدیدی نبوده است گفت؛ چون با ماندن نمی‌شود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن کاری بکنیم این حرف را هم ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز؛ ما چنین چیزی نداریم شهادتی را که ما در شرع مقدس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می‌بینیم معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدسی که واجب یا راجح^۱ است برود و در آن راه تن به کشتن هم بدهد. این آن شهادت صحیح اسلامی است؛ اما اینکه آدم اصلاً راه بیفتد

برای اینکه من بروم کشته شوم یا یک تعبیر شاعرانه چینی که خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند؛ اینها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت هست؛ اما هدف حضرت این نیست پس به طور خلاصه نه می‌توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. چیز دیگری است. بنده به نظرم این طور می‌رسد کسانی که گفته‌اند هدف حکومت بود، یا هدف شهادت بود میان هدف و نتیجه خلط^۱ کرده‌اند. هدف اینها نبود. امام حسین علیه السلام، هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر حرکتی را می‌طلبید

که این حرکت یکی از دو نتیجه را داشت حکومت یا شهادت البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هم

۱ - (خ ل ط) آمیختن، مخلوط کردن یک چیز با چیز دیگر

برای این توطینِ نفس^۱ می‌کرد هم برای آن هر کدام هم می‌شد، درست بود و ایرادی نداشت؛ اما هیچ‌کدام هدف نبود؛ بلکه دو نتیجه بود هدف چیز دیگری است.

هدف چیست؟ اول آن هدف را به طور خلاصه در یک جمله عرض می‌کنم بعد مقداری توضیح می‌دهم اگر بخواهیم هدف امام حسین علیه السلام را بیان کنیم، باید این طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ‌کس قبل از امام حسین - حتی خود پیغمبر - انجام نداده بود. نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود نه امیرالمؤمنین نه امام حسن مجتبی واجب بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام جای مهمی دارد با وجود اینکه این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است تا زمان امام حسین به این واجب عمل نشده بود عرض می‌کنم که چرا عمل نشده بود امام حسین باید این واجب را عمل می‌کرد تا درسی برای همه

۱ - به خود قبولاندن چیزی را مقصد نهایی قرار دادن

تاریخ باشد. مثل اینکه پیغمبر حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه تاریخ مسلمین و تاریخ بشر تا ابد شد. این واجب هم باید به وسیله امام حسین علیه السلام انجام می گرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

حالا چرا امام حسین این کار را بکند؟ چون زمینه انجام این واجب در زمان امام حسین پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی آمد؛ مثلاً در زمان امام علی النقی علیه السلام پیش می آمد همین کار را امام علی النقی علیه الصلاة والسلام می کرد و حادثه عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی می شد اگر در زمان امام حسن مجتبی یا در زمان امام صادق علیهم السلام هم پیش می آمد آن بزرگواران عمل می کردند در زمان قبل از امام حسین پیش نیامد؛ بعد از امام حسین هم در تمام طول حضور ائمه علیهم السلام تا دوران غیبت، پیش نیامد.

پس هدف عبارت شد از انجام این واجب که حالا شرح می‌دهم این واجب چیست. آن وقت به طور طبیعی انجام این واجب به یکی از دو نتیجه می‌رسد؛ یا نتیجه‌اش این است که به قدرت و حکومت می‌رسد؛ اهلا و سهلا امام حسین حاضر بود اگر حضرت به قدرت هم می‌رسید قدرت را محکم می‌گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین اداره می‌کرد. یک وقت هم انجام این واجب به حکومت نمی‌رسد به شهادت می‌رسد برای آن هم امام حسین حاضر بود. خداوند امام حسین و دیگر ائمه بزرگوار را طوری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می‌آمد تحمل کنند و تحمل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیه را توضیح دهیم.

پیغمبر اکرم و هر پیغمبری وقتی که می‌آید یک مجموعه احکام می‌آورد، این احکامی را که پیغمبر می‌آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند؛ بعضی

اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه احکامی است که به آن نظام اسلامی می‌گویند خُب، اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم نازل شد. نماز را آورد روزه زکات، اتفاقات حج احکام خانواده، ارتباطات شخصی جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت اقتصاد اسلامی روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام همه این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد، همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود. «يا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهُ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقْرِبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يَبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ»^۱: پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله همه آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند بیان فرمود نه فقط بیان بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خب در زمان پیغمبر حکومت اسلامی و جامعه اسلامی تشکیل شد اقتصاد اسلامی پیاده شد. جهاد اسلامی برپا و

۱- الکافی، ج ۲ ص ۷۴ ای مردم به خدا چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور کند جز آنکه بدان دستورتان دادم.

زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می‌نشینند. خط هم روشن و مشخص است باید جامعه اسلامی و فرد اسلامی از این خط بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسان‌ها به کمال می‌رسند؛ انسان‌ها صالح و فرشته‌گون می‌شوند ظلم در میان مردم از بین می‌رود؛ بدی، فساد اختلاف فقر و جهل از بین می‌رود بشر به خوشبختی کامل می‌رسد و بنده کامل خدا می‌شود اسلام این نظام را به وسیله نبی اکرم آورد و در جامعه آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه‌ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد. سؤالی در اینجا باقی می‌ماند و آن اینکه اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم بر روی این خط به راه انداخته است، دستی یا حادثه‌ای آمد و آن را از خط خارج کرد تکلیف چیست؟ اگر جامعه اسلامی منحرف شد اگر این انحراف به جایی رسید که خوف

انحراف کل اسلام و معارف اسلام بود تکلیف چیست؟

دو نوع انحراف داریم یک وقت مردم فاسد می‌شوند؛ خیلی وقت‌ها چنین چیزی پیش می‌آید؛ اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد می‌شوند، حکومت‌ها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند از آدم‌های فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی‌شود. قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند. خوب‌ها را بد بد‌ها را خوب منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند خطی را که اسلام مثلاً به این سمت کشیده است، صد و هشتاد درجه به سمت دیگر عوض می‌کنند اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟ البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است: «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول

۱- سوره مبارکه مائده آیه ۵۴ «هر کس از شما از دینش برگردد خدا به زودی جمعیتی را به عرضه می‌آورد که دوستشان دارد و دوستش می‌دارند.»

امام حسین برایتان نقل می‌کنم امام حسین ^{علیه السلام} این روایت پیغمبر را برای مردم خواند. پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد اگر جامعه، منحرف شد، باید کاری کرد. خدا حکمی در اینجا دارد در جوامعی که انحراف به حدی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است خدا تکلیفی دارد خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی تکلیف نمی‌گذارد. پیغمبر این تکلیف را فرموده است قرآن و حدیث گفته‌اند؛ اما پیغمبر که نمی‌تواند به این تکلیف عمل کند چرا نمی‌تواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی می‌شود عمل کرد که جامعه منحرف شده باشد. جامعه در زمان پیغمبر و زمان امیرالمؤمنین که به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن که معاویه در رأس حکومت است اگرچه خیلی از نشانه‌های آن انحراف پدیدآمده است؛ اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد. شاید بشود گفت در

برهه‌ای از زمان چنین وضعیتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت فرصتی نبود که این کار انجام گیرد. موقعیت مناسبی نبود؛ این حکمی که جزو مجموعه احکام اسلامی است اهمیتش از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت یعنی اداره جامعه اگر جامعه به تدریج از خط خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد، اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات یا به تعبیر امروز انقلاب اگر آن حکم انقلاب را نداشته باشیم این حکومت به چه دردی می‌خورد؟ پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه منحرف به خط اصلی است از اهمیت خود حکم حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمیتش از جهاد با کفار بیشتر است. شاید بشود گفت اهمیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه اسلامی بیشتر است حتی شاید بشود گفت اهمیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر اینکه در حقیقت این حکم، تضمین‌کننده زنده شدن اسلام است؛ بعد از آنکه مشرف به مردن است یا مرده و از

بین رفته است.

خوب چه کسی باید این حکم را انجام دهد؟
چه کسی باید این تکلیف را به جا بیاورد؟ یکی
از جانشینان پیغمبر وقتی در زمانی واقع شود که
آن انحراف به وجود آمده است. البته به شرط
اینکه موقعیت مناسب باشد؛ چون خدای متعال
به چیزی که فایده ندارد تکلیف نکرده است. اگر
موقعیت مناسب نباشد هر کاری نکنند فایده‌ای
ندارد و اثر نمی‌بخشد. باید موقعیت مناسب
باشد. البته موقعیت مناسب بودن هم معنای
دیگری دارد نه اینکه بگوییم؛ چون خطر دارد
پس موقعیت مناسب نیست مراد این نیست
باید موقعیت مناسب باشد، یعنی انسان بداند
این کار را که کرد نتیجه‌ای بر آن مترتب می‌شود؛
یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد. مردم
خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این
آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام می‌داد.
در زمان امام حسین علیه السلام هم آن انحراف به
وجود آمده هم آن فرصت پیدا شده است. پس
امام حسین باید قیام کند؛ زیرا انحراف پیدا

شده است. برای اینکه بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی‌کند. شرب خمر و کارهای خلاف می‌کند تعرضات و فسادهای جنسی را واضح انجام می‌دهد علیه قرآن حرف می‌زند. علناً شعر بر خلاف قرآن و بر رد دین می‌گوید و علناً مخالف با اسلام است. منتها چون اسمش رئیس مسلمان‌هاست نمی‌خواهد اسم اسلام را براندازد او عامل به اسلام، علاقه‌مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود مثل چشمه‌ای که از آن مرتب آب گندیده تراوش می‌کند و بیرون می‌ریزد و همه دامنه را پر می‌کند از وجود او آب گندیده می‌ریزد و همه جامعه اسلامی را پر خواهد کرد. حاکم فاسد این‌گونه است دیگر چون حاکم در رأس قله است و آنچه از او تراوش کند در همان جا نمی‌ماند بر خلاف مردم عادی بلکه می‌ریزد و همه قله را فرامی‌گیرد. مردم عادی هر کدام جای خودشان را دارند البته هر کس که بالاتر است، هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدم‌های عادی

ممکن است برای خودشان یا برای عده‌ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است. اگر فاسد شد فساد او می‌ریزد و همه فضا را پر می‌کند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او می‌ریزد و همه دامنه را فرامی‌گیرد چنین کسی با آن فساد بعد از معاویه، خلیفه مسلمین شده است خلیفه پیغمبر از این انحراف بالاتر؟

زمینه هم آماده است. زمینه آماده است؛ یعنی چه؟ یعنی خطر نیست؟ چرا خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است در مقابل انسان‌های معارض برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر شما می‌خواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند؟ بدیهی است که او هم به شما ضربه می‌زند پس خطر هست. اینکه می‌گوییم موقعیت مناسب است؛ یعنی فضای جامعه اسلامی طوری است که ممکن است پیام امام حسین به گوش انسان‌ها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه امام حسین می‌خواست قیام کند پیام او دفن می‌شد. این به خاطر وضع حکومت

در زمان معاویه است. سیاست‌ها به‌گونه‌ای بود که مردم نمی‌توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند؛ لذا همین بزرگوار ده سال در زمان خلافت معاویه امام بود؛ ولی چیزی نگفت کاری، اقدامی و قیامی نکرد. چون موقعیت آنجا مناسب نبود قبلش هم امام حسن علیه‌السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود نه اینکه امام حسین و امام حسن اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین فرقی ندارند. امام حسین و امام سجاد فرقی ندارند. امام حسین و امام علی‌النقی و امام حسن عسکری علیهم‌السلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار این مجاهدت را کرده است مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسان‌اند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد همین کار را می‌کردند و به همین مقام می‌رسیدند. خوب امام حسین هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است. پس دیگر عذری وجود ندارد؛ لذا عبدالله

بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس اینها که عامی نبودند همه دین شناس، آدم‌های عارف عالم و چیزفهم بودند وقتی به حضرت می‌گفتند که آقا خطر دارد نروید. می‌خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است تکلیف برداشته است. آنها نمی‌فهمیدند که این تکلیف تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود این تکلیف همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان علیه قدرتی آن چنان مقتدر به حسب ظاهر قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی می‌شود؟ این تکلیف همیشه خطر دارد. ... کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت نسخه کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت. منتها آنجا به نتیجه شهادت رسید اینجا به نتیجه حکومت این همان است فرقی نمی‌کند. هدف امام حسین با هدف امام بزرگوار ما یکی بود این مطلب اساس معارف امام حسین است. معارف حسینی بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه مهمی است و خود یکی از پایه‌های اسلام است. پس هدف عبارت شد از بازگرداندن جامعه

اسلامی به خط صحیح چه زمانی؟ آن وقتی که راه عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانت کسانی مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است. البته دوران تاریخ اوقات مختلفی است گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست زمان امام حسین آماده بود زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می افتد و می خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند برای اینکه اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند یک وقت است که وقتی قیام کرد به حکومت می رسد؛ یک وقت است که این قیام به حکومت نمی رسد به شهادت می رسد؛ آیا در این صورت واجب نیست؟ چرا به شهادت هم برسد واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد دیگر قیام فایده ای ندارد؟ چرا هیچ فرقی نمی کند. این قیام و این حرکت در هر دو صورت فایده دارد چه به شهادت برسد، چه به حکومت، منتها هر کدام یک نوع فایده دارد باید انجام داد؛ باید

حرکت کرد.

این آن کاری بود که امام حسین انجام داد. منتها امام حسین آن کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او در زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه مناسب و مقتضی نبود زمان امام حسین هر دو وجود داشت در باب نهضت امام حسین این اصل قضیه است. پس می‌توانیم این طور جمع‌بندی کنیم بگوییم امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است البته این کار، گاهی به حکومت می‌رسد امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود. ما به چه دلیل این مطلب را عرض می‌کنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین به دست می‌آوریم

من در میان کلمات حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام چند عبارت را انتخاب کرده‌ام البته بیش از این‌هاست که همه همین معنا را بیان می‌کند. اول در مدینه آن شبی که ولید حاکم مدینه حضرت را احضار کرد و گفت معاویه از دنیا رفته است و شما باید با یزید بیعت کنید حضرت به او فرمود باشد تا «صبح و تنظر و تنظرون اینا أحق بالبیعة والخلافة» برویم فکر کنیم ببینیم ما باید خلیفه شویم، یا یزید باید خلیفه شود. مروان فردای آن روز حضرت را در کوچه‌های مدینه دید گفت ابا عبدالله تو خودت را به کشتن می‌دهی چرا با خلیفه بیعت نمی‌کنی؟ بیا بیعت کن خودت را به کشتن نده خودت را به زحمت نینداز حضرت در جواب او این جمله را فرمود: «إنا لله و إنا إليه راجعون و علی الإسلام السلام إذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید»؛ دیگر باید با اسلام خدا حافظی کرد و بدرود گفت آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید مبتلا گردد. قضیه شخص یزید نیست هر کس مثل یزید باشد حضرت می‌خواهد بفرماید که تا به حال هر چه بود قابل تحمل بود؛ اما

الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید نابود خواهد شد به اینکه خطر انحراف خطر جدی است اشاره می کند. مسئله عبارت از خطر برای اصل اسلام است.

حضرت ابا عبدالله علیه السلام هم هنگام خروج از مدینه هم هنگام خروج از مکه صحبت هایی با محمد بن حنفیه داشت به نظر من می رسد که این وصیت مربوط است به هنگامی که می خواست از مکه خارج شود در ماه ذی حجه هم که محمد بن حنفیه به مکه آمده بود. صحبت هایی با حضرت داشت. حضرت به برادرش محمد بن حنفیه چیزی را به عنوان وصیت نوشت و داد. آنجا بعد از شهادت به وحدانیت خدا به اینجا می رسد: «**أني لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسداً و لا ظالماً**» یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغات چی ها تبلیغ نکنند که امام حسین هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه خروج می کنند برای اینکه قدرت را به چنگ بگیرند برای خودنمایی برای عیش و ظلم و فساد وارد میدان مبارزه و جنگ می شود. کار ما از این قبیل نیست؛ و «**إنما خرجت لطلب الإصلاح**»

فی أمة جدی». عنوان این کار همین «اصلاح» است می‌خواهم اصلاح کنم این همان واجبی است که قبل از امام حسین انجام نگرفته بوده است. این اصلاح از طریق خروج است. خروج یعنی قیام حضرت در این وصیت‌نامه این را ذکر کرد تقریباً تصریح به این معنی است؛ یعنی اولاً می‌خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است؛ نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم؛ نه برای این است که حتماً باید برویم شهید شویم نه می‌خواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح کار کوچکی نیست یک وقت شرایط طوری است که انسان به حکومت می‌رسد و خودش زمام قدرت را به دست می‌گیرد؛ یک وقت نمی‌تواند این کار را بکند نمی‌شود، شهید می‌شود. درعین حال هر دو قیام برای اصلاح است. بعد می‌فرماید: «أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیرة جدی»؛ این اصلاح مصداق امر به معروف و

۱- بحار الانوار ج ۴۴، ص ۳۲۹، من برای سرکشی و دشمنی و فساد کردن و ظلم نمودن خارج نشده؛ بلکه من به منظور ایجاد اصلاح در میان امت جدم خارج شدم من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم، من می‌خواهم مطابق

نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر. حضرت در مکه دو نامه نوشته است که یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه حضرت به رؤسای بصره این طور آمده است: «و قد بعثت رسولی إلیکم بهذا الكتاب و انی أدعوکم إلی کتاب الله و الی نبیه، فإن السنة قد أمینت و أن البدعة قد أحببت فان تجیبوا دعوتی و تطیعوا أمری أهدکم سبیل الرشاد»^۱ من می خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را می رانده اند و بدعت را زنده کرده اند اگر دنبال من آمدید راه راست با من است یعنی می خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است. بعد در نامه به اهل کوفه فرمود: «فلعمری ما الإمام إلا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذلك الله»^۲ امام و پیشوا و رئیس جامعه اسلامی نمی تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و این هاست باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل

سیره جدم رسول خدا رفتار نمایم.»

۱- بحار الانوار ج ۴۴، ص ۳۴۰

۲- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۳۴

کند؛ یعنی در جامعه عمل کند؛ نه اینکه خودش در اتاق خلوت فقط نماز بخواند؛ بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد؛ «الدائن بدین الحق» یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد «الحابس نفسه علی ذلک الله»: ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خط مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ کند و اسیر جاذبه‌های شیطانی و مادی نشود والسلام، بنابراین هدف را مشخص می‌کند. امام حسین از مکه خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل، صحبتی با لحن‌های مختلف دارد در منزلی به نام «بیضه» درحالی که حربن یزید هم در کنار حضرت است؛ حضرت می‌رود، او هم در کنار حضرت می‌رود به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید قبل از اینکه استراحت کنند یا بعد از اندکی استراحت حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن این‌گونه فرمود: «أیها الناس، ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکنا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله

يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان لم يغير بقول و لا
فعل كان حقاً على الله أن يدخله مدخله» یعنی اگر
کسی ببیند حاکمی در جامعه بر سر کار است که
ظلم می‌کند حرام خدا را حلال می‌شمارد حلال خدا
را حرام می‌شمارد، حکم الهی را کنار می‌زند عمل
نمی‌کند و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند؛ یعنی در
میان مردم با گناه با دشمنی و با ظلم عمل می‌کند
- حاکم فاسد ظالم جائز که مصداق کاملش یزید
بود. «لم یغیر یقول و لا فعل» و با زبان و عمل علیه او
اقدام نکند «کان حقاً علی الله أن یدخله مدخله» خدای
متعال در قیامت این ساکت بی تفاوت بی عمل را هم
به همان سرنوشتی دچار می‌کند که آن ظالم را دچار
کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح
قرار می‌گیرد. پیغمبر مشخص کرده بود که اگر نظام
اسلامی منحرف شد باید چه کار کرد. امام حسین هم
به همین فرمایش پیغمبر استناد می‌کند.

پس تکلیف چه شد؟ تکلیف یغیر بقول و لا فعل
شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت البته
در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است

در مقابل این عمل قیام و اقدام کند. به هر کجا می‌خواهد برسد؛ کشته شود زنده بماند به حسب ظاهر موفق شود یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است. بعد امام حسین فرمود: «وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا»^۱ من از همه مسلمانان شایسته‌ترم به اینکه این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم اگر پیغمبر این تغییر یعنی همین اقدام را بر تک‌تک مسلمانان واجب کرده است بدیهی است حسین بن علی پسر پیغمبر وارث علم و حکمت پیغمبر از دیگران واجب‌تر و مناسب‌تر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم؛ پس امام علت قیام خود را بیان می‌کند.

در منزل «عذیب» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند بیان دیگری از امام حسین علیه‌السلام هست. حضرت فرمود: «أما والله إني لأرجو أن يكون خيراً ما أراد الله بنا، قتلنا أم ظفرنا»^۲. این هم نشانه

۱- بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۳

۲- اعیان الشیعة ج ۱ ص ۵۹۷ به خدا قسم امید دارم آنچه را خداوند برای ما اراده کرده خیر است. چه به صورت فتح باشد.

اینکه گفتیم فرقی نمی‌کند چه به پیروزی برسند چه کشته بشوند تفاوتی نمی‌کند تکلیف، تکلیف است باید انجام بگیرد فرمود من امیدم این است که خدای متعال آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم فرقی نمی‌کند؛ ما داریم تکلیفمان را انجام می‌دهیم در خطبه اول بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: «قد نزل من الأمر ما قد ترون»؛ بعد فرمود: «أَلَا تَرُونَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا» تا آخر.

پس امام حسین علیه السلام برای انجام یک واجب قیام کرد این واجب در طول تاریخ متوجه به یکایک مسلمانان است. این واجب عبارت است از اینکه هر وقت دیدند که نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام

چه به شکل شهادت.»

۱- بحارالانوار ج ۴۴ ص ۳۸۱، اکنون کار به اینجا رسید که مشاهده می‌کنید، آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد. حقا که شخص مؤمن به طور قطع راغب ملاقات پروردگار خود است.

اسلامی تغییر یابد هر مسلمانی باید قیام کند. البته در شرایط مناسب آن وقتی که بدانند این قیام اثر خواهد بخشید. جزو شرایط زنده ماندن کشته نشدن یا اذیت و آزار ندیدن نیست اینها جزو شرایط نیست. لذا امام حسین علیه السلام قیام کرد و و. عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد. ۱۳۷۴، ۳، ۱۹

حسین بن علی علیه السلام کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد؛ لذا شما می بینید بعد از شهادت امام علیه السلام قیام های اسلامی یکی پس از دیگری به وجود آمد. البته سرکوب شد؛ اما مهم این نیست که حرکتی از طرف دشمن سرکوب شود. البته تلخ است؛ اما تلخ تر از آن این است که یک جامعه به جایی برسد که در مقابل دشمن حال عکس العمل نشان دادن پیدا نکند. این خطر بزرگ است.

حسین بن علی علیه السلام کاری کرد که در همه دوره های حکومت طواغیت، کسانی پیدا شدند و با اینکه از دوران صدر اسلام دورتر بودند اراده شان از دوران امام حسن مجتبی علیه السلام برای مبارزه با دستگاه ظلم و فساد بیشتر بود همه هم سرکوب شدند. از قضیه قیام مردم مدینه که به «حَرّه» معروف

است، شروع کنید تا قضایای بعدی و قضایای توابین و مختار، تا دوران بنی امیه و بنی عباس مرتب در داخل ملت‌ها قیام به وجود آمد. این قیام‌ها را چه کسی به وجود آورد؟ حسین بن علی علیه السلام اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی‌کرد آیا روحیه تنبلی و گریز از مسئولیت تبدیل به روحیه ظلم‌ستیزی و مسئولیت‌پذیری می‌شد؟ چرا می‌گوییم روحیه مسئولیت‌پذیری مرده بود؟ به دلیل اینکه امام حسین علیه السلام از مدینه که مرکز بزرگ‌زادگان اسلام بود، به مکه رفت فرزند عباس فرزند، زبیر فرزند عمر فرزند خلفای صدر اسلام همه اینها در مدینه جمع بودند و هیچ‌کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی به امام حسین علیه السلام کمک کند. پس تا قبل از شروع قیام امام حسین علیه السلام خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند. اما بعد از قیام امام حسین علیه السلام این روحیه زنده شد. این آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا در کنار درس‌های دیگر باید بدانیم عظمت این ماجرا این است. اینکه «الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته؛ اینکه از قبل از ولادت آن بزرگوار بکته

السَّمَاءِ وَمَنْ فِيهَا وَالْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا» حسین بن علی علیه السلام را در این عزای بزرگ مورد توجه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت بر او گریه کردند به این خاطر است؛ لذا شما امروز وقتی نگاه می کنید اسلام را زنده شده حسین بن علی علیه السلام می دانید. او را پاسدار اسلام می دانید. ۱۳۷۱، ۱۱، ۶

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اصل مهدویت مورد اتفاق همه مسلمان هاست ادیان دیگر هم در اعتقادات خودشان انتظار منجی را در نهایت زمانه دارند آنها هم در یک بخش از قضیه مطلب را درست فهمیده اند؛ اما

۱ - بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۳۴۷، «کسی که پیش از به دنیا آمدنش وعده و خبر شهادتش داده شد و آسمان و هر کس که در آن بود و زمین و هر کس بر روی آن بود، بر او گریه کرد.»

در بخش اصلی قضیه که معرفت به شخص منجی است دچار نقص معرفت‌اند. شیعه، با خبر مسلم و قطعی خود منجی را با نام با نشان با خصوصیات با تاریخ تولد، می‌شناسد. ^{۱۳۹۴، ۶، ۲۰} خصوصیت اعتقاد ما شیعیان این است که این حقیقت را در مذهب تشیع از شکل یک آرزو از شکل یک امر ذهنی محض به صورت یک واقعیت موجود تبدیل کرده است. حقیقت این است که شیعیان وقتی منتظر مهدی موعودند منتظر آن دست نجات بخش هستند و در عالم ذهنیات غوطه نمی‌خورند؛ یک واقعیتی را جستجو می‌کنند که این واقعیت وجود دارد. حجت خدا در بین مردم زنده است؛ موجود است با مردم زندگی می‌کند مردم را می‌بیند با آنهاست؛ دردهای آنها آلام آنها را حس می‌کند انسان‌ها هم آنهايي که سعادت‌مند باشند، ظرفیت داشته باشند در مواقعی به طور ناشناس او را زیارت می‌کنند او وجود دارد؛ یک انسان واقعی مشخص با نام معین با پدر و مادر مشخص و در میان مردم است و با آنها زندگی می‌کند. این

خصوصیت عقیده ما شیعیان است. آنهایی هم که از مذاهب دیگر این عقیده را قبول ندارند هیچ وقت نتوانستند دلیلی که عقل پسند باشد بر رد این فکر و این واقعیت اقامه کنند همه ادله روشن و راسخ که بسیاری از اهل سنت هم آن را تصدیق کرده اند به طور قطع و یقین از وجود این انسان والا این حجت خدا این حقیقت روشن و تابناک با همین خصوصیات که من و شما می شناسیم - حکایت می کند و شما در بسیاری از منابع غیر شیعه هم این را مشاهده می کنید.

فرزند مبارک پاک نهاد امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام تاریخ ولادتش معلوم است، مرتبطين اش معلوم اند، معجزاتش مشخص است و خدا به او عمر طولانی داده است و می دهد و این است تجسد آن آرزوی بزرگ همه امم، عالم همه قبایل همه ادیان همه نژادها، در همه دوره ها. این خصوصیت مذهب شیعه درباره این مسئله مهم است. ۱۳۸۷، ۵، ۲۷

نکاتی در اعتقاد به مهدویت هست که من به

اجمال آنها را عرض می‌کنم. یک نکته این است که وجود مقدس حضرت بقیة الله ارواحنا فظا استمرار حرکت نبوت‌ها و دعوت‌های الهی است از اول تاریخ تا امروز یعنی همان طور که در دعای ندبه می‌خوانید از «**فبعض اسکنته جنتک**»^۱ که حضرت آدم است تا «**إلی أن انتهیت بالأمر**»^۲ که رسیدن به خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله هست؛ و بعد مسئله وصایت و اهل بیت آن بزرگوار تا می‌رسد به امام‌زمان همه یک سلسله متصل و مرتبط به هم در تاریخ بشر است. این بدین معناست که آن حرکت عظیم نبوت‌ها، آن دعوت الهی به وسیله پیامبران در هیچ نقطه‌ای متوقف نشده است. بشر به پیامبر و به دعوت الهی و به داعیان الهی احتیاج داشته است و این احتیاج تا امروز باقی است و هر چه زمان گذشته بشر به تعالیم انبیا نزدیک‌تر شده است.

امروز جامعه بشری با پیشرفت فکر و مدنیت و معرفت بسیاری از تعالیم انبیا را - که ده‌ها

۱ - پس بعضی از آنها را در بهشت منزل دادی

۲ - در هر دوره‌ای رسول فرستادی تا آنکه امر رسالت به حبیب گرامی‌ات محمد منتهی گردید.

قرن پیش از این برای بشر قابل درک نبود درک کرده است. همین مسئله عدالت، مسئله آزادی مسئله کرامت انسان این حرف‌هایی که امروز در دنیا رایج است حرف‌های انبیاست. آن روز عامه مردم و افکار عمومی مردم این مفاهیم را درک نمی‌کردند پی‌درپی آمدن پیغمبران و انتشار دعوت پیغمبران این افکار را در ذهن مردم در فطرت مردم در دل مردم نسل به نسل نهادینه کرده است آن داعیان الهی امروز سلسله شان قطع نشده است و وجود مقدس بقية الله الاعظم ارواحنفا داده ادامه سلسله داعیان الهی است که در زیارت آل یاسین می‌خوانید «السلام علیک یا داعی الله وربانی آیاته». یعنی شما امروز همان دعوت ابراهیم، همان دعوت موسی همان دعوت عیسی همان دعوت همه پیغمبران و مصلحان الهی و دعوت پیامبر خاتم را در وجود حضرت بقية الله مجسم می‌بینید این بزرگوار وارث همه آنهاست و دعوت و پرچم همه آنها را در دست

دارد و دنیا را به همان معارفی که انبیا در طول زمان آورده اند و به بشر عرضه کرده اند فرا می‌خواند این نکته مهمی است.

نکته بعدی در باب مهدویت انتظار فرج است انتظار فرج یک مفهوم بسیار وسیع و گسترده‌ای است. یک انتظار، انتظار فرج نهایی است؛ یعنی اینکه بشریت اگر می‌بیند که طواغیت عالم ترک‌تازی^۱ می‌کنند و چپاولگری می‌کنند و افسارگسیخته به حق انسان‌ها تعدی^۲ می‌کنند نباید خیال کند که سرنوشت دنیا همین است. نباید تصور کند که بالاخره چاره‌ای نیست و بایستی به همین وضعیت تن داد نه بداند که این وضعیت یک وضعیت گذراست - «**لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ^۳**» - و آن چیزی که متعلق به این عالم و طبیعت این عالم است عبارت است از استقرار حکومت عدل و او خواهد آمد. انتظار فرج و گشایش در نهایت دورانی که ما در آن قرار داریم

۱ - جولان دادن تاراج کردن و به غارت بردن

۲ - (ع) دو) تجاوز کردن ستم کردن

۳ - تصنیف غرر الحکم و دررالکلم ص ۷۱ از برای باطل

جولانی باشد که به زودی به سر آید و زایل گردد.»

و بشریت دچار ستم‌ها و آزارهاست یک مصداق از انتظار فرج است، لیکن انتظار فرج مصداق‌های دیگر هم دارد.

وقتی به ما می‌گویند منتظر فرج باشید فقط این نیست که منتظر فرج نهایی باشید. بلکه معنایش این است که هر بن بست‌ی قابل گشوده شدن است. فرج یعنی این فرج یعنی گشایش مسلمان با درس انتظار فرج می‌آموزد تعلیم می‌گیرد که هیچ بن بست‌ی در زندگی بشر وجود ندارد که نشود آن را باز کرد و لازم باشد که انسان ناامید دست روی دست بگذارد و بنشیند و بگوید دیگر کاری نمی‌شود کرد؛ نه وقتی در نهایت زندگی انسان، در مقابله با این همه حرکت ظالمانه و ستمگرانه خورشید فرج ظهور خواهد کرد، پس در بن بست‌های جاری زندگی هم همین فرج متوقع و مورد انتظار است. این درس امید به همه انسان‌هاست. این درس انتظار واقعی به همه انسان‌هاست.

لذا انتظار فرج را افضل اعمال دانسته‌اند؛ معلوم می‌شود انتظار یک عمل است، بی عملی نیست.

نباید اشتباه کرد خیال کرد که انتظار یعنی اینکه دست روی دست بگذاریم و منتظر بمانیم تا یک کاری بشود انتظار یک عمل است یک آماده‌سازی است، یک تقویت انگیزه در دل و درون است یک نشاط و تحرک و پویایی است در همه زمینه‌ها این در واقع تفسیر این آیات کریمه قرآنی است که «و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض ونجعلهم أئمة ونجعلهم الوارثين»^۱ یا «إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين»^۲. یعنی هیچ وقت ملت‌ها و امت‌ها نباید از گشایش مأیوس شوند.

آن روزی که ملت ایران قیام کرد امید پیدا کرد که قیام کرد امروز که آن امید برآورده شده است از آن قیام آن نتیجه بزرگ را گرفته است و امروز هم به آینده امیدوار است و با امید و بانشاط حرکت می‌کند. این نور امید است که جوان‌ها

۱- سوره مبارکه قصص ، آیه ۵ و خواستیم بر کسانی که در

زمین به ضعف و زبونی کشیده شده‌اند منت نهیم و آنها را

پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارثان [زمین] کنیم.»

۲- سوره مبارکه اعراف آیه ۱۳۸ زمین از آن خداست آن را به

هر کس از بندگان که بخواهد به ارث می‌دهد و فرجام نیکو

از آن پرهیزکاران است.

را به انگیزه و حرکت و نشاط وادار می‌کند و از دل‌مردگی و افسردگی آنها جلوگیری می‌کند و روح پویایی را در جامعه زنده می‌کند. این نتیجه انتظار فرج است.

بنابراین هم باید منتظر فرج نهایی بود هم باید منتظر فرج در همه مراحل زندگی فردی و اجتماعی بود. اجازه ندهید یاس بر دل شما حاکم بشود انتظار فرج داشته باشید و بدانید که این فرج محقق خواهد شد؛ مشروط بر اینکه شما انتظارتان انتظار واقعی باشد، عمل باشد. تلاش باشد، انگیزه باشد، حرکت باشد. ^{۱۳۸۴،۶،۲۰}

امروز ما انتظار فرج داریم؛ یعنی منتظریم که دست قدرتمند عدالت گستری بیاید و این غلبه ظلم و جور را که همه بشریت را تقریباً مقهور خودکرده است بشکند و این فضای ظلم و جور را دگرگون کند و نسیم عدل را بر زندگی انسان‌ها بوزاند تا انسان‌ها احساس عدالت کنند. این نیاز همیشگی یک انسان زنده و یک انسان آگاه است؛ انسانی که سر در پيله خود نکرده باشد به زندگی خود دل خوش نکرده باشد انسانی که به

زندگی عمومی بشر با نگاه کلان نگاه می‌کند به طور طبیعی حالت انتظار دارد. این معنای انتظار است. انتظار یعنی قانع نشدن قبول نکردن وضع موجود زندگی انسان و تلاش برای رسیدن به وضع مطلوب که مسلم است این وضع مطلوب با دست قدرتمند ولی خدا حضرت حجة بن الحسن، مهدی صاحب زمان صلوات الله علیه و عجل الله فرجه و ارواحنا فداه تحقق پیدا خواهد کرد.

باید خود را به عنوان یک سرباز به عنوان انسانی که حاضر است برای آن چنان شرایطی مجاهدت کند آماده کنیم انتظار فرج معنایش این نیست که انسان بنشینند، دست به هیچ کاری نزنند هیچ اصلاحی را وجهه همت خود نکند صرفاً دل خوش کند به اینکه ما منتظر امام زمان علیه الصلوة و السلام هستیم اینکه انتظار نیست انتظار چیست؟ انتظار دست قاهر قدرتمند الهی ملکوتی است که باید بیاید و با کمک همین انسان‌ها سیطره ظلم را از بین ببرد و حق را غالب کند و عدل را در زندگی مردم حاکم کند و پرچم

توحید را بلند کند؛ انسان‌ها را بنده واقعی خدا بکند. باید برای این کار آماده بود تشکیل نظام جمهوری اسلامی یکی از مقدمات این حرکت عظیم تاریخی است هر اقدامی در جهت استقرار عدالت، یک قدم به سمت آن هدف والاست انتظار معنایش این است انتظار حرکت است انتظار سکون نیست. انتظار رهاکردن و نشستن برای اینکه کار به خودی خود صورت بگیرد نیست. انتظار حرکت است. انتظار آمادگی است. این آمادگی را باید در وجود خودمان در محیط پیرامون خودمان حفظ کنیم و خدای متعال نعمت داده است به مردم عزیز ما به ملت ایران که توانسته‌اند این قدم بزرگ را بردارند و فضای انتظار را آماده کنند این معنای انتظار فرج است.

۱۳۸۷، ۵، ۱۷

جامعه مهدوی یعنی آن دنیایی که امام‌زمان می‌آید تا آن دنیا را بسازد، همان جامعه‌ای است که همه پیامبران برای تأمین آن در عالم ظهور کردند؛ یعنی همه پیغمبران مقدمه بودند تا آن جامعه ایده‌آل انسانی که بالاخره به وسیله

ولی عصر و مهدی موعود در این عالم پدید خواهد آمد و پایه‌گذاری خواهد شد به وجود بیاید؛ مانند یک بنای مرتفعی که کسی می‌آید زمین آن را تسطیح می‌کند و خار و خاشاک را از آن می‌کند کس دیگری پس از او می‌آید و زمین را برای پایه‌ریزی می‌کند و گود می‌کند و کس دیگری پس از او می‌آید تا پایه‌ها را شالوده‌ریزی کند و بلند کند و کس دیگری پس از او می‌آید تا دیوارها را بچیند و یکی پس از دیگری مأموران و مسئولان می‌آیند تا این کاخ مرتفع این بنیان رفیع به تدریج در طول زمان ساخته و پرداخته بشود. انبیای الهی از آغاز تاریخ بشریت یکی پس از دیگری آمدند تا جامعه را و بشریت را قدم به قدم به آن جامعه آرمانی و آن هدف نهایی نزدیک کنند. انبیا همه موفق شدند حتی یک نفر از رسولان الهی هم در این راه و در این مسیر ناکام نماند، باری بود که بر دوش این مأموران عالی‌مقام نهاده شده بود هر کدام قدمی آن بار را به مقصد و سرمنزل نزدیک کردند کوشش کردند هر چه توان داشتند به کار بردند آن وقتی که

عمر آنان سر آمد این بار را دیگری از دست آنان گرفت و همچنان قدمی و مسافتی آن بار را به مقصد نزدیک تر کرد؛ ولی عصر **صلوات الله علیه** میراث بر همه پیامبران الهی است که می آید و گام آخر را در ایجاد آن جامعه الهی بر می دارد.

مقداری درباره اوصاف آن جامعه من حرف بزنم البته اگر شما در کتب اسلامی در متون اصلی اسلامی دقت کنید همه خصوصیات آن جامعه به دست می آید همین دعای ندبه ای که در روزهای جمعه ان شاء الله موفق باشید و بخوانید و می خوانید خصوصیات آن جامعه ذکر شده است. آنجایی که می گوید «**این معز الأولیاء و مذل الأعداء**» مثلاً، آن جامعه، جامعه ای است که اولیای خدا در آن عزیزند و دشمنان خدا در آن ذلیل و خوارند یعنی ارزش ها و معیارها در آن جامعه چنین است. «**این المعد لإقامة الحدود**» آن جامعه، جامعه ای است که حدود الهی در آن اقامه می شود؛ یعنی همه حد و مرزهایی که خدا معین کرده است و اسلام معین کرده است در جامعه زمان امام زمان آن حد و مرزها مراعات می شود امام زمان وقتی

که ظهور می‌کند جامعه‌ای می‌سازد که به طور خلاصه دارای این چند خصوصیت است که من آن را می‌گویم و شما برادران و خواهران عزیز دقت کنید در آیات و در ادعیه‌ای که وارد شده است وقتی می‌خوانید ذهن خود را در این مورد بازتر و بازتر کنید فقط خواندن دعای ندبه کافی نیست درس گرفتن و فهمیدن آن لازم است.

امام‌زمان صلوات الله وسلامه علیه جامعه‌اش را بر این چندپایه بنا می‌کند؛ اولاً بر نابودکردن و قلع و قمع کردن ریشه‌های ظلم و طغیان یعنی در جامعه‌ای که در زمان ولی عصر **صلوات الله علیه** ساخته می‌شود باید ظلم و جور نباشد نه اینکه فقط در ایران نباشد یا در جوامع مسلمان نشین نباشد. در همه دنیا نباشد. نه ظلم اقتصادی و نه ظلم سیاسی و نه ظلم فرهنگی و نه هیچ‌گونه ستمی در آن جامعه دیگر وجود نخواهد داشت باید استثمار و اختلاف طبقاتی و تبعیض و نابرابری و زورگویی و گردن کلفتی و قلدری از عالم ریشه‌کن بشود. این خصوصیت اول

دوم، خصوصیت جامعه ایده‌آلی که امام‌زمان

صلوات الله عليه آن را می‌سازد بالا رفتن سطح اندیشه انسان است؛ هم اندیشه علمی انسان هم اندیشه اسلامی انسان یعنی در دوران ولی عصر شما باید نشانی از چهل و بی‌سوادی و فقر فکری و فرهنگی در عالم پیدا نکنید. آنجا مردم می‌توانند دین را به درستی بشناسند و این همچنانی که همه می‌دانید - یکی از هدف‌های بزرگ پیامبران بود که امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه این را در خطبه نهج البلاغه شریف بیان کرده است، «و یثیروا لهم دفائن العقول»^۱. در روایات ما وارد شده است که وقتی ولی عصر ظهور می‌کند زنی در خانه می‌نشیند و قرآن را باز می‌کند و از متن قرآن حقایق دین را استخراج می‌کند و می‌فهمد. یعنی چه؟ یعنی آن قدر سطح فرهنگ اسلامی و دینی بالا می‌رود که همه افراد انسان و همه افراد جامعه و زنانی که در میدان اجتماع هم بر فرض شرکت نمی‌کنند و در خانه می‌نشینند آنها هم می‌توانند فقیه باشند

۱ - نهج البلاغه خطبه، «و عقل‌های پنهان شده را که در زیر غبار کفر پوشیده شده و بر اثر تاریکی ضلالت و گمراهی مستور گردیده بود، بیرون آورده و به کار اندازند.»

دین‌شناس باشند. می‌توانند قرآن را باز کنند و خودشان حقایق دین را از قرآن بفهمند شما ببینید که در جامعه‌ای که همه مردان و زنان - در سطوح مختلف قدرت فهم دین و استنباط از کتاب الهی را دارند این جامعه چقدر نورانی است و هیچ نقطه‌ای از ظلمت در این جامعه دیگر نیست این همه اختلاف نظر و اختلاف رویه دیگر در آن جامعه معنایی ندارد.

خصوصیت سومی که جامعه امام‌زمان - جامعه مهدوی - دارا هست این است که در آن روز همه نیروهای طبیعت و همه نیروهای انسان استخراج می‌شود چیزی در بطن زمین نمی‌ماند

که بشر از آن استفاده نکند. این همه نیروهای معطل طبیعی این همه زمین‌هایی که می‌تواند انسان را تغذیه کند این همه قوای کشف نشده؛ مانند نیروهایی که قرن‌ها در تاریخ بود. مثلاً نیروی اتم نیروی برق و الکتریسته قرن‌ها بر عمر جهان می‌گذشت این نیروها در بطن طبیعت بود؛ اما بشر آنها را نمی‌شناخت بعد یک روزی به تدریج استخراج شد. همه نیروهای

بی‌شماری که از این قبیل در بطن طبیعت هست
در زمان امام‌زمان استخراج می‌شود.

جمله دیگر و خصوصیت دیگر این است که
محور در دوران امام‌زمان محور فضیلت و اخلاق
است. هر کس دارای فضیلت اخلاقی بیشتر است
او مقدم‌تر و جلوتر است. ^{۱۳۵۹، ۲، ۶}

در یک روایت دیگر می‌فرماید: «القائم منا
منصور بالرب مؤید بالنصر تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ
تَظْهَرُ لَهُ الْكِنُوزُ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ»^۱
یعنی قائم ما به‌وسیله رعب نصرت می‌شود و
دولت‌های ستمگر و دستگاه‌های ظالم مرعوب او
می‌شوند. این چیزی است که ما امروز یک نمونه
کوچک‌ش را در جامعه خودمان داریم می‌بینیم
امروز حکومت ما و جامعه ما و نظام اسلامی ما
که یک رشحه‌ای^۲ از رشحات حکومت اسلامی
است یک قطره‌ای از اقیانوس آن عظمت الهی

۱- کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱ ص ۳۳۱، قائم ما به‌وسیله
ترس در دل دشمنان یاری شده است و به یاری حق تایید
شده است. زمین برایش در نور دیده شود و گنج‌ها برایش
آشکار گردد و تسلطش مشرق و مغرب را فرا گیرد.

۲- (رشح) چکه، قطره

و سلطان الهی است آن چنان در دل قدرتمندان عالم و ظالمین رعب انداخته که خود این رعب وسیله پیروزی ماست امروز مستکبرین عالم از جمهوری اسلامی و از انقلاب ما و از ملت ما و نظام ما می ترسند به خاطر ترسشان تلاش می کنند که این مزاحم قدرت ظالمانه خودشان را از میان بردارند و به عکس تلاش آنها - همان طور که دارید می بینید - در صحنه سیاست دنیا بیشتر به پیروزی اسلام و مسلمین منتهی خواهد شد. آن وقت یک چنین حالتی در دوران ولی عصر ارواحنافداه آن چنان همه گیر و عمومی است که می تواند آن حکومت جهانی را به وجود بیاورد. **«مؤید بالنصر»** نصرت الهی او را تأیید می کند. زمین در مقابل او پیچیده است؛ یعنی در اختیار او و در قبضه قدرت او قرار می گیرد. گنجینه ها برای او ظاهر خواهد شد و قدرت او به مشرق و مغرب عالم گسترش پیدا خواهد کرد.

بعد چند جمله دارد بعد می فرماید: **«فلا یبقی فی الأرض خراب إلا قد عمر»** یعنی این قدرت

در جهت آبادانی عالم صرف خواهد شد نه در جهت سیطره بر منافع انسان‌ها و به استضعاف کشاندن انسان‌ها در تمام گستره جهان هیچ نقطه ویرانی وجود نخواهد داشت مگر اینکه آباد بشود؛ حالا چه ویرانی‌هایی که به دست بشر انجام شده چه ویرانی‌هایی که به وسیله جهالت بشر بر انسان‌ها تحمیل شده یک روایت دیگر از امام باقر علیه الصلاة والسلام می‌فرماید:

«حتی إذا قام القائم جاءت المزیلة و أتى الرجل إلى کيس أخيه فيأخذ حاجته فلا يمنعه»

این اشاره به اخلاق برابری طلبی و مساوات‌گرایی انسان‌هاست ایشار و گذشت انسان‌هاست نجات دل انسان‌ها از تسلط بخل و حرص که بزرگ‌ترین وسیله برای بدبخت کردن انسان‌ها بوده مبشر یک چنین حالتی است برادری به سراغ جیب برادر دیگرش می‌رود و از او به قدر نیاز خودش بر می‌دارد و او مانعش نمی‌شود.

ای نماند جز آنکه آباد گردد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۵ ص ۱۲۱، زمانی که قائم قیام نماید شخص نیازمند از جیب برادرش بدون هیچ مانعی حاجت خود را بر می‌دارد.

این در حقیقت نشان‌دهنده آن نظام سالم اسلامی اخلاقی اقتصادی اجتماعی آن روز است. یعنی زور و اجباری در کار نیست، خود انسان‌ها از آن بخل انسانی و حرص انسانی نجات پیدا می‌کنند و یک چنین بهشت انسانی به وجود می‌آید. باز در یک روایت دیگر «**اذا قام قائمنا اضمحلت القطائع فلا قطائع**» این بخشش‌هایی که حکومت‌های مستکبر عالم به دوستانشان به یاران‌شان همیشه می‌کنند؛ حاتم‌بخشی‌ها از کیسه ملت‌ها به این‌وآن بخشیدن‌ها اینها دیگر بساطش در دنیا برچیده خواهد شد. قطیعه که در گذشته به یک شکل بود امروز به یک شکل دیگر است در گذشته به این صورت بود که یک خلیفه‌ای یک سلطانی یک تکه زمینی را یک صحرائی را یک دهی را یک شهری را گاهی یک استانی را می‌بخشید به یک نفر می‌گفت برو هر کار می‌خواهی آنجا بکن از مردمش مالیات بگیر، از مزارعش استفاده کن، هرگونه بهره‌مادی دارد

۱- جامع احادیث الشیعه، بروجردی، ج ۲۳ ص ۱۰۱۲ هنگام ظهور قائم ما واگذار کردن زمینهای خراج پایان می‌یابد، پس زمین خراجی در کار نخواهد بود.»

مال تو یک. حقی هم به سلطان باید می داد. امروز هم در شکل انحصارات گوناگون نفتی و تجاری و صنعتی و فنی و این صنایع بزرگ و این انحصارات بیچاره کننده ملت ها اینها همه اش در حقیقت در حکم قطیعه است که این انحصارات امروزی هم در حکم همان قطایع است؛ برای خاطر اینکه این هم به کمک بندوبست با حکومت ها و رشوه دادن و رشوه گرفتن به وجود می آید. این بساط های انسان کش و فضیلت کش از بین خواهد رفت و وسیله بهره انسان ها در اختیار همه آنها قرار خواهد گرفت.

در یک روایت دیگر باز ناظر به وضع اقتصادی می فرماید و «یسوی بین الناس حتی لاتری محتاجاً إلى الزکاة» بین مردم آن چنان مساوات در امور مالی و اقتصادی را برقرار خواهد کرد که یک نفر فقیری که شما بتوانید زکات مالتان را به او بدهید پیدا نخواهید کرد و اینجا زکات طبعاً مصروف خواهد شد برای مصارف عمومی و به فقرا دیگر داده نمی شود، چون فقیری آن روز در دنیا نیست؛

و از این قبیل روایات که ترسیم‌کننده یک بهشت اسلامی و یک دنیای واقعی مثل بقیه مدینه فاضله‌هایی هم که بعضی‌ها درست کردند خیالی و توهمات است نیست نه همان شعارهای اسلامی است که همه‌اش هم عملی است و ما در جمهوری اسلامی احساس می‌کنیم که حقیقتاً یک دست قدرتمند و یک دل و اندیشه‌ای که متصل به وحی و تأیید الهی است و یک معصوم یقیناً می‌تواند در دنیا یک چنین وضعی را به وجود بیاورد و بشریت هم از آن استقبال خواهد کرد. این وضعیت آن دنیا است. ۱۳۹۶، ۸، ۲۱

حالا اگر به آیات و روایات مراجعه بکنید - که البته محققین و متبعین^۱ مراجعه کرده‌اند - خصوصیات بیشتری را هم پیدا می‌کنید جامعه‌ای که در آن نشانی از ظلم و طغیان و عدوان و ستم نیست جامعه‌ای که در آن اندیشه دینی و اندیشه علمی انسان‌ها در سطح بالاست؛ جامعه‌ای که در آن همه برکات و همه نعم و همه نیکی‌ها و زیبایی‌های عالم بروز می‌کند و

در اختیار انسان قرار می‌گیرد؛ و بالاخره جامعه‌ای که در آن تقوا و فضیلت و گذشت و ایثار و برادری و مهربانی و یک‌رنگی اصل و محور است یک چنین جامعه‌ای را شما در نظر بگیرید این همان جامعه‌ای است که مهدی موعود ما و امام‌زمان ما و محبوب تاریخی دیرین ما - که هم اکنون در زیر همین آسمان و بر روی همین زمین زندگی می‌کند و در میان انسان‌ها هست به وجود خواهد آورد و تأمین خواهد کرد. این اعتقاد به امام‌زمان ما ملت ایران حالا یک انقلابی انجام دادیم انقلاب ما در راه آن هدفی که امام‌زمان برای تأمین آن هدف مبعوث می‌شود و ظاهر می‌شود یک مقدمه لازم و یک گام بزرگ است. ما اگر این گام بزرگ را بر نمی‌داشتیم یقیناً ظهور ولی عصر صلوات الله علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف به عقب می‌افتاد. شما مردم ایران و شما مادران شهید داده و پدران داغدار و افرادی که در طول این مبارزه زحمت کشیدید بدانید موجب پیشرفت حرکت انسانیت به سوی سرمنزل تاریخ و موجب تسریع در ظهور ولی عصر صلوات الله

علیه شدید شما یک قدم این بار را به منزل نزدیک تر کردید با این انقلاب که مانع را - که همان دستگاه و نظام پلید ظلم در این گوشه دنیا بود و سرطان بسیار خطرناک و موذی و آزاردهنده‌ای بود این را کنید و قلع و قمع کردید. خب حالا بعد از این چه کنیم؟ بعد از این تکلیف ما روشن است. اولاً ما باید بدانیم که ظهور ولی عصر صلوات الله علیه همان طوری که با این انقلاب ما یک قدم نزدیک شد، با همین انقلاب ما باز هم می‌تواند نزدیک تر بشود. یعنی همین مردمی که انقلاب کردند و خود را یک قدم به امام زمانشان نزدیک کردند می‌توانند باز هم یک قدم و یک قدم دیگر و یک قدم دیگر همین مردم خودشان را به امام زمان نزدیک تر کنند چطور؟ اولاً هر چه شما بتوانید دایره این مقدار از اسلامی که من و شما در ایران داریم - مبالغه نمی‌کنیم اسلام کامل البته نیست، اما بخشی از اسلام را این ملت توانسته در ایران پیاده کند - همین مقدار از اسلام را هر چه شما بتوانید در آفاق دیگر عالم در کشورهای دیگر در نقاط تاریک و

مظلّم دیگر گسترش و اشاعه بدهید همان مقدار
به ظهور ولی امر و حجت عصر کمک کردید و
نزدیک شدید.

ثانیاً، نزدیک شدن به امام زمان نه نزدیک شدن
در مکان هست و نه نزدیک شدن به زمان.
شما که می‌خواهید به ظهور امام زمان نزدیک
بشوید ظهور امام زمان یک تاریخ معینی ندارد
که صدسال دیگر مثلاً یا پنجاه سال دیگر تا ما
بگوییم که ما از این پنجاه سال یک سال و دو
سال و سه سالش را گذرانیدیم، چهل و شش سال
و چهل و هفت سال دیگر باقی مانده. نه! از لحاظ
مکان هم نیست که ما بگوییم ما از اینجا حرکت
می‌کنیم به طرف مثلاً شرق یا غرب عالم یا شمال
یا جنوب عالم تا ببینیم که ولی عصر کجاست و
به او برسیم، نه نزدیک شدن ما به امام زمان یک
نزدیک شدن معنوی است؛ یعنی شما در هر زمانی
تا پنج سال دیگر تا ده سال دیگر تا صدسال
دیگر که بتوانید کیفیت و کمیت جامعه اسلامی را
افزایش بدهید، امام زمان صلوات الله علیه ظهور
خواهد کرد. اگر بتوانید در درون خود جامعه‌تان

- همان جامعه انقلابی - تقوا و فضیلت و اخلاق و دین‌داری و زهد و نزدیکی معنوی به خدا را در خود و دیگران تأمین کنید پایه و قاعده ظهور ولی عصر صلوات الله و سلامه علیه را مستحکم‌تر کردید و هر چه بتوانید از لحاظ کمیت و مقدار تعداد مسلمانان مؤمن و مخلص را افزایش بدهید باز به امام‌زمان و زمان ظهور ولی عصر نزدیک‌تر شدید پس ما می‌توانیم قدم به قدم جامعه خود و زمان و تاریخ خود را به تاریخ ظهور ولی عصر صلوات الله و سلامه علیه نزدیک کنیم؛ این یک نکته دوم این است که ما امروز در انقلاب خودمان حرکت‌ها و روش‌هایی داریم. این روش‌ها باید به کدام سمت حرکت کند؟ این نکته بسیار شایان توجه است ما یک محصلی را در نظر می‌گیریم که این محصل مثلاً می‌خواهد در دانش ریاضی استاد بشود. حالا مقدمات کار او را چگونه باید فراهم کنیم؟ باید جهت تعلیماتی که به او می‌دهیم جهت ریاضی باشد. معنی ندارد که ما یک نفری را که می‌خواهیم ریاضی‌دان بشود بیاییم درس فقه مثلاً به او

یاد بدهیم یا آن کسی که می‌خواهد فقیه بشود بیاییم درس طبیعی مثلاً به او بدهیم باید مقدمات متناسب با نتیجه و غایت باشد. غایت جامعه آرمانی مهدوی است با همان خصوصیات که گفتم پس ما هم باید مقدمات را همان جور فراهم بکنیم ما باید با ظلم نسازیم و باید علیه ظلم حرکت قاطع بکنیم هر گونه ظلمی و از هر کسی ما باید جهت خودمان را جهت اقامه حدود اسلامی قرار بدهیم. در جامعه خودمان هیچ مجالی به گسترش اندیشه غیراسلامی و ضداسلامی ندهیم. نمی‌گوییم با زور نمی‌گوییم با قهر و غلبه که می‌دانیم با اندیشه و فکر جز از راه اندیشه و فکر نمی‌شود مبارزه کرد بلکه می‌گوییم از راه‌های درست و منطقی و معقول باید اندیشه اسلامی گسترش پیدا کند.

باید تمام قوانین ما و مقررات مملکتی و ادارات دولتی و نهادهای اجرایی و همه‌وهمه از لحاظ ظاهر و از لحاظ محتوا اسلامی بشود و به اسلامی شدن روزبه‌روز نزدیک‌تر بشود. این جهتی است که انتظار ولی‌عصر به ما و به حرکت ما

می‌دهد در دعای ندبه می‌خوانید که امام‌زمان در مقابل فسوق و عدوان و طغیان و نفاق مقابله می‌کند و نفاق و طغیان و عصیان و شقاق و دودستگی را ریشه کن می‌کند و ازاله^۱ می‌کند ما هم باید در جامعه مان امروز در آن جهت حرکت کنیم و پیش برویم این است آن چیزی که ما را به امام‌زمان **صلوات‌الله‌علیه** از لحاظ معنوی نزدیک خواهد کرد و جامعه ما را به جامعه ولی‌عصر صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه‌آن‌جامعه‌مهدوی‌علوی توحیدی نزدیک‌تر و نزدیک‌تر خواهد کرد. **۱۳۵۹،۴،۶**

یک تأثیر دیگر و نتیجه دیگری که ترسیم این دنیا برای ما دارد این است که یاس و نومیدی را از دل ملت‌ها می‌زداید می‌دانیم که مبارزه ما مؤثر و دارای نتیجه است. گاهی افرادی که با این بعد از تفکر اسلامی آشنا نیستند در مقابل معادلات عظیم مادی جهان دچار حیرت و یاس می‌شوند، احساس می‌کنند با این قدرت‌های عظیم با این تکنولوژی پیشرفته با این سلاح‌های مخرب با بودن بمب اتمی در دنیا یک ملت حالا انقلاب هم

بکند مگر چقدر می‌تواند مقاومت کند؟ احساس می‌کنند که برایشان استقامت در مقابل فشار قدرت ظلم و استکبار ممکن نیست؛ اما اعتقاد به مهدی اعتقاد به روزگار دولت اسلامی و الهی به وسیله زاده پیغمبر و امام‌زمان این امید را در انسان به وجود می‌آورد که نه ما مبارزه می‌کنیم برای اینکه عاقبت متعلق به ماست برای اینکه نهایت کار ما یک وضع آن‌چنانی است که دنیا باید در مقابل او خاضع و تسلیم بشود و خواهد شد. برای اینکه روال تاریخ به سمت آن چیزی است که ما امروز پایه‌اش را ریختیم نمونه‌اش را درست کردیم ولو نمونه ناقصش این امید اگر در دل ملت‌های مبارز - مخصوصاً ملت‌های اسلامی به وجود بیاید یک حالت خستگی‌ناپذیری به آنها خواهد داد که هیچ عاملی نمی‌تواند آنها را از میدان مبارزه روگردان کند و آنها را به شکست درونی و انهزام درونی دچار کند.

یک نکته‌ای که وجود دارد این است که تبلیغات غلط در ذهن مردم این جور فروکرده بود در طول سال‌های متمادی که قبل از قیام حضرت مهدی

عجل الله تعالى فرجه الشريف هر اقدامی و حرکت اصلاحی بی فایده است. استدلال می کردند به اینکه دنیا باید پر بشود از ظلم و جور تا بعد حضرت مهدی ظهور کند و تا دنیا پر از ظلم و جور نشده باشد حضرت مهدی ظهور نخواهد کرد می گفتند که آن حضرت ظهور می کند بعد از آنی که دنیا پر از ظلم و جور شده باشد.

نکته ای که اینجا وجود دارد این است که در تمام روایاتی که در باب حضرت مهدی هست این جمله این جوری است «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجوراً». در یک جا بنده تا حالا ندیدم و گمان نمی کنم «بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» وجود داشته باشد در روایات با توجه به این نکته من مراجعه کردم به روایات گوناگون در ابواب مختلف هیچ جا نداریم که بعد ما ملئت ظلماً و جوراً، همه جا این جوری است «كما ملئت ظلماً و جوراً». یعنی پر کردن دنیا از عدل و داد به وسیله حضرت مهدی، بلافاصله بعد

۱- الکافی، ج ۱ ص ۳۴۱، «خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

از آن نیست که دنیا پر از ظلم و جور شده باشد نه بلکه همان طوری که در طول تاریخ بارها نه یک بار نه در یک زمان در زمان های گوناگون دنیا پر بوده از ظلم و جور در دوران فراعنه در دوران حکومت های طاغوتی در دوران سلطنت های ظالم که همه دنیا زیر فشار ظلم و در سایه ابر تاریک جور و عدوان پوشیده شده بود و سیاه بود و هیچ جا نوری وجود نداشت که نشانه عدالت و آزادی باشد یک چنین روزی را همچنان که دنیا دیده یک روزی را هم خواهد دید که در سرتاسر آفاق این عالم پهناور یک جا نباشد که نور عدل در آن نباشد. یک جا نباشد که ظلم در آنجا حکومت داشته باشد یک جا نباشد که انسان ها از فشار از ظلم از جور حکومت ها از جور گردن کلفت ها از تبعیض ها رنج ببرند؛ یعنی این وضعی که امروز در دنیا اغلیت دارد و یقیناً یک روز در دنیا عمومیت داشته این تبدیل خواهد شد به عمومیت عدل. ۱۳۶۶، ۲۱

امروز با انقلاب اسلامی ما که در خط ایجاد عدالت در سطح جهان هست، انقلاب حضرت علیه الصلوة و السلام یک گام بزرگ به هدف

خود نزدیک شد نه فقط به وجود آمدن حکومت اسلامی آن عاقبت موعود را به عقب نمی اندازد؛ بلکه آن را تسریع هم می کند و این است معنای انتظار، انتظار فرج یعنی انتظار حاکمیت قرآن و اسلام شما به آنچه فعلاً جهان در آن قرار دارد قانع نیستید حتی به همین پیشرفتی هم که با انقلاب اسلامی به دست آوردید قانع نیستید می خواهید باز هم به حاکمیت قرآن و اسلام نزدیک تر بشوید، این انتظار فرج است. انتظار فرج یعنی انتظار گشایش از کار انسانیت. امروز کار انسانیت در گره های سخت پیچیده و گره خورده است. امروز فرهنگ مادی به زور به انسان ها تحمیل شده است؛ این یک گره است امروز در سطح دنیا تبعیض، انسان ها را می آزارد؛ این گره بزرگی است امروز کار ذهنیت غلط مردم دنیا را به آنجا رسانده اند که فریاد عدالت خواه یک ملت انقلابی در میان عربده های مستانه قدرت گرایان و قدرتمندان گم می شود؛ این یک گره است. امروز مستضعفان آفریقا و آمریکای لاتین و میلیون ها انسان گرسنه آسیا و آسیای

دور، میلیون‌ها انسان رنگین پوستی که از ستم تبعیض نژادی رنج می‌برند؛ چشم امیدشان به یک فریادرس و نجات‌بخش است و قدرت‌های بزرگ نمی‌گذارند ندای این نجات‌بخش به گوش آنها برسد؛ این یک گره است. فرج یعنی باز شدن این گره‌ها. دید را وسیع کنید؛ به داخل خانه خودمان و زندگی معمولی خودمان محدود نشویم، در سطح دنیا انسانیت فرج می‌طلبد؛ اما راه فرج را نمی‌داند.

شما ملت انقلابی مسلمان باید با حرکت منظم خود در تداوم انقلاب اسلامی به فرج جهانی انسانیت نزدیک بشوید و شما باید به سوی ظهور مهدی موعود و انقلاب نهایی اسلامی بشریت که سطح عالم را خواهد گرفت و همه این گره‌ها را باز خواهد کرد قدم به قدم خودتان نزدیک بشوید و بشریت را نزدیک کنید این است انتظار فرج در این راه لطف پروردگار و دعای مستجاب ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پشتیبان ماست و ما باید خود را با آن حضرت و با یادش هر چه بیشتر آشنا کنیم

امام‌زمان را فراموش نکنیم مملکت ما مملکت امام‌زمان است. انقلاب ما انقلاب امام‌زمان است؛ زیرا انقلاب اسلام است. یاد ولی الله اعظم را در دل‌های خودتان داشته باشید دعای «اللهم **إنا نرغب إليك في دولة كريمة**» را با همه دل و با نیاز کامل بخوانید هم روحتان در انتظار مهدی باشد هم نیروی جسمیتان در این راه حرکت بکند. هر قدمی که در راه استواری این انقلاب اسلامی بر می‌دارید یک قدم به ظهور مهدی نزدیک‌تر می‌شوید. ^{۱۳۶۰، ۱۲، ۲۰}

حکومتی که امروز در دست شما مردم است آرزوی هزارساله مؤمنان بالله بوده است. امامان همه در این خط حرکت کرده‌اند که حاکمیت خدا را حاکمیت قانون الهی را بر جامعه‌ها حکومت بدهند. تلاش‌ها شده است جهادها شده است زجرها کشیده شده است. زندان‌ها و تبعیدها و شهادت‌های پرثمر و پربار در این راه تحمل شده است. امروز این فرصت را شما پیدا کرده‌اید؛

۱- الکافی، دعای افتتاح، ج ۳ ص ۴۲۴ پروردگارا از تو می‌خواهیم زندگی در پرتو دولتی بزرگوار را.»

همچنان که بنی اسرائیل پس از قرن‌ها این فرصت را در زمان سلیمان پیغمبر و داوود پیغمبر پیدا کردند آنچه را که دارید ای امت مسلمان ای ملت قهرمان و مبارز ایران قدر بدانید خود را نگاه دارید تا ان شاء الله این حکومت به حکومت حضرت ولی عصر، مهدی موعود، صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه منتهی بشود. ۱۳۶۰، ۱۲، ۱۷

این راهی است که شما ملت عزیز ایران در پیش گرفتید دنبال می‌کنید حرکت می‌کنید و به توفیق الهی این راه را ادامه خواهید داد و این راهی است که خوشبختانه امروز مشاهده می‌کنیم ملت‌های مسلمان در گوشه و کنار جهان اسلام به تدریج و آرام آرام دارند به این سمت حرکت می‌کنند خدای متعال فرموده است: «و العاقبة للمتقين»^۱ اگر چنانچه این تقوا را ما شیوه عمل خودمان قرار بدهیم مسلم عاقبت و سرانجام کار متعلق به امت اسلامی خواهد بود و این آینده به امید خدا چندان دور نیست ۱۳۸۹، ۱۲، ۲۰

۱ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۲۸ «و فرجام نیکو از آن پرهیزکاران است.»

یک جمله در پایان عرض بکنم در مورد لزوم ارتباط عاطفی معنوی روحی با آن امام بزرگوار و ولی معصوم الهی برای یکایک ما مسئله را در حد تحلیل روشنفکری و فکری محدود نکنید آن معصوم برگزیده خدا امروز در میان ما انسان ها در یک جای دنیا که ما نمی دانیم زندگی می کند او وجود دارد او دعا می کند او قرائت قرآن می کند او تبیین مواضع الهی می کند او رکوع و سجود می کند او عبادت می کند. او دعا می کند، او در مجامعی ظاهر می شود کمک به انسان هایی می کند او وجود خارجی دارد وجود عینی دارد منتهی برای ما ناشناخته است. این انسان برگزیده پروردگار امروز هست و ما باید رابطه مان را به صورت شخصی به صورت قلبی به صورت روحی نیز علاوه بر شکل اجتماعی و سیاسی اش - که بحمدالله نظام ما در جهت خواست آن بزرگوار ان شاءالله هست - باید تقویت بکنیم؛ یعنی تک تک افراد جامعه ما توسل به ولی عصر و آشنایی با آن حضرت و رازونیاز با آن بزرگوار و سلام به آن حضرت و توجه به آن حضرت را

بایستی یک وظیفه و یک فریضه خودشان بدانند و دعا کنند برای آن حضرت همچنان که ما در روایات داریم و این دعای «اللهم کن لولیک» یکی از انواع دعاهاى فراوانی است که وجود دارد، و زیاراتی که در کتاب‌ها هست که همه این زیارات علاوه بر اینکه بعد فکری و آگاهی بخشی و معرفت دارد برای ما که آنها را بخوانیم بعد روحی و قلبی و عاطفی و احساسی هم دارد و ما به این احتیاج داریم بچه‌های ما جوان‌های ما رزمندگان ما در جبهه با توجه و توسل به امام‌زمان روحیه می‌گیرند شاداب می‌شوند امید پیدا می‌کنند با گریه شوقی که می‌کنند و اشک شوقی که می‌افشانند دل‌های خودشان را به آن حضرت نزدیک می‌کنند خودشان را مورد توجه و عنایت خدا و آن بزرگوار قرار می‌دهند و این بایستی وجود داشته باشد.

ای امام‌زمان ای مهدی موعود محبوب این

۱- الکافی، ج ۴، ص ۱۶۲، اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعه ولیاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً

امت ای سلاله پاک پیامبران و ای میراث بر همه انقلاب‌های توحیدی و جهانی این ملت ما با یاد تو و با نام تو از آغاز خو گرفته است و لطف تو را در زندگی خود و در وجود خود آزموده است. ای بنده شایسته صالح خدا! ما امروز محتاج دعایی هستیم که تو از آن دل پاک الهی و ربانی و از آن روح قدسی برای پیروزی این ملت و پیروزی این انقلاب بکنی و به دست قدرتی که خدا در آستین تو قرار داده است به این ملت و راه این امت کمک بفرمایی «عَزِيزٌ عَلٰی اَنْ اَرٰى الْخَلْقَ وَلَا تُرٰى».

ای امام‌زمان برای ما خیلی سخت است که در این جهان در این طبیعت بی‌پایان که متعلق به صالحان است. متعلق به بندگان خداست دشمنان خدا را ببینیم آثار وجود دشمنان خدا را لمس بکنیم، اما تو را نبینیم و فیض حضور تو را درک نکنیم.

پروردگارا به محمد و آل محمد تو را سوگند می‌دهیم دل‌های ما را با یاد امام‌زمان همواره با طراوت بدار

پروردگارا چشمهای ما را به جمال ولی عصر منور
بگردان

پروردگارا! این جنود الله این انسان‌هایی را که
در راه تو مبارزه کرده‌اند، سربازان و جانبازان
امام‌زمان قرار بده ۱۳۵۹، ۴، ۶

پروردگارا به محمد و آل محمد قلب مقدس
ولی معصوم خودت را از ما راضی کن ما را جزو
متوجهین و متوسلین به آن حضرت قرار بده

پروردگارا به حرمت محمد و آل محمد فرج
آن حضرت و قیام آن حکومت الهی را هر چه
نزدیک‌تر کن

پروردگارا به ما توفیق تشبه به آن روزگار و به آن
نظام را در سازماندهی و بنای این جامعه نو بنیاد
اسلامی عنایت بفرما.

پروردگارا به محمد و آل محمد ما را از یارانش
از شیعیانش در همه احوال و در همه کارها قرار

بده، ۱۳۶۶، ۱، ۲۱